



مجله

# بررسی مای تاریخی

۱۳۴۷

شماره ۲

( شماره مسلسل ۱۴ )

سال سوم

مجله

# بررسی های تاریخی

---

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی  
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره سوم عملیات

---

خرداد - تیر ۱۳۴۷

ژوئن - ژویه ۱۹۶۸

شماره ۲ سال سوم

شماره مسلسل ۱۴

# آنچه در این شماره داریم

نویسنده یا مترجم	موضوع	صفحه
محمدعلی امام شوشتری	دریای مکران و پارس	۳
سر لشکر میرحسن عاطفی	توضیحاتی از مجله	۱۹
عیسی بهنام	پارسیها و مادیها	۲۵
	اسناد و نامه‌های تاریخی:	۳۵
	روابط ایران و فرانسه	
سر هنک جهانگیر قائم مقامی	کتابچه ترتیب افواج قاهره	۵۱
محمد گلبن	ریشه و بن ادبیات پارسی	۶۳
بهرام فره‌وشی	رساله کمانداری	۷۵
ایرج افشار	آثار پراکنده هنر ایران در گوشه و کنار جهان	۸۹
—	بررسی تاریخ هنر نقاشی ایران	۹۷
کیوان رضوی	تاریخ و فلسفه	۱۰۸
—	جنگ ایران و لیدی	۱۰۹
سر هنک ستاد محسن شقانی	ترانه یارباغی در ادبیات ما و جهان	۱۲۱
کاظم رجوی (ایزد)	فرمان نویسی در دوره صفویه (۳)	۱۳۵
محمدحسن سمسار	مسقط و بستگیهای تاریخی آن با ایران	۱۴۹
محسن مفخم	اوزان و مقادیر قدیم ایران	۱۶۱
سر هنک جهانگیر قائم مقامی	لرستان (پیشکوه و پشتکوه) و آثار تاریخی آن	۱۷۱
	هنر سفالسازی در شبه قاره هند و پاکستان	۱۹۶
	دردوره اسلامی	
از پروفیسور محمد باقر		
ترجمه: ستوان یکم مجید کاتب (وهرام)		
	فرهنگ نظامی:	۲۱۳
	بررسی چندواژه نو که انجمن فرهنگ ارتش	
	برگزیده است.	
بهرام فره‌وشی		

# شورای مجله بررسی های تاریخی

بوجب اناسنار مجله برسیهای تاریخی که بتصویب اعلیحضرت  
همایون شاهنشاهی آریانه بزرگ ارستان رسید است مجله توسط یک  
بنیت پنج نفری اداره میگردد که اعضای آن بشرح زیر است:

۱- تیمسار سپهبد فریدون تائیدی رئیس اداره سوم تاد بزرگ ارستان  
که عهده آریاست بنیت مدیره نیز میباشند.

۲- تیمسار سرشکر خدا مراد سیوشانی رئیس اداره فخر و ارادت بزرگ

ارستان

۳- تیمسار سرشکر سعید رضوانی جانشین رئیس اداره سوم

۴- تیمسار سرشکر میر حسن عاظمی رئیس اداره فندسی نیروی زمینی

شاهنشاهی

۵- سرکنسب تجاگیر قائم مقامی رئیس کمیته تاریخ نگاری

# دریای مکران پارس

دریاغز

هنگامی که به نقشه ایران  
ویسا به نقشه خاورمیانه نگاه  
می‌کنیم، می‌بینیم بین اقیانوس  
هند و خلیج فارس، در زیر  
سواحل استان کرمان و مکران  
دریایی بنام «دریای عمان» به  
چشم می‌خورد.

عمان که بتازگی هاوبه ناصواب  
نام آن بر این گوشه از دریای  
جنوبی ایران اطلاق شده،  
سرزمین کوچک کم‌آب و گیاهی  
است که در گوشه جنوب‌خاوری  
جزیره‌نمای عربستان افتاده  
و پیشینه‌ای تاریخی ندارد.  
جز آنکه در سده‌های هفدهم  
و هیجدهم و نوزدهم میلادی  
نهانگاه دزدان دریایی

نفس  
ششم  
امام موسوی

بوده و مردم آن به بازرگانی دریایی در این بخش از جهان، گزند فراوان زده اند. این سرزمین که در باختر آن امارت های نفتخیز «دوبی»، «قطره»، «شارجه» و «ام القوین» و در نوك آن دماغه «مسندم» و در خاورش «فجیره» نهاده شده است و سرزمین میانین آن عمان نام دارد، در باستان زمان حتی تاروزگار حکومت اسلامی همیشه جزئی از استان نیمروز عصر ساسانی و بحرین بزرگ دوره اسلامی بوده است.

عبدالرحمن بن خلدون مغربی در تاریخ خود آورده است<sup>۱</sup> این سرزمین در سال ۳۱۶ هجری زیر سلطه خاندان ابوسعید (حسن بن بهرام جنابی) در آمده و همونام این جزیره «نمارا» مزون، نوشته است که شکلی از واژه «ماجان» است. نام مزون را مجدالدین فیروز آبادی در فرهنگ خود نیز یاد کرده است.<sup>۲</sup>

تاجایی که به یاد دارم در هیچ سند جغرافیایی یا تاریخی قدیمی، من این نام را برای این دریا ندیده ام. وانگهی اگر این نام پیشینه تاریخی دارد و نام سراسر این دریا «بحر عمان» بوده است، پس «دریای پارس» که نام آن اینهمه در کتابهای تاریخ و جغرافیا آمده و خلیج فارس شاخه یی از آنست، در کجای دریای بزرگ جنوبی باید بوده باشد؟ بعلاوه اینکه اطلاق نام يك ناحیه كوچك و بدون آبادانی که خود جزئی از قلمرو شاهنشاهی ایران بزرگ بوده بربخشی وسیع از دریای جنوبی ایران نه تنها صحیح به نظر نمی رسد، بلکه در رواج دادن این نام و نقش کردن آن بر برخی نقشه های جغرافیایی در یکصد سال اخیر، باید معتقد بود که يك غرض سیاسی دست اندر کار بوده است. زیرا چه بسیار دیده شده که برای تأیید اغراض سیاسی، گاهی نام های تاریخی و جغرافیایی را عوض کرده اند و گاهی نیز با دست میاستیپشکان دانشمند نما، در تاریخ ملتها نیز دستبرد هازده اند و به چیزهای خوب جامه بدپوشانیده اند و بدانرا در رخت زیبا نشان داده اند.

همین اندیشه که نخست رنگ يك بدبینی عادی داشت، مرا برانگیخت

۱ - البرج ۴ س ۸۹

۲ - ناموس المحيط ریشه (م . ز . ن)

که به بیشتر کتابهای جغرافیایی که در سده های سوم تا نهم هجری نوشته شده، و به کتابهایی که پیش از کشود شدن بایار و بایبان باین دریا تألیف گردیده است، سر بکشم و جستجو کنم و ببینم پیشینه تاریخی هر یک از این نامها چیست؟ هر کدام از آنها از چه زمانی شهرت یافته و بر زبانها افتاده و بر نقشه های جغرافیایی نگاریده شده است.

باید بگویم حاصل بررسیهایی که در زمینه رواج گرفتن این نامها کرده ام به نتیجه شکفت انگیزی رسیده است. اما چون دوست میدارم خوانندگان گرامی مجله نخست اسناد و مدار کی را که فراهم آورده ام به بینند و خود بکراست با آن نتیجه روبرو شوند، اکنون از باز گفتن آن نتیجه خودداری میکنم و به آوردن ترجمه نص اسناد بترتیب زمان تألیف کتاب مأخذ، یکان یکان میپردازم و خواهش میکنم خواننده با ژرف بینی و بی هیچگونه تعصبی در آنها بنگرد:

۱- از احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح یعقوبی تاریخی بجا مانده که در حدود سال ۲۶۰ هجری تألیف گردیده است. این کتاب بکوشش شادروان دکتر آیتی بفارسی شیوا و رسا ترجمه گردیده است. یعقوبی در تاریخ خود گوید:

«کشور چین سرزمین پهناوری است و هر کس بخواهد از راه دریا به چین رود باید از هفت دریا بگذرد که هر یک رانگی و بویی و ماهیسی و بادی است جز آنچه در دریای بعدی است. اول: دریای فارس که باید از «سیراف» در کشتی نشست و آخرش رأس الجمجمه<sup>۲</sup> است. این دریا کم وسعت است و جایی برای شکار صدف دارد. دوم: «لاروی» است که دریای بزرگی است و جزیره های وقواق و زنگیان دیگر در آنست. سپس دریای سوم است که «هر کند» نامیده میشود و جزیره سرانندیب در آنست.»

چنانکه می بینید یعقوبی هر چند حدود دریای پارس را چنانکه باید روشن نساخته است لیکن آن بهره از این دریا را که امروز در برخی نقشه ها

۱- تاریخ یعقوبی ترجمه فارسی ص ۲۶۰

۲- نزدیک بندر عدن

نام آنرا «بحر عمان» چاپ کرده اند، «دریای فارس» و یکی از هفت دریایی می شناساند که در سر راه دریایی ایران به چین نهاده است و برای رفتن بکشور چین باید آنرا پیمود.

۲- از عبیدالله بن عبدالله معروف به ابن خردادبه که در سده سوم هجری کاردار دیوان برید در سرزمین ماد یا پهلویان بوده است، کتابی بنام «المسالک و المسالك» مانده که در میانه سالهای ۲۵۰ تا ۲۶۰ هجری نوشته شده است.

ابن خردادبه برای همه اقیانوس کنونی هند نام ویژه ای یاد نکرده است و از بخشی شناخته آن بنام «دریای شرقی» در برابر «دریای غربی» که دریای روم یا مدیترانه کنونی باشد، بشکل وصفی یاد کرده است.

اما همو نام «دریای پارس» را برای تعبیر از آنچه امروز آنرا بقلط «بحر عمان» مشهور کرده اند و خلیج فارس، بکار برده است.<sup>۱</sup> از جمله آنجا که درباره جزر و مد دریاستخن میگوید، چنین گفته است:

«... از دریانوردان درباره جزر و مد دریا پرسیدم گفتند: در دریای پارس هنگام دیگر شدن شکل ماه رخ میدهد. اما دریای بزرگ (اقیانوس جنوبی هند) سالی دو بار...»<sup>۲</sup>

۳- قدامه بن جعفر که از دبیران خراج در عصر عباسی بوده است کتابی داشته بنام «الخراج و صنعة الکتابه» که در حدود سال ۲۶۶ هجری نوشته شده است. از آن کتاب تنها بخشی برایمان باز مانده است که در لیدن بنام «نبذة من کتاب الخراج و صنعة الکتابه» چاپ گردیده است.

در این خلاصه که اکنون در دست ما است، آنجا که از دریاها گفتگو میشود، بخشی از کتاب افتاده و آنچه مانده است بسیار آشفته و درهم است و دانسته نیست که کتاب قدامه کی و چرا باین وضع آشفته در آمده است. قدامه زیر عنوان «باب پنجم در رودها و چشمه ها و مردابها» در هنگام توصیف رود دجله گفته است: آنگاه دوشاخه شود (رود دجله): شاخه ای بر بصره گذرد و شاخه دیگر بر مذار. سپس همه اینها بدریای پارس ریزد.<sup>۳</sup>

۱- المسالك ص ۵-۱۵۴

۲- همان کتاب ص ۷۰

۳- الخراج ص ۳۳۳



«مذار» نام شهری در جنوب عراق بوده و مرکز شهرستان «کشکر» بشمار میآمده است.

۴- دیگر از جغرافی نویسان آن زمان سهراب معروف به ابن سراجیون است که کتابی بنام «عجایب الاقالیم السبعه الی نهایة العماره» داشته است که آن نیز در نیمه دوم سده سوم هجری نوشته شده است.

نسخه ای از کتاب سهراب که اکنون در دست ما است، کامل نیست. سهراب در بیشتر جاها اقیانوس هند را «بحر شرقی» بشکل وصفی یاد میکند همچنانکه از دریای روم به «بحر غربی» تعبیر میکند و بخش جنوبی اقیانوس هند را «دریای بزرگ جنوبی» خوانده است.

لیکن همو که اندیشه «انترناسیونال» بر مغزش چیره بوده است، آنجا که نام از «دریای پارس» می برد، هر چند سخن او وصف همه دریای بزرگ جنوبی را شامل نیست، اما علاوه بر خلیج فارس شامل بخشی از دریای بزرگ جنوبی میشود که بفلط آنرا در سده های اخیر بنام «بحر عمان» مشهور کرده اند.<sup>۱</sup>

۵- دیگر از جغرافی نویسان مشهور این زمان که خلاصه ای از کتابش برایمان مانده است، احمد بن ابراهیم همدانی مشهور به ابن فقیه است که کتابی بزرگ بنام «البلدان» داشته است و امروز مختصر آن در دست ما است، ابن فقیه کتاب خود را در سال ۲۹۰ هجری تألیف کرده بوده و مختصر آن در شهر لیدن در زمره سلسله کتابهای جغرافیایی سده های میانه چاپ گردیده است.

ابن فقیه همه پهنه غربی اقیانوس هند، یا باصطلاح آن زمان دریای بزرگ جنوبی را «دریای پارسی» می شناساند و بخش شرقی آنرا (خلیج بنگاله کنونی) دریای هند می نامد. چنانکه در پایینتر خواهیم گفت این نامگذاری حداقل از زمان ساسانیان تا آخر های سده نهم هجری میان دریانوردان رایج بوده و آغاز رواج آن اگر، از زمان هخامنشیان که کانال سوئز را کنده اند، نباشد، دست کم از زمانی است که نیروی دریائی ایران در روزگار ساسانی توانسته است فراخنای این دریا را تا حدود چینستان از نیروی دریایی روم و حبشه پاک کند و بر سراسر پهنه این دریا فرمانروا گردد.

۱ - عجایب الاقالیم ص ۷۸.

ابن فقیه درباره این دو دریا چنین گفته است :

« ... بدان که دریای پارس و دریای هند يك دریا اند. زیرا بیکدیگر پیوسته اند اما در چگونگی ضد یکدیگرند. گفته اند : سختی کشتی رانی در دریای پارس (آشوب آن) از آغاز در آمدن خورشید بمرج خوشه است. »<sup>۱</sup>  
همو زیر عنوان « گفتار در دریاها و شکفتیهای آنها » دریای پارس را بگونه ای می شناساند که بیشتر بخش شمال غربی دریای بزرگ جنوبی را در بر می گیرد .

ابن فقیه نام دریای بزرگ جنوبی را « هر کند » گفته است و با در نظر گرفتن نوشته ابن واضح یعقوبی که پیش از این آورده شد ، آشکار میشود که این نام از کتابهای ایرانی پیش از اسلام برداشته شده است. زیرا می بینیم چند نویسنده دیگر نیز آنرا یاد کرده اند و در کتابهای خود این واژه را بعنوان نام دریای بزرگ جنوبی نگه داشته اند<sup>۲</sup> .

بنظر ما واژه « هر کند » از دو جزء « هر = هور » بمعنی خورشید و کند بمعنی خانه ساخته شده است و رو بهم آن معنی جایگاه و خانه خورشید را دارد . پیشینیان پیرامون خط استوا و بخش جنوبی آنرا جایی سوزان و زیست ناپذیر می پنداشته اند و گمان میکردند که خورشید از دریای جنوبی بر می خیزد. رنگ این باور در داستانهای مذهبی نیز دیده میشود .

۶ - در دنبال این جغرافی نویسان سده سوم که بخشی از کتابهایشان برایمان مانده است، نوبت به جغرافی نویسان سده چهارم میرسد. در پیشاپیش آنان ابراهیم پسر محمد فارسی معروف به استخری است که چون در بغداد و در کوی کرخ يك چندی نشیمن داشته است، گاهی او را « کرخی » نیز خوانده اند.

استخری کتاب المسالك والممالك خود را در سال ۳۴۰ هجری نوشته است و چون خود از مردم استان پارس بوده درباره این دریا بیش از دیگران آگاهی دارد و بارها با دریا نوردان پارسی (سیرافی) همسخن شده و از آنان درباره

۱ - البلدان ص ۸ .

۲ - احسن التقاسیم مقدسی ص ۱۳ . تقویم البلدان ابی الفدا ص ۵ .

ویژگیهای دریاها و راههای دریایی چیزها پرسیده است. استخری دریای پارس را چنین وصف میکند:

«... دریای پارس، ما دریای پارس را پس از عربستان یاد میکنیم. زیرا این دریا بیشترین مرزهای عربستان را دربر گرفته است. آنگاه کلیاتی از آنچه ویژه این دریا است خواهیم سرود. اینک از «قلزم» که درکناره دریای پارس است از سوی خاور آغاز میکنیم که به «ایله» پیوسته است.

دریای پارس چنانکه پیش از این گفته و روشن ساخته ایم بر مرزهای عربستان می‌رود تا «آبادان» آنگاه پهنای دجله را می‌برد و بکناره «مهر و بان» میرسد و پس از آن بگناوه «جنابه». پس دریای پارس برکناره استان پارس گذرد تا برسد به «سیراف». پس از کناره «هرمز» که فرزه کرمان است گذرد تا برسد به «دبیل» و کناره تبت و بکناره چینستان پایان پذیرد»<sup>۱</sup>.

«و اگر از قلزم (منظور بندر قلزم است در شمال دریای سرخ کنونی) راه باختری را در پیش گرفتیم در مرزهای مصر بیابانی را خواهی پیمود تا بررسی به بیابانهای «بجه» که در آنجا کانهای زر هست. چون باز به پیش رانندی میرسی شهری درکناره دریا که آنرا «عیناب» گویند. پس دریای پارس کناره کشور حبشه را پیموده که روبروی مکه و مدینه است تا برابر «عدن». آنگاه حبشه را پشت سر گذارد تا برسد بسرزمین زنگیان و آن پهناترین سرزمینها در روبروی کشور اسلام است. در دریای پارس اقلیمها و جزیرهها هست تا سرزمین چین.» چنانکه می‌بینید استخری همه بخش شمالی و میانی اقیانوس هند کنونی را دریای پارس، می‌شناساند. همین جغرافی‌نویس در هنگام وصف جزیره نمای هندوستان باز گفته است:

«... پهنای آن (هند) درکناره دریای پارس سه ماهه راه است در سرزمین قنوج»<sup>۲</sup>.

باز در آنجا که مرزهای کشور اسلام را می‌ستاید گفته است:

«... پهنای آن (کشور اسلام) از خاک روم تا شام و میان رودان، (الجزیره) و عراق و فارس

۱ - المالك ص ۳۲

۲ - همان کتاب ص ۱۹

و کرمان که آن سوی منصوره است، چهارماهه راهی برکنار دریای پارس افتاده است.»<sup>۱</sup>

استخری در آنجا که عربستان را مرزبندی میکند گفته است :  
«.. دریایی که عربستان را دربر گرفته از «آبادان» تا «ایله» دریای

پارس است.»<sup>۲</sup>

باز آنجا که دریاها را وصف میکند گوید :

«.. اما دریاها پس بزرگترین آنها دریای پارس و دریای روم است و آنها دوشاخه از دریای محیط در و بروی یکدیگرند و هر دو از دریای محیط جدا شده اند و دریای پارس در درازا و پهنا بزرگتر است.»

استخری باز در جای دیگر کتاب خود گوید:

«میان دریای قلزم که زبانه دریای پارس است و دریای روم از سوی

«فرما» چهارم منزل راه است.»<sup>۳</sup>

باز افزوده است :

«آنچه از مرزهای عربستان از «بالس» تا «ایله» و بروی حجاز است تا ناحیه مدین

بر دریای پارس افتاده است.»<sup>۴</sup>

استخری گفته است :

مردم این دریا را از آن رو دریای پارس گویند و پارس نسبت داده اند که از باستان زمان پادشاهان ایران بر آن فرمانروا بوده اند و ایرانیان بیش از هر ملت دیگر در آن کشتی رانی میکنند.

نگرش در این نکته که استخری گفته است و مقدسی شامی چنانکه بیاید آنرا تأیید کرده آشکار میسازد تاریخ این نامگذاری جغرافیایی را میتوان تا روزگار شهریاری داریوش بزرگ (سده پنجم پیش از میلاد) که فرمان بکندن کانال سوئز و پیوستن دریای روم بدریای پارس داده است، بالا برد. بیشک در روزگار ساسانیان نیروی دریایی جنگی و بازرگانی ایران بر سر اسر دریای «هورکند» از یکسو تا چینستان و از دیگر سو تا حبشه و مصر فرمانروا بوده است.

۱- المسالك ص ۱۹

۲- همان کتاب ص ۲۱

۳- همان کتاب ص ۱۷

۴- همان کتاب ص ۱۷

۷- محمد بن احمد مقدسی نویسنده کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که کتاب خود را در سال ۳۷۵ هجری نوشته است، در آنجا که درباره معنی آیه «مرج البحرین یتلقیان» سخن میگوید گفته است:

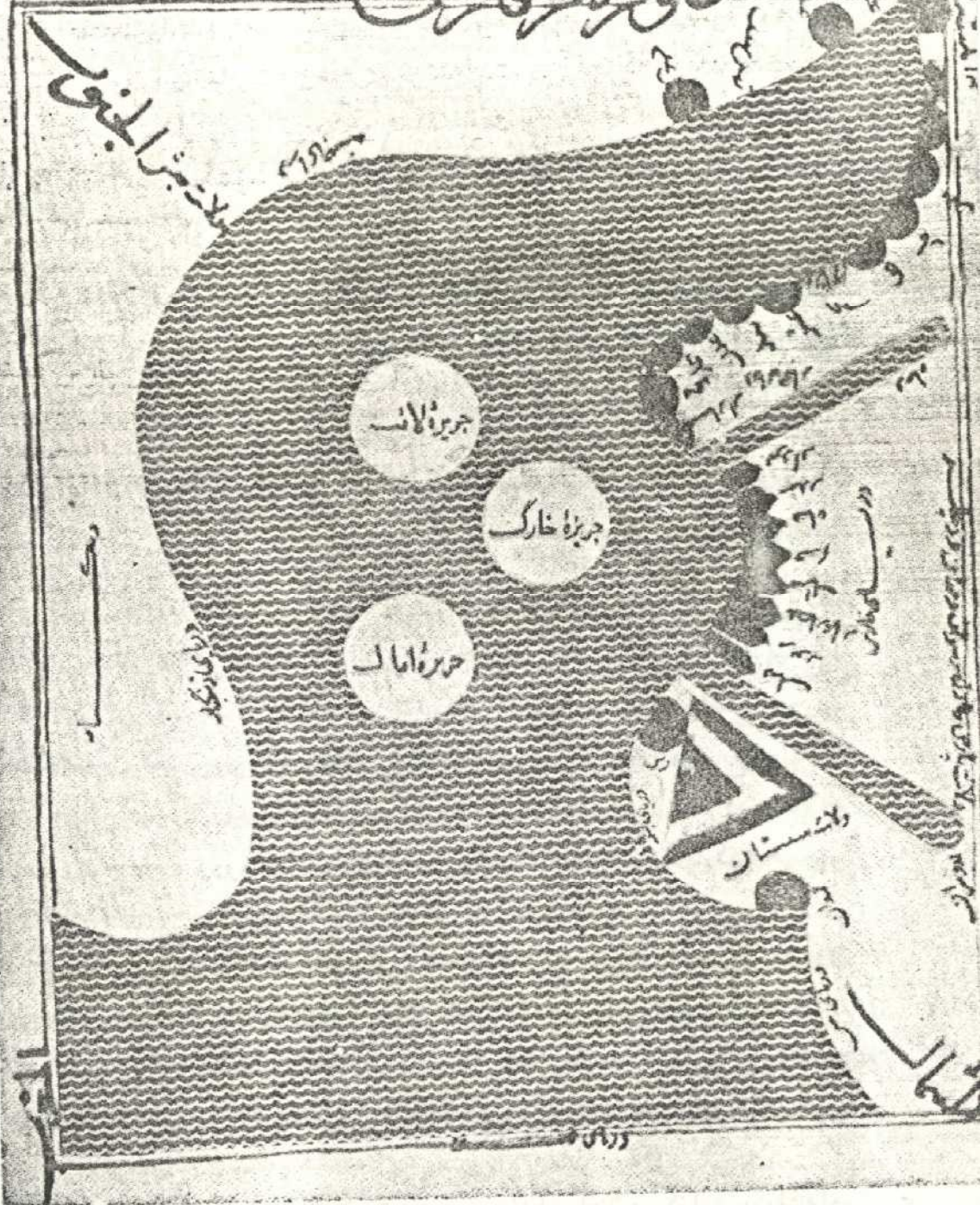
«... اعراب بکشور ایران سفر میکردند. مگر ندیدی عمر پسر خطاب (رضه) گفت: من دادگری را از خسرو (کسری) آموختم. آنگاه از رفتار خسرو و بیمنامی او یاد کرد. دیگر آنکه هر کس به «هگر» (هجر = الاحسای کنونی) و آبادان سفر کند بناچار باید از دریای پارس و کرمان و تیز، مکران بگذرد. مگر نمی بینی بسیاری از مردم این دریا را تا نزدیک یمن «دریای پارس» میخوانند. وانگهی بیشتر سازندگان کشتیها و ناخدایان و ناویان ایرانی اند. این دریا از آبادان تا عمان کم عرض است و مسافر در آن هیچگاه جهتی را که روبسوی آن دارد کم نمیکند»<sup>۱</sup>

چنانکه می بینید این جغرافی نویس شامی سخنان استخری را در زمینه دریای پارس تایید میکند و افزوده است که در دریای پارس کشتی سازان و ناخدایان و ناویان ایرانی اند. گواهی این جغرافی نویس که ایرانی هم نیست؛ آشکارا نشان میدهد: اینکه در سده های اخیر چنین پراکنده و بر زبانها باقلمهای مزدور رواج داده بودند که ایرانیان از دریا میترسیده اند و کشور ایران هیچگاه نیروی دریایی نیرومندی نداشته است، سراسر خلاف حقیقت و پوچ بوده و دروغی است که بادست و قلم تاریخ نویسان ناپاک کدل مزدور بسود سیاستهای بدخواهانه پراکنده شده است.

گذشته از شهرهای بندری هگر (هجر) و خط و داران در بحرین و مزون در عمان که همه ایرانی نشین بوده و بازار گانی دریایی را در دست داشته اند، استخری در وصف «حجاز» جمله ای دارد که نشان میدهد حتی تا قرن چهارم هجری بیشتر مردم «جده» ایرانی و بازار گانی آنجا در دست ایرانیان بوده است. وی گوید:

«... جده فرزه اهل مکه است و در دو منزلی آن بر کناره دریا نهاده است. بندری آباد است و بازار گانی و کالا در آن فراوان و در حجاز پس از مکه

# صورت نقش فارس



برای تطبیق سمت در نقشه های قدیم باید سمتهارا در جای حقیقی قرار داد، چنانکه در حاشیه نشان داده شده است.



جایی که بیش از جده بازرگانی و کالا در آن باشد، نیست. بنیاد بازرگانی آن از ایرانیان است.»<sup>۱</sup>  
 یکی دیگر از دلایلی عنایت ایرانیان بایمنی راههای دریایی بویژه در دریای پارس که بزرگترین شاهراه دریایی در جهان قدیم بوده است، بر نشانیدن فانوسهای دریایی در دهانه رود دجله بر چهارپایه های بلندی است بجهت رهنمایی کشتیها.

ناصر خسرو علوی قبادیانی که در نیمه اول سده ششم هجری از شمال دریای پارس گذشته است، درباره این فانوسهای دریایی که آنها را «خشاب» خوشاب، مینامیده اند، چنین گوید:

«... دیگر روز صبحگاه کشتی در دربار اندند و بر جانب شمال روانه شدیم و تاده فرسنگ بشدند هنوز آب دریا میخوردند و خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانه ای در آب دریا میرفت.»

«نشانه دریایی. و چون آفتاب بر آمد چیزی چون گنجشک میان دریا پدید آمد. چندان که نزدیکتر شدیم بزرگتر می نمود و چون مقابل آن رسیدیم چنانکه بردست چپ تایک فرسنگ بماند باد مخالف شد و لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند. پرسیدم: آن چه چیز است؟ گفتند: خشاب.». «صفت او. چهارچوب است عظیم از ساج. چون هیأت منجنیق نهاده اند مربع، که قاعده آن فراخ باشد و سر آن تنگ و علو آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها و سنگها نهاده و بعد از آن که آنرا با چوب بهم بسته بر مثال سقفی کرده و بر سر آن اطاقی ساخته که دیدبان بر آنجا شود.»

«و این خشاب بعضی می گویند که بازرگانی بزرگ ساخته است و بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است و غرض از آن دو چیز است: یکی آنکه در آن حدود که آنست خاکی گردنده است و دریا تنگ. چنانکه اگر کشتی بزرگ بآب جارسد بر زمین نشیند. و شب آنجا چراغ سوزند در آبگینه، چنانکه باد در آن نتوان زد و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند. دوم آنکه جهت عالم

بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند. در اینجا باید یادآوری کنم که تا پیش از آنکه در سده اخیر دهانه اروندرود را در خلیج فارس با کشتیهای ویژه لارویی کنند، پهنای رود هنگام برخاستن مد در دریا تا ۱۲ کیلومتر گسترده میشد. در آن زمان هنوز قطب نما اختراع نشده بود و اگر کشتی در هنگام مد از بستر اصلی رود بیرون میشد در هنگام جزر و فرونشستن آب، کشتی در خاک گردنده و دریای تنگ، بگل فرومی نشست و باژگون می شد. لیکن از روی این فانوسها که شب آنجا چراغ سوزند در آبکینه، ناخدایان بستر اصلی رود را تشخیص میدادند و از بگل فرونشستن کشتی در هنگام جزر در امان بودند.

تا آنجا که من میدانم این خوشا به باستانیتترین فانوسهای دریائی در جهان برای رهنمایی کشتیها در راههای دریایی بوده است که ایرانیان در گذرگاه دجله نشانده بوده اند و همین کار به تنهایی نشان میدهد که ایرانیان تاجرانده در دریانوردی پیشرفته و استاد بوده اند و تا کجا بایمنی راههای دریایی اهمیت میداده اند.

۸- یاقوت پسر عبدالله حموی فرهنگی جغرافیایی دارد که در سده هفتم بنام «معجم البلدان» تألیف گردیده است و خوشبختانه از دستبرد آسیبهای زمانه در امان مانده است. یاقوت مرز خاوری دریای پارس را «بندر تیز» که در کناره خلیج گوادر کنونی بوده است می شناساند.<sup>۲</sup>

همو در بخش (ب) زیر عنوان «بحر فارس» چنین گفته است:

«دریای پارس، این دریا شاخه ای از دریای بزرگ هند است و نام آن بفارسی، همچنانکه حمزه (حمزه پور حسن اصفهانی) یاد کرده است «زراه کامسیر» است و مرز آن از «تیز» از نواحی کرمان بر کناره دریای پارس آغاز میشود تا آبادان که بر کناره دجله است و در دریای پارس میریزد و آغاز کناره های آن شهرگی است از سوی بصره که «محرزه» نام دارد در کناره جزیره آبادان. و در آنجا دوبهر شود (منظور او راه کشتی رانی است). یکی رو بفریب دارد و بر بحرین

۱- سفرنامه ص ۳۸-۳۷

۲- معجم البلدان ج ۱ ص ۲۱



و خاک عرب گنرد و کناره این دریا کشیده میشود تا «قطر» و «عمان» و «شحر» و «مریاط» تا «حضر موت» تا «عدن» .<sup>۱</sup>

چنانکه می بینید یا قوت پهنه دریای پارس را کوچکتر از استخری و مقدسی نشان میدهد و مرز خاوری آنرا بجای «دیبل» در کناره دهانه رود سند بندر «تیز» در خلیج گوادر معین کرده و مرز باختری آنرا بندر عدن در کناره تنگه مندب. با اینحال چنانکه دیدید نامی از «بحر عمان» نمی برد و سراسر دریای جنوب ایران و عربستان را بنام «دریای پارس» معرفی میکنند.

۹- عمادالدین اسماعیل معروف به ابی الفدا کتابی در جغرافیا دارد بنام «تقویم البلدان» که در سال ۷۲۳ هجری نوشته شده است. کتاب ابی الفدا یک ویژگی دارد که در کتابهای جغرافیای آن روزگار کمتر دیده میشود. و آن اینکه نامبرده جای شهرها و کوهها و دریاها را بر کره زمین با تعیین طول و عرض جغرافیایی هر کدام مشخص ساخته است. تا آن زمان طول و عرض جغرافیایی را در کتابهای زیج یا در کتابهای جداگانه می نوشته اند.

باید در نظر گرفت که ابی الفدا، چون بجزایر خیالی «خالدات» باوری ندارد، سرآغاز طولهای جغرافیایی را در کناره باختری اروپا و آفریقا در اقیانوس اطلس یا «بحر اخضر» پیشینیان قرار داده است.

ابی الفدا اعداد طولها را از کتاب «القانون» بیرونی و نیز از کتاب «الاطوال» می آورد. کتاب «الاطوال» یک کتاب ایرانی بوده که ترجمه اش تا سده هشتم وجود داشته است بدلیل آنکه قلقشندی درباره این کتاب چنین گوید:

«بدان که طول و عرض شهرها در کتابهایی که در این زمینه نوشته شده نگاشته است مانند کتاب «الاطوال» منسوب بایرانیان .»<sup>۲</sup>

ما گمان میکنیم که کتاب «الاطوال» که ابی الفدا و قلقشندی از آن نام برده اند ترجمه ای بوده است از کتابی بزبان پهلوی و افسوس که هم اصل پهلوی و هم ترجمه آن، اکنون در دست نیست.

باری ابی الفدا «دریای پارس» را چنین می شناساند:

۱- معجم البلدان ج ۱ ص ۳۴۳

۲- صبح الاضحی ج ۳ ص ۲۴۹

« . . این دریایی است که از شمال دریای هند جدا شده است از مکران که آن در دهانه خاوری دریای پارس است. مرکز مکران شهر «تیز» است. این شهر جایی نهاده شده که طول آن ۹۳ درجه (از کناره افریقا) و عرض (شمالی) ۲۴ درجه و ۴۵ دقیقه است تا عمان و آن در دهانه باختری دریای پارس است. آنجا که طول (از کناره غربی افریقا) ۷۴ درجه است و عرض (شمالی) ۱۹ درجه و ۴۵ دقیقه است. »<sup>۱</sup>

بطوری که دیدید ابی الفدا باز «دریای پارس» را بهری از دریای بزرگ جنوبی «هور کند» می شناساند و آغاز آنرا از خلیج گوادر امروزی معین میکند و از «بحر عمان» هیچ نام نبرده است.

۱۰- حمدالله مستوفی قزوینی که کتاب «نزهة القلوب» خود را در سده هشتم هجری نوشته است، هر چند در کتابش بیشتر نظر بمالیاتها داشته است و از دریاها نام نمیبرد، با اینحال در میانه سخن خود از دریای پارس «بحر فارس» چنان نام میبرد که شامل همان بخش از دریای بزرگ جنوبی است که ابی الفدا با تعیین طول و عرض جغرافیایی آنرا نشان داده است.<sup>۲</sup>

۱۱- عبدالمؤمن پسر عبدالحق بغدادی در گذشته بسال ۷۳۹ هجری در کتاب «مرصد الاطلاع» زیر عنوان «بحر فارس» سخنان یاقوت حموی را بازگو کرده است و مرز دریای پارس را در خاور بندر «تیز» و در باختر «عدن» معین میکند و نیازی نیست آنها را تکرار کنیم.<sup>۳</sup>

۱۲- از اینان که بگذریم میرسیم به احمد پسر علی قلقشندی مصری که کتاب «صبح الاعشی فی صناعة الانشاء» خود را در سال ۸۲۱ هجری نوشته است. نامبرده در چندین جا از کتاب خود از دریای پارس «البحر الفارسی» نام میبرد. از جمله در آنجا که از کشورها گفتگو میکند درباره «اقليم السند» چنین گفته است:

«در تقویم البلدان گفته شده: دریای پارس همه مرز غربی آنرا فرا گرفته است.»<sup>۴</sup>

۱- تقویم البلدان ص ۲۳-۲۲

۲- نزهة القلوب ص ۱۷۲

۳- مرصد الاطلاع ج ۱ ص ۱۶۶

۴- صبح الاعشی ج ۵ ص ۶۵

قلقشندی در زیر شهر «بیرون» از شهرستان «دبیل» از کشور سند باز گفته است :

«ابن سعید گفته است : آن فرزه کشور سند است و بران خلیج آبشور نهاده است که از دریای پارس پیش آمده است .»<sup>۱</sup>  
این نویسنده در آنجا که شهرستان «عمان» را وصف میکند چنین گفته است :

«... بردریای پارس شهری بزرگتر از آن نیست .»<sup>۲</sup>  
قلقشندی از خلیج فارس نیز بنام «البحر الفارسی» یاد میکند چنانکه در هنگام وصف شهر «قطیف» گفته است :

«در تقویم البلدان آمده است که آن شهر بر کناره دریای پارس نهاده است و شکار سماه مروارید در آنجا است .»<sup>۳</sup>

چنانکه دیدید این نویسنده که در سده نهم هجری میزیسته ، دریای پارس را بگونه ای می شناساند که خاور آن دهانه رود سند است و باختر آن جنوب عربستان . و علاوه بر خلیج فارس که زبانه ای از این دریا است که در شکم خشکی پیش رفته است ، شامل بخشی از اقیانوس هند کنونی نیز هست که آنرا بلفظ «بحر عمان» نامیده اند و او مانند دیگر جغرافی نویسان جایی بنام «بحر عمان» سراغ ندارد .

اکنون باید دید و جستجو کرد ، چرا از زمانی که پای سوداگران اروپا باین دریاها گشوده شده است ، نام دریای پارس حتی نام «دریای مکران» از نقشه های جغرافیایی زدوده شده است و بجای آن نام نجس و بی پیشینه «بحر عمان» را نهاده اند ؟

جای تأسف است که اینگونه غرض ورزیها حتی در کتابهای علمی رخنه کرده و در حقیقت صفحه های آنها را آلوده ساخته است . در مثل نویسنده در بررسیهای خود از جمله به «دانشنامه امریکانا» رجوع کردم . دیدم در زیر نام

۱- صبح الامشی ج ۵ ص ۵۵

۲- همان کتاب ج ۵ ص ۵۵

۳- همان کتاب ج ۵ ص ۵۶

«بحر عمان» چیزهایی در آن نوشته شده است که سراسر نادرست و بیدلیل و آلوده برنگ اغراض استعماری قرن نوزدهم است.

باری چنانکه روشن شد نام «دریای عمان» هیچ پیشینه تاریخی ندارد و این نام چنانکه نشان داده شد از زمانی در نقشه ها رواج یافته که سوداگران اروپایی با امیران عمان هم دست شدند تا از عمان و مسقط پایگاهی برای گسترش نفوذ خود در خلیج فارس و کشورهای کناره آن پدید آورند.

از اینرو نویسندگان بنام ارج علم و فرهنگ و تاریخ تمدن انسانها از اداره جغرافیایی ارتش و سازمان برنامه و دستگاههای دیگری که بکار جغرافیا میپردازند درخواست دارم، در کتابها و نقشه ها نام غلط «بحر عمان» را ننویسند و بجای آن نام تاریخی دریای پارس را بکار برند.

مجله بررسی های تاریخی ضمن سپاسگزاری از دانشمند عالیقدر آقای امام شوشتری و قدردانی از توجه و موشکافی خاص ایشان در مسائل مربوط بتاریخ ایران ، نیز نکاتی چند باستناد مدارك اروپائی در همین باره یاد آور می گردد:

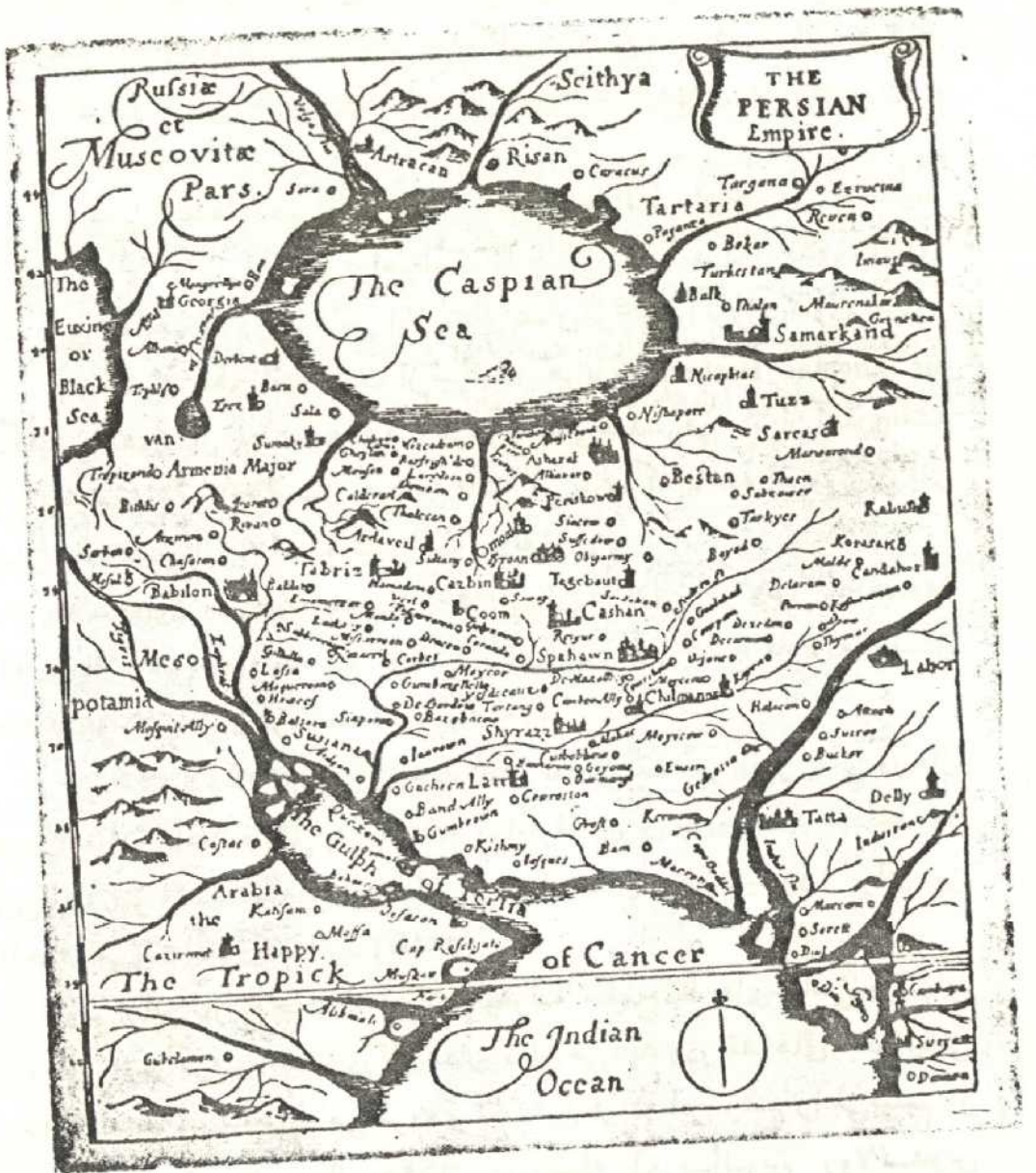
از بررسی نقشه های جغرافیائی که اروپائی ها و جهانگردان خارجی از خلیج فارس و آب های جنوبی ایران فراهم نموده اند چنین بر می آید که تا حدود سالهای آخر قرن هفدهم میلادی هم نامی از دریای عمان در جهان آن روزی نبوده است :

۱- مدرك يكم نقشه ایست از سر تماس هربرت Sir Thomas Herbert انگلیسی که در سال ۱۶۲۸ و ۱۶۲۹ از طرف کمپانی هند شرقی بایران آمد و نقشه مزبور ضمیمه سفرنامه اوست. در این نقشه می بینیم که ناحیه امروزی دریای عمان بنام خلیج فارس نامیده شده است. (نقشه ۱)

۲- مدرك دوم نقشه ایست از جغرافی دان فلاندری مرکاتور Mercator که در سال ۱۶۳۴ تهیه شده. در این نقشه برای آب های بین خلیج فارس و دریای هند بهیچوجه نامی ذکر نشده است. (نقشه ۲)

۳- نقشه سوم که تاریخ آن چهار سال بعد از نقشه مرکاتور یعنی در سال ۱۶۳۸ میلادی است متعلق به سفرنامه آدام اولشاریوس A. Olearus میباشد و در این نقشه نیز مانند نقشه مرکاتور نامی از دریای عمان دیده نمیشود و برای این ناحیه نامی ثبت نگردیده است (نقشه ۳)

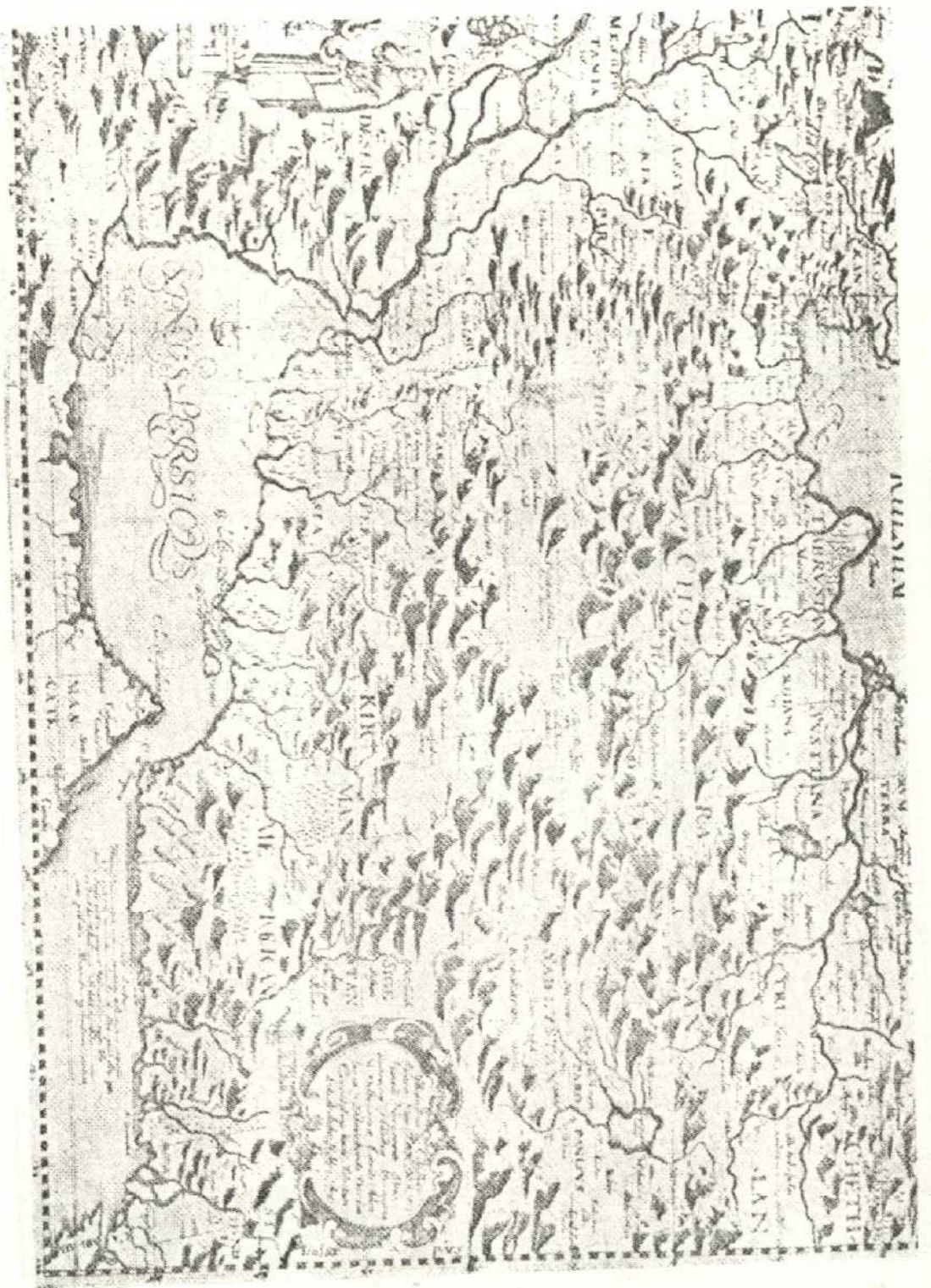
ولی از این تاریخ ببعد که ایران رفته رفته مطمح نظرهای سیاسی دولتهای اروپائی قرار گرفته است نام دریای عمان بمیان می آید و در نقشه های جغرافیائی و سفر نامه ها این نام وارد می گردد و نخستین بار که این وضع را می بینیم در نقشه ایست که سال ۱۶۹۵ بوسیله آدریانوس رولاندوس Adrianus Relandus طرح و تهیه شده است (نقشه ۴) و سپس در نقشه دیگری هم که در قرن هیجدهم بوسیله فرانسویان تهیه گردیده باز همین وضع را می یابیم (نقشه ۵) بنابراین، باین نتیجه میرسیم که تا او آخر قرن هفدهم مسیحی دریائی بنام دریای عمان شناخته نبوده است.



شکل ۱ - نقشه کشور شاهنشاهی ایران و خلیج فارس توماس هربرت Thomas Herbert



شکل ۲ - نقشه کشور شامشاهی ایران و خلیج فارس مرکاتور Mercator



شکل ۳ - نقشه کنونی شاهنشاهی ایران و خلیج فارس او لئاریوس





شکل ۴ - نقشه کشور شاهنشاهی ایران و خلیج فارس و ولاندوس Relandus



شکل ۵ - نقشه کنور شاهنشاهی ایران و خلیج فارس

## پارسیها و مادها

بسم  
دکتر عیسیٰ بجنام

(دکتر در باستانشناسی)

تا اواخر قرن نوزدهم نه در  
ایران و نه در نقاط دیگر دنیا  
کسی ب فکر بازسازی زندگی  
مردم کشور ما در ایام پیشین  
نبود. شاید نخستین کتابی که  
در مورد آثار باستانی بصورت  
مجموعه نسبتاً کاملی در آن  
تاریخ نوشته شده بود کتاب  
«تاریخ هنر دوران های قدیم»  
تألیف «ژرژ پرو» و «شارل شیمپیز»  
بود که نخستین مجلد آن در  
تاریخ ۱۸۸۲ بزبان فرانسه به  
چاپ رسید.

این کتاب از تمام جهان  
شرق با انضمام مصر و یونان صحبت  
میکرد و طبیعی است که از هر  
مطلبی بیش از چند جمله  
نمیتوانست سخن راند و اطلاعات

نویسنده آن بیشتر مربوط به امپراطوری های بابل و آشور بود و حدود شرقی آن از تخت جمشید تجاوز نمی کرد و مقداری عکس با اطلاعات غالباً نادرستی از آثار دوران هخامنشی در آن دیده می شد .

مردم قرن نوزدهم در اروپا بدلایلی که همیشه کاملاً علمی نبود نسا گهان علاقه زیادی به تاریخ قدیم ملل شرق پیدا کردند و خاک بین النهرین را که زیر و رو کردند و به دنبال اطلاعات مختصری که از بعضی متون قدیم توراة یا نوشته های یونان قدیم بدست آورده بودند ب جستجوی ویرانه های شهرهایی مانند نینوا و بابل پرداختند .

وقتی من در کلاس اول ابتدایی مدرسه آلیانس که بوسیله فرانسویان در تهران تأسیس شده بود تحصیل می کردم تاریخ ایران را از روی کتاب کوچکی که مرحوم ذکاء الملک فروغی نوشته بود اینطور شروع کردم :

ما ایرانی هستیم و پدران ما ایرانی بوده اند ، سرزمین ما ایران است . و سپس نام پادشاهان پیشدادی و کیانی برای ما برده می شد و معلم ما توضیح میداد که کیومرث آتش افروختن و غذا پختن را بر مردم یاد داد و جمشید بر جهان حکومت می کرد . بنا بر این در آن زمان اینطور بما فهمانده می شد که پدران ما نخستین انسان های مولود در این سرزمین بوده اند و صحبت از این نبود که از جای دیگر به این نقاط آمده باشند .

وقتی به دبیرستان رسیدیم لحن معلمان ما تغییر یافت . در آن زمان «راولینسن» موفق بخواندن کتیبه های بیستون شده بود و در نتیجه کتیبه های دیگری که بنخط میخی بود و در تخت جمشید یاد در نقاط دیگر پیدا شده بود خوانده شد و دانشمندان باستان شناس کوشش کردند که آن متون را با نوشته های بعضی از مورخان یونانی تطبیق دهند و باین طریق یکباره پیشدادیان و کیانیان و کیومرث و جمشید و ایرج و سلم و تور و تمام آن پادشاهانی که از سن شش سالگی در ذهن من نقش بسته بودند و به آنها علاقه فراوان پیدا کرده بودم از میان رفت و نام کوروش و داریوش بزرگ جای آنها را گرفت .

مدتی دانشمندان سرگرم تفحصات در تخت جمشید و شوش شدند و کتاب مشیرالدوله که خلاصه ای از تاریخ مملکت ما از نقطه دید تاریخ نویسان قدیم

یونان مخلوط باپاره‌ای از اطلاعات کسب شده در کاوش‌های اخیر بود منتشر شد و من بدانسگاه رسیده بودم و هنوز تصویرهای زیبای ایرج و سلم و تورو کیومرث و جمشید که روی پرده‌های قلمکار اطاق من نقش شده بود کاملاً از ذهنم بیرون نرفته بود و از خود سوآل میکردم چگونه ممکن است این پادشاهان مقتدر که از روز اول خلقت حتی آتش افروختن را به‌مایاد داده بودند همه دروغین بوده باشند و چگونه یکباره کوروش از آسمان بتخت جمشید پیاده شد و جهانی را بنا بر گفته خشایارشا «از صلح و آرامشی که بوجود آورده بود مستفیض کرد . . .»

کمی بعد من در «سوربن» مشغول تحصیل بودم و در نخستین روزی که در کلاس آقای «پروفسور کنتنو» حضور یافتم دیدم صحبت از مردم دیگری است که ظاهراً پیش از کوروش بزرگ در سرزمین ایران ما زندگی میکردند و آقای «کنتنو» برای اینکه نکوید آنها ایرانی بودند برایشان نام «آسیانی» را انتخاب کرده بود.

مفهوم این کلمه بمردمی اطلاق میشد که نه آریایی بودند و نه سامی و معلوم نبود چه بودند؟ و که بودند؟ و در سرزمین ما چه میکردند؟ این مطلب بر من گران آمد که ما گذشته از پدرانمان که تصور میکردیم از ابتدا در این سرزمین بوجود آمدند ناپدیری‌هایی هم داشته‌ایم که قبل از آنها در اینجا بوده‌اند. این برای من قابل قبول نبود این مردم که با آنها «آسیانی» میگویند ایرانی نبوده باشند.

بعدها صحبت‌های دیگری پیش آمد. صحبت از آریایی‌ها شد و گفتند اینها اقوامی بودند که در نواحی مرکزی آسیا زندگی میکردند و عده‌ای از آنها به هند رفتند و عده دیگر از راه قفقاز به ایران آمدند و بقیه به اروپا مهاجرت کردند.

سپس کلمه هندواروپایی نیز بزبان رانده شد و آقای پروفسور گیرشمن در کتاب «هنر ایران در آغاز تاریخ» که ترجمه آن اخیراً منتشر شده است، خط سیرهای بسیار زیبا و منعنی‌های پیچ واپیچ روی نقشه‌ای که برای ایران

هزاره دوم پیش از میلاد داده است تهیه کرده و در آن نقشه «اورارتویی ها» و «لولویی» ها و «گوتی» ها و «مانایی» ها و «کاسی» ها و «سکایی» ها و «مادی» ها و «پارسی» ها را بجان هم انداخته است.

نقشه بسیار زیباست ولی در صحت آن شك و تردیدی هست و من امروز از این شك و تردید برای شما صحبت میکنم بدون اینکه بتوانم نقشهٔ بهتری بشما ارائه بدهم.

در واقع در نقشهٔ آقای پروفیسور گیرشمن که احتمالاً مورد قبول بیشتر دانشمندان است ایرانی ها در حدود اوایل هزارهٔ دوم پیش از میلاد از راه قفقاز وارد خاک ایران میشوند. البته در متن کتاب اضافه شده است که ممکن است که از راه شمال شرقی وارد این سرزمین شده باشند. بهر حال هیچ معلوم نیست به چه طریق مادی ها در ناحیهٔ آذربایجان شرقی تا حدود اصفهان مستقر گردیدند و پارسی ها مشرق دریاچه رضاییه را برای اقامت خود در انتخاب کردند.

اگر مادی ها و پارسی ها در قفقاز بودند قطعاً در آنجا خانه هایی ساخته بودند و مشغول زراعت و باغداری شده بودند چون قفقاز جای خوبی است و فقط در نتیجهٔ فشار اقوام دیگری ممکن است آن ناحیه را ترك کرده باشند. بچه دلیل پارسی ها سرزمین به این خوبی را ترك کردند و آمدند در مشرق دریاچهٔ رضاییه در مجاورت اقوام خطرناکی مانند آشوری ها زندگی کردند؛

جواب این مطلب را پروفیسور گیرشمن اینطور داده است که در سالنامهٔ پادشاهان آشوری در قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد صحبت از لشکر کشی هایی برای سرکوبی اقوامی بنام «پارسوآ» که در ناحیهٔ «پارسوماش» زندگی میکردند شده است و این ناحیه در مشرق دریاچهٔ رضاییه قرار دارد.

ولی آقای «دیا کونوف» در کتاب «مادها» فکر میکند کلمهٔ «پارسوماش» از ریشهٔ کلمهٔ «پرتوا» به معنای قبایلی که در سرحدات آشور زندگی میکردند اشتقاق مییابد و کلمهٔ پارت هم به همین طریق نام قبایلی است که در سرحدات ایران بودند و آقای «دکتر فرهوشی» هم همین عقیده را دارد.

بنابراین مجدداً برای ما شکی بوجود می‌آید و مانع این است که بتوانیم بپذیریم که پارسی‌ها در حدود قرن هشتم پیش از میلاد در مشرق دریاچه رضاییه زندگی کرده باشند. زیرا سواحل شرقی دریاچه رضاییه بسیار آباد است و اگر قبیله‌ای در آنجا مستقر گردد دلیلی ندارد که غفلتاً محل اقامت خود را و آبادی و زمین‌های زراعتی و خانه‌هایش را رها کند و در ناحیه شوش که از نظر آب و هوا با اطراف دریاچه رضاییه قابل مقایسه نیست استقرار پیدا کند. بعلاوه چگونه ممکن است چنین مهاجرتی از میان اقوام «ماد» و «گوتی» و «لولویی» و «کاسی» و غیره انجام گیرد بدون اینکه زد و خوردی اتفاق افتد.

بنابراین باید فرض آمدن پارسی‌ها از راه قفقاز به ایران را بکلی رها کنیم.

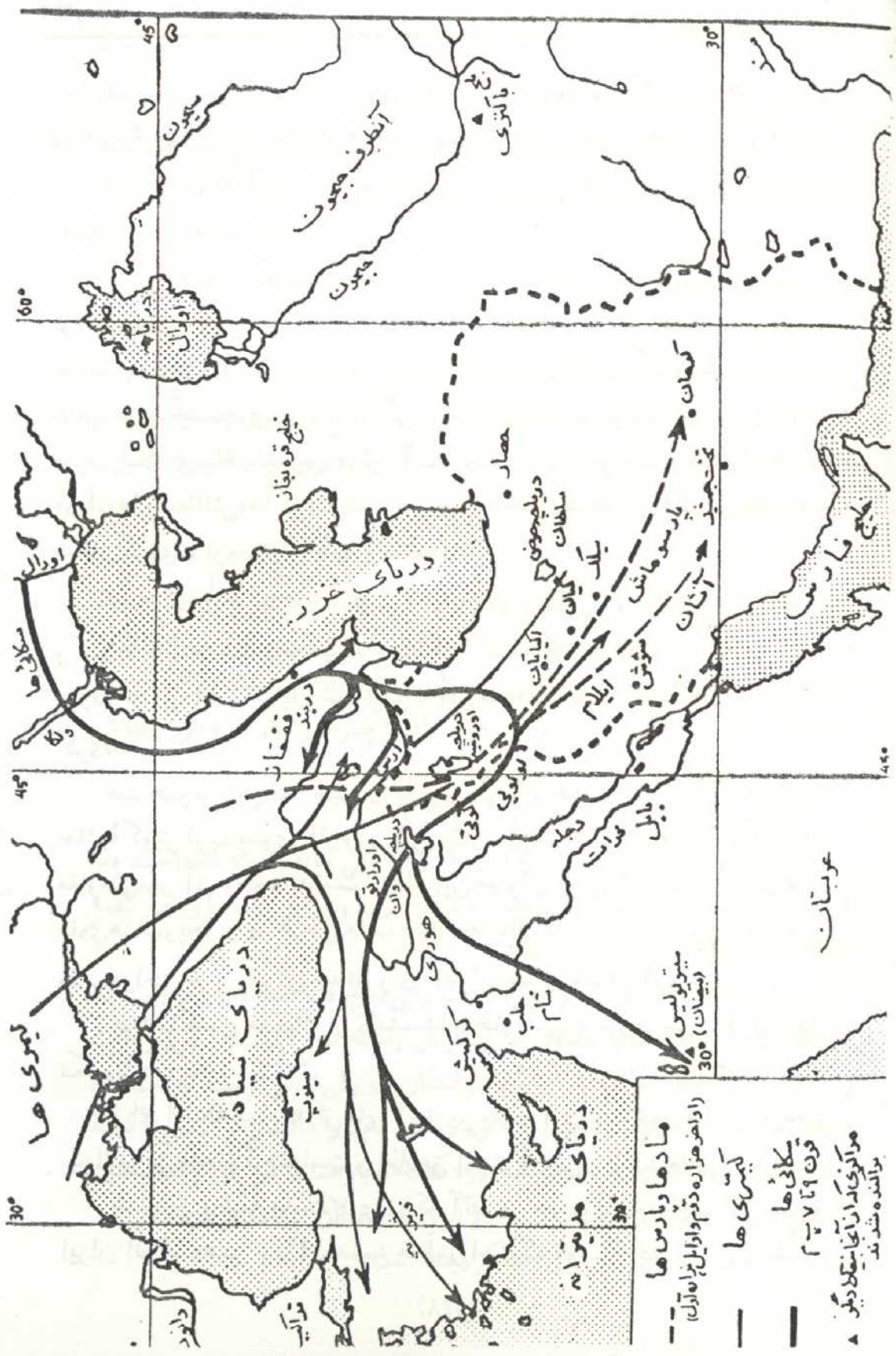
پس از رها کردن این فرض این سوال پیش می‌آید که آیا این پارسی‌ها که شاهنشاهی هخامنشی را بوجود آوردند و برادرانشان مادی‌ها که در تمام سنگنبشته‌های هخامنشی از آنها صحبتی هست از ابتدای خلقتشان در همین مکان بودند یا واقعاً از محل دیگری به این مکان آمدند؟

در اینجا ناچاریم فرضیه دانشمندان مغرب را بپذیریم که میگویند ایرانی‌ها و هندی‌ها زمانی در یک مکان زندگی میکردند زیرا عادات و رسوم و دین و آیین و زبان و سننشان یکی است و کاملاً معلوم است که اینها زمانی در مجاورت یکدیگر بوده‌اند.

اگر این فرض را بپذیریم باید این مطلب را هم قبول کنیم که به احتمال قوی مکانی که هندی‌ها و ایرانی‌ها زمانی در آن مانند همسایگان زندگی میکردند ممکن است نواحی واقع بین «یا کسارت» و «اکسوس» که اکنون سیحون و جیحون نامیده میشود یا بالاتر از آن بوده باشد زیرا باین طریق میتوان فرض کرد که در نتیجه عواملی، این قبایل ناچار شده‌اند بطرف جنوب سرازیر شوند و عده‌ای از آنها بطرف دره افغانستان و ناحیه پنجاب رفته و شاید عده‌ای هم از راه کناره جنوبی دریای خزر خود را به قفقاز







نقشه ۲ - مجموع قبایل در اواخر هزاره دوم و ابتدای هزاره اول

- ماسها و یارسها (اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول)
- کبیریها
- سکلانیها (۷ تا ۶ قرون)
- ▲ مردمانی که از آنجا سگلا دیگر برانده شدند

رسانیده اند. این فرض با نقشه‌ای که آقای پروفیسور گیرشمن از ایران در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد داده است تقریباً تطبیق مینماید. این عوامل که آنها را مجبور کرده است مراتع واقع بین دورود را ترك کنند چه بوده است؟

اینطور فرض میکنیم که این قبایل در ابتدا گله‌دار و چوپان بوده‌اند و نواحی واقع در میان «اکسوس» و «یاکسارت» مراتع خوبی دارد ولی تعداد جمعیت آنها زیاد شد و بر تعداد گله‌ها نیز افزوده گردید و ناچار شدند برای جستجوی مراتع دیگری به طرف جنوب سرازیر شوند زیرا راه مغرب قبلا بوسیله «تپوری»ها و «آمسارد»ها و «کاسپی»ها و «کیل»ها و «دیلم»ها و «طالش»ها گرفته شده بود و در ناحیه مشرق نیز قبایل زردپوست مستقر گردیده بودند و به آنها راه نمیدادند.

هجوم قبایل از طرف شمال به جنوب روز بروز در نتیجه ازدیاد گله‌ها و کمبود مراتع شدیدتر میشد و قبایلی که مثلاً قبلاً به نقاط جنوبی رفته بودند بر اثر فشار قبایل شمالی‌تر ناچار میشدند باز به نقاط جنوبی تر روان گردند.

حد جنوبی این خط سیر، دریا بود ولی راه جنوب غربی که از طرف حاشیه کویر لوت بسوی فارس و خوزستان میرفت خیلی آسان بود و احتمال مقاومتی در آن وجود نداشت. بنابراین میتوان فرض کرد که پارس‌ها و مادی‌ها تدریجاً و در عرض مدت چند صد سال از همین راه بدون زدوخورد وارد نواحی غربی ایران شدند و در اطراف شوش مستقر گردیدند. چرا تا کنون هیچیک از دانشمندان خارجی چنین فرضی را پیشنهاد نکرده‌اند؟

برای اینکه تمام کاوش‌های آنها در مغرب ایران خصوصاً در نواحی بین‌النهرین انجام گرفته است و اطلاعی از مشرق ایران نداشته‌اند. بنابراین وظیفه ماست کاری را که آنها در مغرب انجام دادند در مشرق ایران انجام دهیم. و برای همین منظور است که مؤسسه جغرافیایی دانشگاه

با همکاری گروه آموزش باستان شناسی و نیز دانشکده ادبیات در سال جاری تصمیم گرفت در ناحیه شهداد واقع بین راه هند به سرزمین های فارس و خوزستان که در کنار کویر است به تحقیقاتی بپردازد.

کاوش های شهداد در کنار کویر لوت به مانسان داد که در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد مردمی در این ناحیه زندگی میکردند که از آن نوع مردمی نبودند که کیومرث به آنها آتش افروختن و غذا پختن را یسار داده باشد زیرا تمدن پیشرفته ای داشتند. از ظروف گلی زیبایی استفاده میکردند، آینه های مسی داشتند و به دستشان دستبند و انگشتری میزدند و به گردنشان سینه بند می آویختند و به فن ذوب مس نیز آشنایی داشتند و ظروف مسی یا برنزی بسیار زیبا می ساختند.

آیا میتوان گفت اینها پدران ما نبودند و از آن نوع ناپدیری هایی بودند که دکتر کنتنو به آنها «آسیانی» نام نهاده بود؛ من نمیخواهم آنها را ناپدیری بخوانم و میخواهم بگویم اینها نیز مانند پارسی ها و مادی ها مردمانی بودند که در این سرزمین زندگی میکردند. شاید قدرتشان از مادی ها و پارسی ها کمتر بود ولی بهر حال با آنها پسر عمو بودند و طرز زندگی و عقاید مذهبی و فرهنگشان یکی بود.

آیا میتوان از «نژاد» آریایی صحبت کرد؟  
تنهاداریوش بزرگ در کتیبه هایی که از او باقی مانده است گفته است: «ما آریایی و هخامنشی» هستیم و صحبت از نژاد نکرده و پس از کلمه آریایی کلمه هخامنشی را به آن اضافه کرده است.

در اوستا نیز صحبت از آریایی ها هست ولی هیچ وقت مشخص نشده است که آریایی ها چه خصوصیتی متمایز از دیگران داشته اند. احتمالاً کردار نیک و رفتار نیک و گفتار نیک علت اصلی پیشرفتشان بود ولی شکی نیست که اسب های خوب که بسیار مورد توجه ایرانیان بود و غالباً نام بزرگان شان تر کیبی با کلمه اسب است و گردونه های پر قدرت که در «گات ها» بارها ذکر آن رفته و مهر داریوش نیز آن پادشاه را سوار بر چنین گردونه ای نشان میدهد و نیزه های بلند و کمان هایشان موجب پیروزی آنها گردیده است.

ولی ما میدانیم که آشوری هانیز با همان گردونه هاشهر هارامسخر میگردند و مردم آن شهرها را به اسارت میبردند. باید بگوییم قوم پارسی توانست بزودی روش های جنگی با گردونه را از همسایگانش بیاموزد و چون اسب های خوبی داشت موفق شد به آسانی بر آنها برتری یابد.

ولی کلمه آریایی را نمیتوان به آسانی به کلمه نژاد چسبانید و شاید بتوان گفت آریایی ها قبایل بزرگی بودند که در ابتدا مرکزشان در اطراف دریاچه آرال و در آسیای مرکزی بود و بتدریج به نسبتی که زاد و ولد آنها زیاد میشد بطرف افغانستان و هندوستان سرازیر شدند و عده ای از آنها بطرف سواحل جنوبی دریای خزر رفتند و بقیه پس از عبور از دره سند در نتیجه فشار اقوام دیگری مانند تورانیان که در پشت سر آنها می آمدند خود را از حاشیه جنوبی کویر لوت به ناحیه فارس و خوزستان رسانیدند و در نتیجه پیدا شدن عواملی موفق شدند تمام آسیای مرکزی را زیر فرمانروایی خود بیاورند. ولی تمدن این مردم را از تمدن مردمی که از هفت هزار سال پیش در ایران زندگی میکردند نمیتوان مجزا کرد و این مطلبی است که پس از تحقیقات بیشتری در نواحی شرقی ایران روشن تر خواهد شد.

بهر حال تصور میکنم در حال حاضر صلاح در این باشد که منحنی های زیبایی را که در نقشه پروفور گیر شمن ورود پارسی ها و مادی ها را از قفقاز بطرف کرمان و تخت جمشید نشان میدهد برداریم و ابتدای آن منحنی ها را در میان دوشهر دیا کسارت، و داکسوس، قرار دهیم و یک شاخه آنرا بطرف سواحل جنوبی دریای خزر برده شاخه دیگر را بسوی دره پنجاب بکشیم و از آنجا منحنی دیگری از حاشیه کویر لوت بطرف فارس و خوزستان نقش کنیم ولی مسایل تاریک در این مورد بسیار زیاد است و باید بازراجع به آن صحبت کرد.

اسناد

# و نامه های تاریخی

مجله بررسی های تاریخی در هر شماره  
از اسناد و نامه های تاریخی که پیش از این  
در جایی چاپ نشده باشد بچاپ خواهد رسانید  
تا بدین ترتیب مدارك و اسناد پراکنده تاریخ  
ایران جمع آوری و برای استفاده پژوهندگان  
آماده گردد.

## روابط ایران و فرانسه

سرهمک جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

چند سندی که در این شماره  
منتشر میشود مربوط بروابط  
ایران و فرانسه در زمان  
فتحعلیشاه است و از روی اصل  
آنها که در بایگانی ملی پاریس  
Archives nationales ضبط  
میباشد عکس برداری شده است.

دو نامه اول و دوم بترقیب  
از عباس میرزا نایب السلطنه  
و میرزا بزرگ قائم مقام وزیر  
اوست که آنها را به عسکرخان  
افشار سفیر ایران در دربار  
فرانسه نوشته اند. نامه عباس  
میرزا چنانکه از متن آن بر  
می آید مورخ به تاریخ ذی القعدة  
۱۲۲۳ هجری است و با علم باینکه  
بر حسب معمول و رسم این زمان،  
و هر موقع فرمان رقمی از جانب

شاه ولیعهد و یاشاهزادگان بنام کسی صادر میشد وزیر نیز نامه ای به آن شخص مینوشت، نامه میرزا بزرگ هم اگرچه تاریخ ندارد ولی بگمان نزدیک به یقین در همان ذی القعدة ۱۲۲۳ نوشته شده است.

متن نامه عباس میرزا حاکی از مساعی ژنرال گاردان Gardane سفیر ناپلئون در دربار فتحعلیشاه است که مأموریت داشت برای حفظ مصالح فرانسه و هموار ساختن راه برای اجرای طرحها و نقشه های نظامی و سیاسی ناپلئون بجنک ایران و روسیه پایان دهد و گاردان بهمین نظر در ۲۸ جمادی الاخره ۱۲۲۳ (۲۱ اوت ۱۸۰۸) از دولت ایران تعهدنامه ای گرفته بود مبنی بر اینکه ارتش ایران دست از جنک بکشد و خود نیز تعهدی سپرد که سپاه روسیه را از اقدام بجنک مانع شود و بدین ترتیب متار که ای موقتی میان طرفین بوجود آمد تا مذاکرات صلح آغاز شود.<sup>۱</sup>

فتحعلیشاه که مفتون و مسحور پیروزیها و مواعید ناپلئون شده بود، مصالحه با روسها را موکول بنظر ناپلئون کرد و میخواست مذاکرات صلح در پاریس، زیر نظر ناپلئون صورت گیرد ولی روسها که می دانستند صلحی که در پاریس صورت گیرد مصالح و نیات مخصوص آنها را تأمین نمیکند پیشنهاد ایران را نپذیرفتند و مارشال گودویچ Gaudowitch در ۲۳ رجب ۱۲۲۳ (۱۴ سپتامبر ۱۸۰۸) نامه ای بسیار شدیدالحن و تند به عباس میرزا نوشت و در این اتمام حجت (التیاتوم) یاد آور شد چنانچه ولیعهد ایران راضی به واگذاری قسمتهائی از نواحی شمال رودخانه ارس بروسها نشود ارتش روسیه حملات خود را آغاز خواهد کرد و هنوز نامه او به عباس میرزا نرسیده بود که ستاد و قرارگاه سپاه خود را به او چمیا زین آورد (۱۹ شعبان = ۱۰ اکتبر) و نیروهای او به بندر انزلی (بندر پهلوی امروز) و به کرانه های گیلان حمله بردند. نامه گودویچ هنگامی بدست عباس میرزا رسید که خبر تجاوز روسها هم واصل شده بود و عباس میرزا از روی خشم نامه گودویچ را پاره کرد (۱۴ اکتبر = ۲۳ شعبان).<sup>۲</sup>

۱- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه ج ۱۰ بزرگ ۲۰۰

۲- ترجمه فارسی این نامه در کتاب «مأموریت ژنرال گاردان» ترجمه عباس اقبال ص (صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۱) موجود است.

بر اثر این خبر ژنرال گاردان منشی خود لاژار Lajard را در ۶ رمضان (۲۶ اکتبر) برای مذاکره با مارشال گودویچ به تفلیس فرستاد<sup>۳</sup> ولی مارشال گودویچ لاژارا بسر دی پذیرفت و پیشنهاد متار که جنگ و صلح در پاریس را قبول نکرد و نامه دیگری به عباس میرزا نوشت و در آن گفته بود:

«بهرتر می بود این فرستاده بخود زحمت آمدن تا اینجا را نمیداد. من اگر میخواستم و میتوانستم پیشنهاد ژنرال گاردان را بپذیرم، پیش از این یعنی در همان نخستین بار که او پیشنهاد متار که جنگ و برقراری صلح بین روسیه و ایران را کرده بود می پذیرفتم. امروز دیگر امپراطور ناپلئون هم خود اگر شخصاً از من بخواهد که بجنگ پایان دهم من دست از عملیات خود علیه ارتش ایران برنمیدارم»<sup>۴</sup>.

سند سوم نامه ایست از عسکرخان سفیر ایران در دربار ناپلئون که پس از بسته شدن پیمان فین کنشتاین Finkenstein و بازگشت میرزا رضا خان قزوینی<sup>۵</sup> بمنظور تحکیم روابط با ناپلئون بفرانسه رفته بود. این نامه هر چند تاریخ ندارد ولی از روی ترجمه فرانسوی آن که نیز به مهر عسکرخان مهور و در بایگانی ملی پاریس ضبط است میتوان دانست در ۲۱ سپتامبر ۱۸۰۹ (۱۱ شعبان ۱۲۲۴) نوشته شده است<sup>۶</sup>.

در این نامه عسکرخان در دو جا از ژوبر Jaubert سخن گفته است و این شخص همان منشی و مترجم مخصوص ناپلئون است که ناپلئون او را با نامه ای مورخ بتاريخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی قعدة ۱۲۱۹ قمری) بدربار فتحعلیشاه فرستاد<sup>۷</sup> و او در راه آمدن بایران در بایزید بدست پاشای بایزید

۳- اسناد و مکاتبات ایران ج ۱۰ بر گهای ۳۲۹ و ۳۳۰- بکتاب مأموریت ژنرال گاردان ترجمه فارسی هم رجوع کنید (۱۱۲ و ۱۲۸)

۴- نامه های چاپ نشده ای از اعضای سفارت ژنرال گاردان، تألیف Déhérain صفحه ۲۶۵ (نسخه فرانسوی)

۵- این شخص از طرف فتحعلیشاه برای بستن پیمان دوستی و اتحاد نزد ناپلئون رفته بود و نسخه اصل پیمان فین کنشتاین که در بایگانی ملی پاریس ضبط و بزبان ترکی و فرانسه است بامضای اوست.

۶- بایگانی ملی پاریس، کارتن AF. IV 1686 پرونده ۳ قطعه ۱۳.

۷- برای آگاهی از مضمون این نامه به مجله شرق سال ۱۳۰۸ ترجمه استاد فقید سعید نفیسی رجوع کنید.



دستگیر شد و هفت ماه در زندان اوبسختی بسربرد تا آنکه بر اثر یاری برخی از کسان پاشا و تهدیدات و کوششهای اولیای ایران بالاخره از زندان رهائی یافت (۳۰ ذی قعدة ۱۲۲۰ مطابق با ۱۹ فوریه ۱۸۰۶) و در هجدهم ربیع الاول ۱۲۲۱ (پنجم ژوئن ۱۸۰۶) خود را به تهران رسانید.<sup>۸</sup>

ژوبر پس از مدتی اقامت در ایران سرانجام در اوائل جمادی الاول ۱۲۲۱ (اواخر ژوئیه ۱۸۰۶) ایران را ترك گفت و بسوی پاریس رفت.<sup>۹</sup>

### ۱- رقم عباس میرزا نایب السلطنه به عسکر خان<sup>۱۰</sup>

حکیم والاشد آنکه عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت پناها ارادت و صداقت آگاه مجدد و نجدت انتباه شهامت و بسالت اکتناه سفیر فرزانه آگاه عمده خوانین کبار عسکر خان سالار عساگر افشار بعوارف سلطانی مستظهر و بعواطف خاطر مرحمت مبانی مستبشر بوده بدانند که درین سال فرخنده فال بعد از آنکه بنا بر اظهار عالیجاه مجدد و نجدت انتباه زبدة الامراء المسيحیه جنرال غاردان خان بنای کار بر این شد که تسا معاودت آنعالیجاه یا رسیدن خبری از دولت علیه فرانسه طریق متار که مسلوک بوده از عساگر دولت علیه و سپاه روس آسیبی و تعرضی بیکدیگر نرسد و عالیجاه جنرال مشارالیه تعهدنامه مشعر بر ترک مجادله روسیه با عساگر دولت قاهره بکار گزاران ما سپرده حاجتی هم از آنها دریافت نمود که از طرف نواب والا جنگ وجدالی رو ندهد و بهمین خصوص یکی از کسان خود را روانه نزد گودویچ سردار روسیه نموده باین اطمینان نواب والا نیز عساگر پادشاهی را از سلطانیه برکاب ظفر نکار احضار نفرموده خاطر جمعی کامل داشتیم که روسیه حفظ دوستی دولت علیه و قرارداد عالیجاه جنرال مشارالیه و اتحاد شو کیتن فرانسه و

۸- ژوبر خود شرح این گرفتاریها و سختیها را به تفصیل در سفرنامه خود نوشته است .  
 ر . ک به «مسافرت به ایران و ارمنستان» ترجمه محمود هدایت .

۹- اسناد و مکاتبات ایران جلد ۹ برگ ۲۰۹ .

۱۰- اصل این رقم که اثر مهر عباس میرزا در گوشه راست و بالای آن دیده میشود در بایگانی ملی پاریس و در مجموعه AF . IV 1686 پرونده دوم برگ چهارم ضبط است .

ایران را مرعی داشته خلاف قرارداد نخواهند نمود و گودوویچ اولا بسخن عالیجاه جنرال و نوشته و فرستاده او التفاتی ننموده بناگاه خود در اول سردی هوا با گروهی بی شمار قاصد ایروان گردید و از طرف نخجوان نیز جمعیتی انبوه بولایت مزبور فرستاد ما نیز چون سپاهی مستعد از عساکر منصوره در رکاب مستطاب نداشتیم امر قلعه ایروان را حسب الواقع مضبوط کرده ایلات و رعایای آنجا را در محکمه های محکمه جاداده حکم بکجوچیدن ایل و رعیت نخجوان فرمودیم و برای اینکه روسیه نخجوان را گوشمالی دهیم که تا جمع آمدن سپاه ظفر پناه مصدر امری نتوانند شد با جمعیت حاضر رکاب عزم مجادله روسیه مأمور بنخجوان را و جهت همت بلند ساخته میانه سیسیان و نخجوان آنها را ملاقات و صدمه و ضربی کلی بآنها زده قتل و اسیری کامل از آنها فرمودیم و چون اطمینان کامل از کار ایروان حاصل فرموده و سپاه منصور نیز هنوز بر رکاب والا نرسیده بودند و یقین داشتیم که روسیه نخجوان تا آمدن مدید تدارک شکستگی خود را خواهند نمود بنای توقف را در این طرف آب حارس گذاشته اهمیت و الانهت را بجمع آوردن سپاه و تهیه کار جنگ مصروف فرمودیم و چون حقیقت این اخبار بدر بار دولت گردون مدار رسیده و عالیجاه جنرال مشارالیه نیز مستحضر گردیده بود عالیجاه صداقت آگاه لاچار خان را روانه نزد غراف گودوویچ سردار روسیه نموده که شاید مشارالیه بی آنکه میانه دو سپاه کار بجنگ و جدال کلی کشد دست از محاصره قلعه کشیده تار سیدن خبر از دربار دولت علیه فرانسه بمتار که راضی گردد و گودوویچ باز بسخن عالیجاه موسی لاچار نیز التفات و اعتنائی ننمود دست از مجادله باز نداشت و چون میدانست که مجرد آنکه سپاه نصرت پناه در معسکروالا مجتمع گردند او را مجال و امان نداده متفرق و پیریشان خواهیم ساخت وقت را غنیمت دانسته شب نهم شوال دو ساعت بصبح مانده با همه سپاه خود از هر طرف بجانب قلعه رو کردند مستحفظین قلعه نیز که بادل های قوی مشغول حفظ و حراست بودند از یورش ایشان اندیشناک نشده چندان تأمل نمودند که تمامی لپناه و رومییه از خندق عبور و بیای دیوار رسیده نردبانها را بیدنه برج و حصا و گذاشته بودند بعد از آن تفنگچیان آتشبار قلعه از هر طرف مانند ابرهای برق انگیز شروع بشراه

ریزی کرده بخواست خدا و بناقبال بیزوال اعلیحضرت قدر قدرت خسر و ملک  
 گشا قتل چنان در آن سامان تقدیم کردند که درون و بیرون خندق و پسی  
 برج دیوار از هر طرف پر از تفهای کشتگان روسی شدیم در هر جانب از کشته پشته  
 بلند عیان گردید و خون ایشان مانند جوی روان گشت و تمامی تفنگ و سلاح  
 و نشان صاحب نشانهای ایشان بدست محافظین قلعه افتاده تدارکی تازه برای  
 قلعه از اسلحه آنها مقبور و میسر گردید و بغیر معدودی از ایشان که بامشقت  
 و تلاش بسیار چسانی سلامت برده بسنگر خود رسیدند بقیه ایشان عرض فنا  
 و دمار شده سه هزار کس مقتول و دوهزار نفر آنها مجروح گردید و چون مقارن  
 آن حال لاوران جنگجو نیز از اطراف و اکناف فوج فوج برکاب مستطاب  
 منصور میر رسیدند و نواب والا گروهی انبوه از ایشانرا در مقدمه موکب ظفر  
 کوکب والا چون آتش و باد از آب ارس با نظر گذرانیده مأمور بمجادله  
 و محاربه روسیه ایروان و نخجوان فرمودیم و عقاب رایت ظفر نگار را نیز  
 بجناح حرکت آورد متعاقب پیشروان سپاه ظفر پناه قاصد و عازم دفع و رفع  
 روسیه بودیم و خیر عزیمت سپاه و اراده حرکت موکب فیروزی همراه نیز  
 سردار روسیه رسیده و یقین داشت که مجرد آنکه موکب فیروزی کوکب  
 و الابسار دیگر بزم خصم افکنی و دشمن شکاری حرکت نماید دو سپاه او را  
 پای ثبات و قرار نخواهد بود لابد و ناچار هنوز عالیجاه رفیع جایگاه امیر الامراء  
 العظام حسین خان سردار بیکلریگی ایروان که با سپاه بجانب ایروان مأمور  
 شده بود بخارج قلعه ایروان نرسیده و عالیجاه رفیع جایگاه زبدة الامراء الکرام  
 علی خان قاجار بظاهر شهر نخجوان وارد تکرار دیده بودند که سردار روسیه  
 چاره کار خود را در معاودت و فرار دیده خود و روسیه ایروان نیم شبی از خارج  
 ایروان بحدود گرجستان فرار و از روسیه نخجوان نیز بجانب قراباغ فراری گردیده  
 از یکطرف موکب والا نیز که تفریک سوار و عزیز بیست نموده بود در آنطرف  
 نخجوان روسیه را ملاقات و از طرف دیگر سپاه ظفر پناه منصور که بایروان  
 مأمور گردیده بودند در چهار فرسخی ایروان روسیه آنجا را دریافته چهار  
 منزل آنها را تعاقب نمودیم و در هر منزل جمعی کثیر و جمعی غفیر از آنها کشته  
 و مجروح و گرفتار و اسیر گردید و چنان صدمه و شکستی بآنها رسید که

همه عراذه و بیشتر قورخسانه و اسلحه خود را سوخته و ریخته کوه بکوه از بیسم جان فرار و بی سپر طریق خذلان گردیدند و بحمدالله المنه دشمنی که به پیروزی خود مغرور بود چنان مقهور و مکسور و ابواب بلا بر روی او مفتوح گردید که بیخ و بن هر سنگ و خاری را محل سلامت خود می ساخت و از تفضلات بالغه الهی ضرب و صدمه و شکستی به آن ها رسید که امروز از نخجوان و ایروان تا چند منزل همه جا تنهای کشتگان آنها ریخته و خاک صحرا با خون آنها آمیخته است. بالجمله چون در این اوقات که روسیه بحدود ایروان و نخجوان آمده بودند انواع بی اعتنائی از ایشان نسبت به عالیجاه موسی لازارخان و فرستاده اول که نوشته عالیجاه جنرال را برده بودند ظاهر گردید و از قرار شرحی که گودویچ سردار روسیه بنواب والا و کار گزاران سرکار قلمی داشته بود کمال بی اعتنائی او نسبت به دولت علیه دائمة التقرار فرانسه استنباط میشد. نواب والا با احتیاط اینکه مبدا خدانخواستہ ضعف و فتوری از طرفی بعسا کر ظفر مآثر فرانسه رسیده باشد تاتاری علی التعمیل تعیین و شرحی به عالیجاه موسی مبور مرقوم داشتیم که اوضاع دولت علیه فرانسه را خود بزودی قلمی و حکم محکم را نیز بآن عالیجاه ابلاغ نماید. بآن عالیجاه نیز مقرر میشود که در رسیدن حکم و الاحقایق اوضاع آن حدود و مرزده استقرار کار اعلی حضرت قدر قدرت شعار امیر اطور اعظم عم اکرم را علی التفصیل قلمی و عرض نماید که خاطر عطف و ذخائر والا از این رهگذر قرین استظهار و اطمینان بی منتهی گردد و همه وقایع این حدود را نیز که بآن عالیجاه مرقوم داشته ایم حالی و خاطر نشان کار فرمایان دولت علیه فرانسه نموده ایشانرا از مراتب بی اعتنائی های روسیه بدولت علیه فرانسه و بسخن و قرارداد عالیجاه جنرال مشارالیه مستحضر سازد و عنایات خاطر والا را درباره خود کامل دارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ذی القعدة ۱۲۲۳.

۲- نامه میرزا عیسی قائم مقام ( میرزا بزرگ ) به عسکر خان<sup>۱</sup>  
 عالیجاه رفیع جایگاه ، عزت و سعادت همراه، مجدت و جلالت اکتناه،  
 فخامت و نبالت انتباه دوستی و مودت آگاه عمدة الخوانین العظاما  
 ان شاء الله تعالی همواره روضه عزت و صدیقه مجدت از رشحه افشانی  
 سحاب الطاف سجانی قرین حضرت و ربانی بوده از سمت صرصر زمان در  
 حفظ و حمایت ملك منان باد. بعد از اظهار شوقمندی بادراك ملاقات بهجت  
 علامات بر صفحه دوستی و موالات مینگارد که اولاً متمادی و قتیست که از  
 جانب خیریت جوانب استحضاری حاصل نیست و مراسله مشعر بر حقایق  
 احوال خیریت از آنعالیجاه نرسیده. چون زمان مسافرت ایشان بطول انجامیده  
 و استعلام حالات لازم بوده بتحریر و ترسیل اینمراسله پرداخته اظهار میشود  
 که هرگاه از احوال و اوضاع اینحدود خواهند مستحضر شوند حقیقت از  
 قرار است که نواب مستطاب فلکجناب حور ارکاب ولی النعمی ام مرقوم  
 فرموده اند که بعد از زیارت رقم از حقایق حالات مستحضر خواهند شد.  
 آنعالیجاه ان شاء الله الی حال از دولت علیه ترانسه مراجعت نمود خواهد بود  
 و بعنایت خدا امورات سرو صورتی بر وفق خواهش یافته بهر جهت همه روزه  
 چشم براه ورود مسعود و حصول سلامتی وجود مسرت نمود آنعالیجاه میباشد.  
 باقی ایام بکام باد برب العباد.

### ۳- نامه عسکر خان به ناپلئون

ثنای شاه جهان ورد شب نشینان است

دعای دولت او ورد صبح خیزان باد

بهر طرف که کشد تیغ یکسواره چومهر

سپاه خصم جوانجم زهم گریزان باد

اقسم بالله و آیاته که صبح وشام و ضیفه ( کذا ) دعای دولت جاوید مدت پادشاه

۱- اصل نامه در بایگانی ملی پاریس: مجموعه AF. IV, 1686 پرونده ۴ برگ ۵  
 ۲- اصل نامه در بایگانی ملی پاریس در مجموعه AF. IV, 1686 پرونده سوم برگ ۱۴

ممالك پناه، ملايك اشتباه، مؤيد مظفر سعادت يار، نور حدقه شهر يارى و نور حديقه خسروى و فرمان گذارى (كذا) خلد الله تعالى زمانه مرتب است ورجا واثق كه دهنده مرادات و بخشنده سعادات عمت ميانم الاء على الدوام اسباب ارتفاع لوای در سلك حصول منتظم دارد و آثار مفاخر شهر يارى نامدار طراز مآثر ملوك رفيع مقدار گرداناد. چون بر ذمت همت بندگى و فدويت لازم است كه همه اوقات بتحرير عريضه ارادت فریضه پرداخته وجودنا بود خود را بر پیشگاه ضمير منير تنوير پادشاهى جلو گر ساخته اظهار عبوديت و بندگى نموده باشد. در اين هنگام سعادت فرجام كه عالیشان زبده الملة المسيحيه كامل عاقل هوشيار موسيو ژوبرعازم و روانه خاکپای توتیاسای اقدس ارفع اعلى ميشد لازم دانسته بندگى و فدويت خود را در نظر فيض منظر پادشاه عالم پناه ظاهر و هویدا ساخته از حضرت بارى تعالى مسئلت مى نمايد كه دائماً فتح و ظفر غاشيه كش و سعادت و نصرت در جلو و عمر دولت روز افزون الى انقراض عالم دايم و قايم باد. استدعا آنكه و تمنا چنان كه همه اوقات كمترين غلامان را از گوشه عنایت محو و منسى نفر مايند و گزارشات كمترين بقراریست كه عالیشان موسيو ژوبر بعد از شرفیاب حضور زبانی عرض خواهد ساخت. اگر چه اين غلام را آرزو آن بود كه خود با چند نفر ملازم در خدمت منازعه و غوغا در خاکپای والا، قیام و اقدام نموده خدمت گزارى خود در نظر انور پادشاهى جلوه گر سازد، از كم طالعى مقدور نگردید امیدوارم كه باصداق رقم مبارك مطاع اين غلام جان نثار را از خاك مذلت برداشته سرافتخار و مباحات را باوج سموات برافرازند كه شايد مس وجود اين خاك از تأثیر اكثير كيميا اثر رشك فرمای طلای خالص و زر كامل عيار گردد. باقى

باقى مباد كه هر كه نخواهد بقای تو عمرت دراز باد برین ختم والسلام.



(9)

بسم الله

مراد الله (دعوت) میرزا  
در کتاب

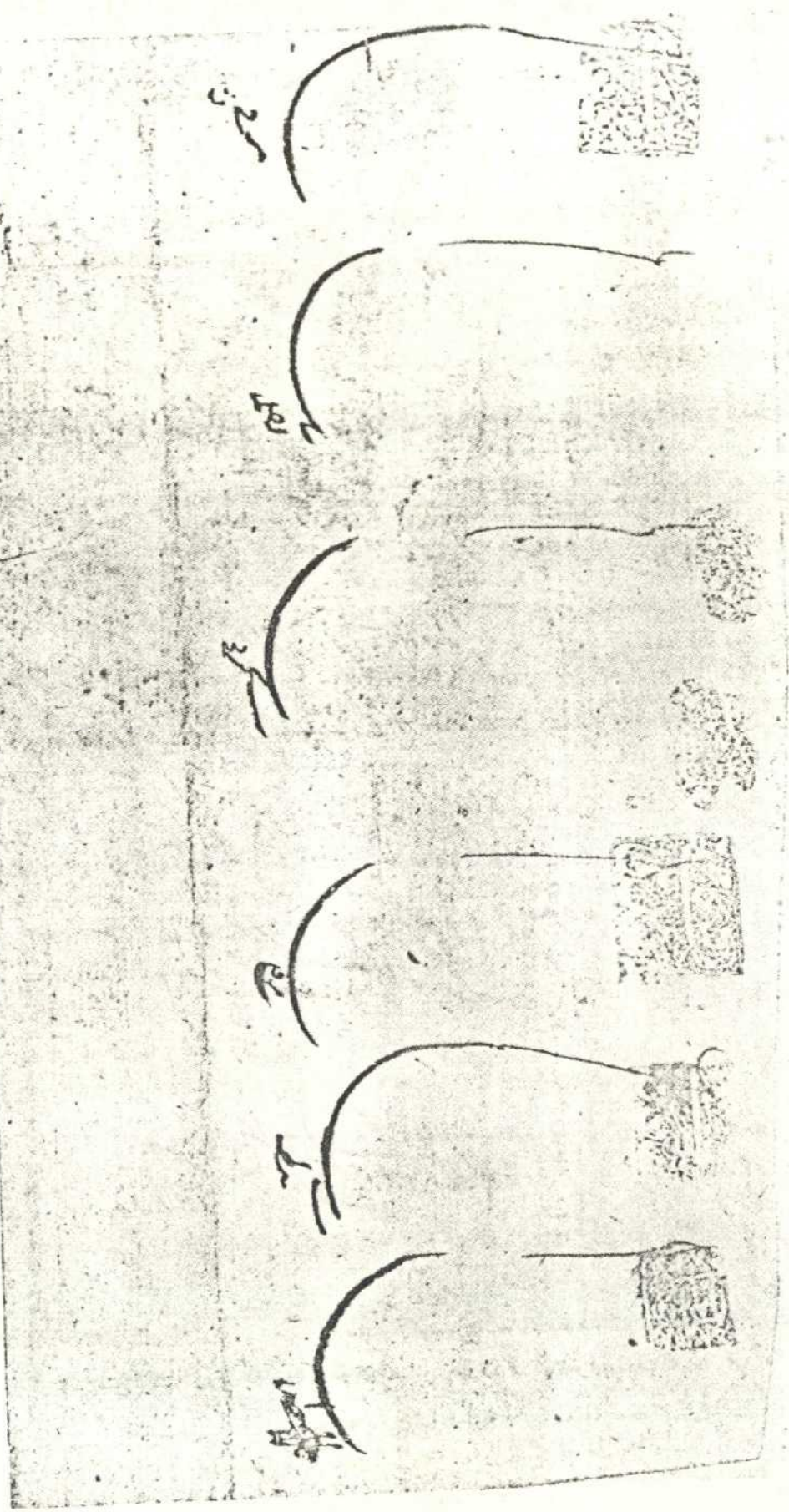
میرزا عباس  
میرزا

میرزا عباس  
۱۶۴۲

۲- متن نوشته روی پاکت که رقم عباس میرزا در آن بوده است



۳- اثر مهر مستوفیان در پشت رقم عباس میرزا



شاه  
الفضل  
شاه

عالمی آرسنیک کا پتہ اور اس کے ساتھ ساتھ دیگر اہم معلومات کی ضرورت ہے

شہنشاہ  
شاہ

مبارکبادہ رخصت و حراست کے بارے میں اطلاع دینا چاہیے

ال  
والہ



مبارکبادہ رخصت کے بارے میں اطلاع دینا چاہیے

مبارکبادہ  
شاہ

مبارکبادہ رخصت کے بارے میں اطلاع دینا چاہیے

مبارکبادہ  
شاہ

مبارکبادہ رخصت کے بارے میں اطلاع دینا چاہیے

مبارکبادہ  
شاہ

مبارکبادہ رخصت کے بارے میں اطلاع دینا چاہیے



ال  
والہ

مبارکبادہ رخصت کے بارے میں اطلاع دینا چاہیے



کتابخانه ملی و اسناد

شاه جهان در دربار شهبان و عمارت او در صبح بخیران ابو بهر طرف که گشتی یکسوار چو مهر سپاسم چو نیم گرم کز زبان باد

که هیچ دشنام و ضیفه دعای دولت جاویدت پادشاه ممالک پناه ملایک شهبان بودی نظر سعادت یار نوزده شه ریاری و نور جانده حسدی و فرمان خلد الله تعالی

مستب است در جادائی که دهند مرادات و بختند سعادت عت بهمان الاء عطا الدوام اسباب انقاع کوار و در کج حال منظم دارد و انار منقذ شهبان

ملوک فرسخ منقذ گرداناد چون بر دست بند یک و فدویت هارم است که همه وفات بخیر بر آینه ارادت فرایند بر در چشمه وجود با بود و در آبرنگ غیر نیز شهبان

جو که ساخته اظهار عبودیت و بندگی نمود پیشه و درین هنگام سلامت فرجام که پیشان زنده الهیة المسجیه کامل حاصل بر شیار کسب و بر عازم در دهانه که پادشاه است

لازم دانسته بند یک و فدویت خود را در نظر میسوزد پادشاه و علم پایه خامه بود بر سر آینه از حضرت با بر کاشفت مرزبان که با بافت و طوفان شکرش و کشت

در جبهه و عمرات روز افزون الا انوار عالم و ایم و ایم است که در آنجا که هر امانت که رخ نمایان دراز گشته غایت محو و منور نموده و کوشش کربان

بجز شرفیاب حضرت زبانی عرض خواهد نوشت اگر چه اینم را از روان بود که خود با چند نوزدهم در نفس منارده دعوی در خاطر و اده نام محمد نفس که از خود در نظر

همه کس ز داد کم حاضر منقذ در سر دیده امده و درم که به صدر رقم مبارک است این نعمت با شرف از آنکه کسوت برده سرانجام و مینات را به کسوت بر آواز از کوشش بود  
بزرگ را ز تیار کز نظر کعبه اثر شرف نظر طهر ضامن و زندگانی میار گردد که با به با باد همه که خواهد تا نوزدهم در در چشمه

## کتابچه ترتیب افواج قاهره

بقلم

محمد گلبن

کتابچه ترتیب افواج قاهره  
گزارشی است در بساره وضع  
افواج و افراد نظامی ایران در  
اواسط سلطنت ناصرالدین شاه  
قاجار. این کتابچه تاریخ کتابت  
ندارد و گزارشگر آن معلوم  
نیست و می نماید که بعد از سال  
۱۲۸۷ هجری نوشته شده است  
و گزارش چند ساله ای است از  
(۱۲۸۵-۱۲۸۷ هجری) درباره  
افواج قاهره که هفتاد و پنج  
فوج بوده اند و افواج دیگر.  
متأسفانه کتابچه مذکور از  
گزند روزگار بر کنار نمانده  
و قسمتی از اواخر آن افتاده  
است و معلوم نیست چند برگ  
از آن کم است. این گونه اسناد  
که معمولاً نادر بدست می آید

باید جای پای آنها را در خانواده های قدیمی جست آنهم در خانواده هائی که توجهی باینگونه اوراق و چیزها ندارند و چنین اوراقی در نظر آنان بدون ارزش است وای بسا که بسیار اوراق ارزنده را مورد بی مهری و بی توجهی قرار داده و میدهند و در هنگام خانه تکانی جز روزنامه ها و اوراق باطله بدور میریزند و روی همین بی علاقه گی و بی مهری بر گهائی گران بها از تاریخ ما بدست نیستی سپرده میشود ما برای گردآوری تاریخ کامل کشورمان در هر زمینه موظفیم هر گونه اسناد ارزنده ای که بدست می آوریم در نگهداری آن بکوشیم و تاجائی که امکان پذیر باشد به چاپ آن اقدام نمائیم باشد که از این راه خدمتی بتاریخ کشور خود کرده باشیم.

باید مجموع تعریف ها و تکذیب ها که در هر دوره ای در هر زمینه نوشته شده گردآوری شود تا تاریخ کاملی تدوین گردد. کتابچه ترتیب افواج قاهره که ذکر آن در بالا رفت برک دیگری از تاریخ نظامی ایران است. آنچه در این کتابچه بیشتر به چشم میخورد نام افرادی است که روز گاری در این کشور دارای عنوان و مقامی بوده اند و در مقام خود سودها و زیانها رسانیده اند خوبی ها و بدی ها کرده غمها و شادیها داشته اند، و امروز گذشت زمان بجز نام چیز دیگری از آنان بجای نگذاشته است ولی بحکم اینکه نام آنان توانسته گوشه ای از صفحه ای از تاریخ کشور ما را بگیرد جای دریغ است اگر بگذاریم این نامها از میان برخیزد و آیندگان مادوستان و دشمنان کشور خود را نشناسند. کتابچه ترتیب افواج قاهره را میتوان در ردیف «کتابچه بنیچه قزوین» گذاشت که در شماره دوم سال اول همین مجله به چاپ رسیده است و نیز آقای سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی در پاورقی «تاریخچه سرباز گیری در ایران» ص ۷۳ شماره دوم سال دوم همین مجله وعده فرموده بودند در باره مجموعه دیگری از این قبیل مدارك مطلبی مرقوم دارند. امید است کتابچه ترتیب افواج قاهره (اگرچه کامل نیست) بتواند در این منظور ماخذ دیگری برای ایشان باشد.

در پایان متن واصل کتابچه ترتیب افواج قاهره از نظر خوانندگان میگذرد.

بر آنکه انصاف المعین است  
در آنچه رتب افواج ما

بسیار خیر و خیر هر دو  
خاطر فتاب مطهر مولا که بدو قسم عرض فرست

قسم اول  
وضع حالیه آنها در بدو است  
نیده هر چه تاریخ مور شده اند ما چه کس و دلائل در خطه انا

قسم دوم  
سند هر دو سارک عدم باشد  
و عهد و تحویل تاریخ و قریح است

هو الله انصار المعین تعالی شأنه

کتابچه ترتیب افواج قاهره

بتاریخ شهر رجب المرجب یونت ئیل این کتابچه را برای آگاهی خاطر آفتاب مظاهر ملوکانه بدو قسم عرض می کند :

### قسم اول

وضع حالیه آنها در هذه السنه یونت ئیل چه نوع است در چه تاریخ حاضر شده و در چه تاریخ مأمور شده اند با چه لباس و الان در چه نقطه اقامت دارند.

### «قسم دوم»

بسلامتی وجود مبارک عذیم المثل همایونی در سنه آتیه قوی ئیل فرخنده تحویل تشریح و توضیح حالت ملتزمین و مأمورین و مرخصین است .

### هذه السنه یونت ئیل

بموجب تفصیلی است که ملحوظ نظر آفتاب اثر مبارک می شود.

افواج قاهره هفتاد و پنج فوج

آذربایجان بیست و شش فوج - عراقی و خراسانی و مازندرانی و غیره  
چهل و نه فوج

ملتزمین رکاب مبارک در اردوی مبارک

### سه فوج

فوج قزوین جمعی سلطان حمید میرزا

بتاریخ بیستم شهر جمادی الاخری در قزوین حاضر رکاب همایون شده در دوشان تپه از سان حضور همایون گذشته باملبوس مخصوص و رسمی و تفنگ سوزنی و قمام ملزومات فوجی به نحوی که الان در حضور همایون و قراولی آستان مبارک ملحوظ نظر ملولانه میشوند .

فوج نصرت جمعی آجودان باشی کل به سرتیپی رحیم خان

بتاریخ شهر رمضان المبارک ئیلان ئیل از آذربایجان حاضر رکاب مبارک شده

بودند دویست نفر با کمال آراستگی بشرح فوج مزبور در رکاب همایون ملتزم و تتمه در شهر رجب المرجب ۱۲۸۷ تمام مطالبات سنه ماضیه خود و هذه السنه را از بابت قیمت برومه و کلاها و جیره تماماً دریافت کرده بولایت رفتند.

فوج سردار کوهی جمعی آجودان باشی

دویست و پنجاه نفر با تمام ملزومات و تدارکات ملتزم رکاب همایون هستند. متوقفین دارالخلافه سرای سر بازان کوچک و مهندس و سواد کوهی چهار فوج فوج طهران بسرتیبی مصطفی قلی خان بتاریخ اول سال یونتئیل حاضر دارالخلافه شده مأمور قراول خانه های شهر با کمال نظم هستند یک دست لباس قدک تا کنون داده شده است.

فوج خرقان بسرتیبی الهیار خان

بتاریخ شهر ربیع الاول که جدید برقرار شده بودند از سان حضور مبارک گذشته الان قراول آستان مبارک با کمال نظم هستند لباس آنها یک دست قدک تا اکنون مرحت شده است.

فوج هشتم افشار بسرتیبی بیو کخان

بتاریخ شهر صفر المظفر ئیلان ئیل ۱۲۸۶ حاضر رکاب شده در بیلاق شمیران قراول بوده و اکنون در دارالخلافه حاضر مشق و قراولی است.

فوج دماوندی جمعی علی قلی خان سرتیب

بتاریخ شهر جمادی الاولی ئیلان ئیل ۱۲۸۷ حاضر رکاب همایون شده در هذه السنه یک دست لباس قدکی تا اکنون داده شده است مشغول خدمت هستند

فوج مهندس و سر بازان کوچک

در شمار جزو افواج بمیزان نرفته است حاضر دارالخلافه هستند ، مأمورین سرحدات ممالک محروسه سه فوج.

آذربایجان چهار فوج

دارالسلطنه تبریز و قراول درب خانه مبارک که قراول آنها دو فوج

فوج مظفر مراغه جمعی مظفر الدوله

فوج قهرمانیه جمعی علی نقی خان پسر حاجب الدوله



هر بنیچه آمده است الان در تبریز دسته بندی میشود - سرحد خوی دو فوج

فوج هفتم افشار بصرهنگی خان باباخان پسر شجاع الدوله  
از غائله مرو تا کنون که رجب المرجب است مرخص خانه بوده و  
بدار الخلافه حاضر نشده در سنه آتیه جزو احضاری است .

فوج دهم خوئی بصرهنگی مرتضی قلی آقا  
بتاریخ شهر جمادی الاخر ثیلان ثیل ۱۲۸۶ از دار الخلافه مرخص ولایت  
خراسان - هفت فوج

فوج دوم خاصه بصرهنگی حاجی حسین خان  
بتاریخ شهر شوال یونت ثیل ۱۲۸۷ از آذربایجان حاضر و مأمور خراسان

فوج بیات زرنند بسرتیپی محمد مراد خان  
بتاریخ شهر شوال المکرم ثیلان ثیل مأمور خراسان شده با ملزومات

فوج فیروز کوهی جمعی میرزا کریمخان  
بتاریخ شهر رمضان المبارک ثیلان ثیل ۱۲۸۶ از فیروزه کوه مأمور  
سیستان شده .

فوج چهارم تبریزی بسرتیپی عبدالحمین خان  
بتاریخ شهر ذی حجة الحرام ثیلان ثیل حاضر و مأمور خراسان .

افواج خراسانی هفتم ۱ خراسان جزو حکومتی - سه فوج

فوج قاینی جمعی حشمة الملك مأمور قاین و سیستان

فوج ترشیزی جمعی عباس خان سرتیپ

نصف مأمور کلات میشود قرار ملبوس اینها اینطور داده شده - برای  
افواج مأمور کلات که دودست مرحمت میشود یکدست برك موافق نمونه ای  
که نواب شاهزاده حشمة الدوله فرستاده بود و از نظر اولیای دولت قاهره گذشت  
عوض چوخائی آنجا تمام کرده با فواج بدهد .

(۱) در اصل هفتم است و امکان دارد مقیم باشد ، زیرا هفتم در این جا درست معنی نمیدهد

## کرمان بافواج کرمانی چهار فوج

فوج گروسی جمعی حسین علی خان وزیر مختار

بتاریخ اول سال یونتئیل حاضر رکاب مبارک و مأمور کرمان دو دست لباس  
چوخائی و قدک با تمام ملزومات داده از حالت حالیه این فوج ضمیر مبارک  
آگاه است .

افواج کرمانی مقیم کرمان - سه فوج

فوج قدیم کرمان ب سرهنگی علی آقا

فوج شوکت ب سرهنگی میرزا مهدی خان

فوج جدید ب سرهنگی ابراهیم خان کرمانی

فارس - ۳ فوج

افواج اصفهان جمعی سهام الملك

دو فوج

فوج چهارم محال ب سرهنگی ابوالقاسم خان

فوج فریدن ب سرهنگی مصطفی خان

بتاریخ شهر ربیع الاول یونتئیل ۱۲۸۷ مأمور فارس گردیدند یک دست  
ملبوس چوخائی در دارالخلافة هنگام مأموریت داده شده بود یک دست قدک  
تابستانی هم نوشته شد از ملبوس موجود که در انبار قورخانه فارس موجود بود  
داده شود .

فوج در جزین ب سرتیپی غلام علی خان

بتاریخ شهر ذی قعدة الحرام لوی ئیل ۱۲۸۵ مأمور فارس شده در هذاه السنه  
یونتئیل بعد از مأموریت افواج اصفهان جزو مرخص بودند باین ملاحظه ملبوس  
محض صرفه جوئی فرستاده نشده تا کنون از حکومتی فارس اذن مرخصی  
داده نشده است هر گاه بموجب عرض که با تلگراف شد الی آخر سال متوقف  
شدند ملبوس قدک در قورخانه فارس یا کش باف از اصفهان حمل و نقل  
خواهد شد .



## کرمانشاهان

## پنج فوج

فوج مخبران قره گوزلو جمعی ناصرالملک بصرهنگی احمد خان  
بتاریخ شهر صفر المظفر یونتئیل از همدان ملبوس و ملزومات فوجی در  
کمال آراستگی مأمور کرمانشاهان

## فوج کوران جمعی علی مرادخان

## فوج کرندی جمعی ملک نیازخان

سأهاست بدارالخلافة این دو فوج حاضر نشده و مجهول الحال هستند ملحوظ  
نظر مبارک میشود برای کرندی بحکم مبارک از رکاب همایون ملبوس فرستاده شد .

## فوج کلهر بصرتیبی محمد حسن خان

از بارس ئیل تالان پنج سال است در ولایت و مجهول الحال است

## فوج زنکنه بصرتیبی محمد رضاخان

بتاریخ شهر ربیع الاول ئیلان ئیل از خراسان حاضر دارالخلافة شده در  
نیاوران شرفیاب خاک پای مبارک شده مرخص شدند .

## لرستان - دو فوج

فوج امرائی جمعی بر خوردارخان - فوج دلفان جمعی فتح الله خان

این افواج لرستان جزو حکومتی شده است با اینکه يك فوج مخبران  
قراگوزلو که مأمور کرمانشاهان شد و مقرر شده بود که يك فوج لرستانی  
حاضر رکاب همایونی شود به معاوز حکومتی و مصلحت ولایتی حاضر نشده و  
نخواهد شد، چنانچه توپچی کرمانشاهان را علی الغفله عوض مأمور کرده احضار  
کرد تفصیل او جدا گانه عوض شده است هر گاه قرار و مدار افواج لرستان را  
نواب شاهزاده عمادالدوله گذرانید و بر خاک پای همایون قطع و فصل نمود  
فبها المراد والاعلی الغفله دو فوج آراسته خوب مأمور کرده آن دو فوج را  
احضار میکنند که تربیت شوند اگر چه عددش مسلماً تمام نخواهد بود .

## عربستان - دو فوج

## فوج سیلاخوری بسرتیپی کریمخان

بتاریخ اول سال یونتئیل که جدید بودند برکاب همایونی حاضر شده از سان حضور همایون گذشتند مشق واستعداد حاصل نموده در شهر ربیع الاول در میدان مشق از سان حضور همایون مجدداً گذشته مأمور ساختن عربستان با ملزومات تمام شدند .

## فوج برچلو جمعی بیکر خان سر تیپ بصرهنگ محمدخان

بتاریخ اول سال ئیلان ئیل مأمور عربستان شدند تا اکنون مرخص نشده اند لیکن جزو مرخصین منظور نشده بودند تفصیل آن با تلگراف عرض شد هر گاه در هذه السنه مرخص نشدند معجلاً ملبوس فرستاده خواهد شد .

## کردستان - يك فوج

## فوج کردستان جمعی محمد علی خان

همیشه جزو متوقفین هستند سابقاً حالت افواج لرستان را داشتند حالا بمراقبت نواب شاهزاده معتمد الدوله نظمی گرفته و قرار داده است بامیل خاطر مبارك در سنه آتیه هزار نفری بکنند منوط برآی همایونی است .

## اصفهان

## فوج سه ده اصفهان جمعی میرزا عبدالوهاب خان

در ئیلان ئیل از فارس مرخص ولایت در اول سال هذه السنه برای مأموریت خراسان احضار شده در ثانی بتاریخ شهر ربیع الاول یونتئیل ۱۲۸۷ برای مأموریت فارس مراجعت کرده باملبوس چو خانی در ثالث حکم به توقف اصفهان گردید الان در اصفهان مأمور خدمت ساخلو هستند .

## استرآباد - يك فوج

## فوج اخلاص افشار بصرهنگی علی خان

بتاریخ شهر جمادی الاخر یونتئیل با کمال آراستگی و ملبوس مأمور شدند در عوض فوج لاریجانی .

افواج متوقفین ولایات که راحت هستند - سی و نه فوج

آذربایجان - ۰۰۰ فوج

فوج بهادران بسرتیپی عبدالرزاق خان

بتاریخ شهر ربیع الاول از خراسان حاضر و مرخص ولایت برای بنیچه .

فوج اول خاصه بسرتیپی آقاخان

بتاریخ میزان ثیلان نیل از خراسان حاضر و مرخص ولایت .

فوج دویم نصرت جمعی رحیمخان سرهنگ

بتاریخ شهر رمضان المبارک ثیلان نیل ۱۲۸۶ حاضر رکاب شده در بیست و

هفتم شهر جمادی الثانیه دویمت و پنجاه نفر ملتزم رکاب همایون در سفر حیرست

اثر تتمه بعد از گرفتن تمام طلب سنه ماضیه و هذه السنه در اطاق نظام هشتم

شهر رجب المرجب هذه السنه یونت نیل مرخص .

فوج پنجم ایلات جمعی جنرال سرهنگی رحیمخان

در شهر شعبان یونت لوی نیل ۱۲۸۵ در شهر تبریز قراول بوده در ثیلان نیل

مرخص ولایت جزو احضاری اول حمل .

فوج مخبران شقاقی جمعی قاسم خان سرتیب

از سال توشقان نیل تا اکنون که چهار سال است مرخص ولایت است جزو

احضاری .

فوج نهم خوی سرهنگی محمدجعفرخان

از سفر مرو تا شهر رمضان ۱۲۸۶ ثیلان نیل حاضر نشده بودند ناقص حاضر

شده مورد دست خط ملوکانه شده مراجعت کردند جزو احضاری .

فوج ششم اقبال بسرتیپی محمد باقرخان

بتاریخ شهر ذیقعدة الحرام آخر سال ثیلان نیل از رکاب مرخص ولایت

فوج چهارم مراغه جمعی حسام الدوله بسرتیپی قاسمخان

بتاریخ شهر ذیقعدة ثیلان نیل ۱۲۸۶ حاضر رکاب همایونی شده فوج بی نظم

و ماخذی بود شهر ربیع الثانی یونت نیل ۱۲۸۷ بجهت بنیچه مرخص ولایت شد

جزو احضاری است .



معمولا چنین رسم شده است و - به ناروا - که ایران بعد از اسلام را با خط قاطعی از ایران پیش از اسلام جدا می کنند و تمدن ایران بعد از اسلام را بحساب تمدن اسلامی میگذارند و این ناشی از نا آگاهی و یا احياناً تعصب اینگونه نویسندگان است و هیچگونه پایه و مایه منطقی ندارد.

ایران پس از اسلام اگر از نظر سیاسی يك چند بعلت فرمانروائی قومی دیگر حد فاصلی با ایران پیش از اسلام دارد، ولی از نظر فرهنگی و تمدنی هیچ جدی بین ایران پیش از اسلام و پس از اسلام وجود ندارد. پدر

# ریشه و بن ادبیات

## پارسی

### بسم

### برام فره وشر

در دسترزد تمدن و زبانها ایران کهن



صنعتگری که در او ان فتوحات اسلامی زندگی میکرده است در زندگی روزمره خود راز صنعت خود را به فرزند یا شاگردانش می سپارد و معلمی که در فلان مدرسه تری یا گندی شاپور مشغول تدریس بوده است بتدریس خود ادامه میدهد. کتابها در فنون مختلف علمی و ادبی نوشته میشوند و شاگردان آنها را فرا می گیرند و انتقال علم و ادب از پدر به پسر و از استاد به شاگرد، بی هیچگونه وقفه ای دنبال میشود.

اما قوم غالب که آیین خود را به ایرانیان می دهد، برای شکستن و از بین بردن ملیت ایرانی سعی می کند زبان آن را هم از میان ببرد، ولی در این کار توفیق نمی یابد و ایرانی مقاومت میکند.

سالی چند بر این منوال میگذرد قوم غالب امپراتوری وسیعی بوجود می آورد که زبان درباری و رسمی آن عربی است و خواه و ناخواه می بایستی دارای تشکیلات فرهنگی شود، از اینرو ایرانیانی را که از سالها پیش بازبان سریانی و عربی آشنا هستند و امیدارد که کتب تمدنی ایرانی را به عربی بگردانند و همه را ترجمه کنند و ایرانیان خود این مهم را بعهده می گیرند و به برگرداندن کتابها از پهلوی به عربی شروع می کنند و از آن پس خود ایرانیان نیز هنگامی که بخواهند کتابی بنویسند به عربی می نویسند و یابا به دوزبان فارسی و عربی مینویسند تا تعداد بیشتری خواننده داشته باشند

تعداد کتابهایی که باین طریق یا ترجمه میشود یابا به عربی توسط ایرانیان تحریر می یابد بسیار زیاد است

در زمینه علوم و ادبیات اگر می بینید که در ایران پس از اسلام ستارگان درخشانی وجود دارند، اینها همه تربیت یافتگان استادان ایرانی خود هستند بنا بر این علوم و ادبیات درخشان دورانهای نخستین اسلامی دفعه اول و بطور ناگهانی بوجود نیامده است و نویسندگان آنها شاگردان مکتب های پیشین بوده اند که در ایران بی وقفه بکار مشغول بوده اند. اینست که جدا کردن ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام بهیچوجه درست نیست و ما در دوره های اسلامی از نظر کتاب های ادبی و ادبا و سنت های ادبی وارث دوره های پیشین یعنی دوره های پیش از اسلام هستیم و این سیر طبیعی خود به تنهایی میتواند دلیلی

قاطع بر سنت ادبی ما باشد ولی خوشبختانه آثار باقی مانده از ایران قدیم باز آنقدر هستند که بتوانند میراث فرهنگی و ادبی ما را بماندگار سازند و دلایل قاطعی برای پیوستگی ادبی ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام باشند. ایران در قلمرو ادبیات این افتخار را دارد که سرزمینی است که شعر آن از کهن ترین دورانهای تاریخی شناخته شده است، همه کس میدانند که قسمت بزرگی از اوستا کتاب مقدس ایران کهن به شعر است و کهن ترین قسمت آن که سرودهای گائاهاباشد و منسوب به خود زرتشت است به شعر سیلابی است و این شعرها متعلق به دورانی است که دست کم هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح است.

خود کلمه گات که در فارسی گاه شده است نماینده آنست که این شعرها با موسیقی همراه بوده است و به نیت تکیه داشته است و در آن «گاه» یعنی زمان موسیقی دخیل بوده است، زیرا این شعرها در معابد سروده میشد و خط اوستایی نیز برای ثبت بلند و کوتاهی و وایل های این سرودها اختراع گشت و بعدها نیز همین سرودها بنا بر تحقیق یک دانشمند امریکائی منشاء سرودهای کلیسایی مسیحیت گشت.

برای آن که اندیشه ای از سرودهای اوستایی داشته باشیم به شرح چند سرود گائاهای می پردازیم.

بخش نخست گائاهای بر روی هم دارای صد بند است که هر بند سه شعر دارد و هر شعر دارای شانزده سیلاب است و در رنگ شعری پس از سیلاب هفتم است مانند:

ašâ kat θwâ darəsâni/manascâ vohû

vaêdamanô

ای راستی می تو را خواهم دید، و منش نیک را بطور شناخته

دومین گات در هر بند پنج شعر دارد و هر شعرش یازده سیلاب دارد و در رنگ بعد از هجای چهارم است

tat θwâ pərəsâ /ərəš mōi vaočâ ahurâ

این از تو میپرسم، بمن درست بگو ای اهورا

سپنتمدگات در هر بند دارای چهار شعر است که هر شعر یازده هجا دارد و درنگ بعد از سیلاب چهارم است.

vaočâ mōi yâ / tvêm vîdvâ<sup>o</sup> ahurâ

بگو بن ، تو که دانائی ای اهورا

در شعر های بلند گائاهها نوزده سیلاب وجود دارد و دو دونگ شعری دارد، یکی پس از هفتمین سیلاب و دیگری پس از چهاردهمین سیلاب

در خود زبان اوستا اصطلاحات خاص شعری وجود دارد که نماینده آنست که این فن علمی بوده است با قواعد ویژه آن. هر يك از بندهایك دوچس تشتی، vacastashti نامیده میشود بمعنی گفتار باندازه بریده شده و موزون که بعدها در پهلوی ویجست شده است. هر شعر افسمن afsman نامیده میشود بمعنی بر بسته و پیوسته که در پهلوی Patmân بمعنی پیمانان و اندازه یا کاس بمعنی گاه نامیده میشود و هر نیم شعر که با درنگی قطع میشود Pâda یا پای نامیده میشود که بمعنی اندازه است.<sup>۱</sup>

اما از نظر محتوی نیز گائاهها شعر است و در اشعار گائاهها زیباترین و لطیف ترین احساس های پیامبر ایرانی بزبان شعر آورده شده. گاهی زرتشت در سرگردانی های خود هنگامی که در سرهای سخت زمستانی به روستا راهش نمیدهند چنین میگوید:

«بکدام زمین روی آورم ، بکجا روم

از آزادگان و پیشوایان بدورم میدارند

برزیکران خشنودم نمی کنند.

ای مزدا اهورا چگونه ترا خشنودتوانم کرد،

در جای دیگر در برابرستم زورمندان شکوه میکنند و چنین می سرایند

«من میدانم ای مزدا که چرانا توانم

۱- نگاه کنید به: گائاهها - پورداودس یه-یو

زیرا کم خواسته ام و کسانم اندک اند  
بتوشکوه میبرم، تو خود بنگر ای اهورا  
و مرا آنچه آن که دوستی بدوست خود  
یاری می بخشد، یاری ارزانی دار»

یکی دیگر از کتابهای ارجمند که منبع بسیاری از روایات شاهنامه ای است و متأسفانه مقدار زیاد آن از میان رفته است یشت هاست. یشت ها بزبان شعر است و این شعرها سرودهایی است در ستایش ایزدان مختلف.  
در اینجا سرودی از مهریشت می آوریم و گویا همین سرود بوده که ایرانیان در نبرد با رومیان میخواندند و همیشه پیروز بودند.

از مهریشت کرده ۳ بند ۱۱.

«مهر را میستائیم که جنگجویان از فراز اسب خویش بدو نماز برند  
و برای نیروی اسب خود و تندرستی خویش بدو روی آورند.  
تا دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هموردان را بتوانند بازداشت  
تا بدشمنان کینه جوی بدانندیش بتوانند پیروز شد».

در بند ۱۳ از همین یشت چنین میسراید

«مهر را میستائیم که دارای دشتهای فراخ است.

نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید جاودانی تیزاسب از بالای کوه هرا بر آید.

نخستین ایزدی که با زیورهای زرین آراسته از فرار کوه زیبا سر بر آورد  
و از آنجا، آن مهر توانا همه جایگاههای آریائی را بنگرد.

آنجا که شهریاران دلیر نیروی بسامان دارند، آنجا که کوههای بلند و  
چراگاهها بسیار هست، آنجا که دریای گود و فراخ دارد، آنجا که رود های  
پهن ناوتاک با موجهای خروشان بسنگ خارا و کوه میخورد و بسوی مرو و هرات  
و سفند و خوارزم می شتابد».

در جای دیگر از مهریاری خواسته میشود و چنین میسراید:

«باشد که بیاری ما آید

باشد که بدستگیری ما آید

باشد که بروائی ما آید

باشد که بدلسوزی ما آید

باشد که بدرمان ما آید      باشد که برای پیروزی ما آید  
 باشد که برای نیک روزی ما آید      باشد که برای پرهیزگاری ما آید  
 آن که نیرومند و همیشه پیروزمند است ، آنکه هرگز فریب نمیخورد و  
 درسراسر جهان مادی سزاوارستایش و نیایش است آن مهر دارنده دشتهای فراخ،<sup>۱</sup>  
 در بند ۱۲۵ آبان یشت در وصف ناهید چنین آمده است :

«اردویسور ناهید همواره بشکل دختر جوان بسیار برومند و خوش اندام پدیدار  
 میشود که کمر بر میان بسته و راست بالا و آزاده نژاد است و پوششی پر چین و زرین  
 در بر دارد .

همانگونه که بآئین است ، برسم بدست با گوشواره چهار گوشه زرین  
 جلوه گراست، آن اردویسور ناهید آزاده، گردن بندی بدور گردن خود دارد و  
 کمر بر میان می بندد تا سینه هایش زیبا جلوه گر شوند تا پسندیده آید. اردویسور  
 ناهید بر بالای سر تاجی با صد ستاره آراسته دارد ، تاجی زرین هشت گوشه  
 بسان چرخ که با نوارها آرایش یافته و از آن چنبری پیش آمده است .  
 اردویسور ناهید جامه ای از پوست سیصدسگ آبی در بردارد، ازسگان  
 آبی که چهار بچه زابیده باشند، زیرا سگ آبی ماده زیباتر است و موی انبوه  
 دارد و چون سیم و زرمیدرخشد.<sup>۲</sup>

### فارسی باستان

از نوشته های فارسی باستان کمتر در دست مانده است ولی همان نثر و  
 شعری که در کتیبه ها بر جای مانده گویای یک زبان ادبی ساده و بی پیرایه ولی  
 در عین حال رزین و متین و پرشکوه است . نثر فارسی باستان یک نثر عالی  
 است که هیچ بیش و کم ندارد ، گوئی کلمات دانه های مروارید است که هر یک  
 را بجای خود نشانده اند. نمونه شعری این کتیبه ها همان سر کتیبه هائی است  
 که درستایش خدای بزرگ اهورا مزداست و آن چنین است :

۱- نگاه کنید به مهریشت - یشتها ، پورداد

۲- نگاه کنید به آبان یشت - یشتها ، پورداد

baga vazraka auramazdâ  
 hya avam asmânam adâ  
 hya imâm bûmim adâ  
 hya martiyam adâ  
 hya šiyâtim adâ  
 martiyahyâ

این قطعه هم از نظر معنی شعر است و هم از نظر ظاهر شعر سیلابی است. اما در جاهای دیگر که دربارهٔ سیاست کشوری سخن می‌رود نثر کتیبه‌ها ساده و روان است و در این نثر مخصوصاً در چند جا وجوه مصدری بکار رفته که از خصوصیات یک نثر کار کرده و تمدنی است. وجه مصدری یک وجه مجرد و عاری از شخص و زمان است و بهمین جهت زبانهای میتوانند آنرا بکار برند که بدرجهٔ والائی از تمدن و اندیشه رسیده باشند.

داریوش در کتیبهٔ یاد کاربنای شوش چنین می‌گوید:

«گویند داریوش شاه، اهورامزدا که مهست بغان است، او مرا آفرید، او مرا شاه کرد، او مرا این شهر یاری داد که بزرگ است و خوب اسب است و خوب مرد است، بخواست اهورا مزداست که پدرم و یشتاسپ و نیایم ارشام هر دو زنده بودند هنگامی که اهورامزدا مرا در این بوم شاه کرد، در جای دیگر در کتیبه کانال سوئز چنین آورده است:

adam pârsa amiy, hačâ pârsâ mudrâyam agarbâyam. adam  
 niyaštâyam imâm yauviyâm kantanaiy hačâ pirâva nâma  
 rauta tya mudrâyaiy danuvatiy abiy draya tya hačâ  
 pârsâ aitiy. pasâva iya yauviyâ akaniya avaθâ yaθâ  
 adam niyaštâyam. utâ nâva âyatâ hačâ mudrâyâ tara  
 imâm yauviyâm abiy pârsam avaθâ yaθâ mâm kâma âha

«من پارسی هستم از پارس مصر را گرفتم. من فرمان دادم این جوی را  
 کنند، از پیراو نام رودی که در مصر روانست به دریایی که از پارس می‌رود.  
 پس از آن این جوی کنده شد چنانکه من فرمودم و ناوها رفتند از مصر از  
 میان این جوی به پارس، چنانکه مرا کام بود.»

در این ترجمه ها سعی شده است که کلمات عیناً بفارسی گردانده شوند تا وضع ترکیب سخن فارسی باستان بیشتر معلوم گردد .

### ادبیات پهلوی

از ادبیات پهلوی اسناد و مدارک بیشتری در دست داریم و همین ادبیات است که مایه و پایه ادبیات ایران بعد از اسلام است . از این ادبیات نیز نظم و نثر برجای مانده است .

از ادبیات پهلوی دو کتاب بشعر در دست است یکی یادگار زریران و دیگری منظومه نخل و بز . این دو متن در اصل اشکانی هستند که بعدها رنگ زبانی پهلوی ساسانی را پذیرفته اند و بسیار کهن هستند . دقیقی عیناً حماسه یادگار زریران را که از دوره اشکانیان تا اواخر ساسانیان باقی مانده و بدوره فردوسی رسیده بود ، بنظم آورده است و از لابلای اشعار دقیقی در شاهنامه فردوسی و مقایسه آن با متن پهلوی این اقتباس آشکار میشود

در کتاب پهلوی یادگار زریران آنجا که ارجاسپ شاه خیون ها از بالای کوه ، میدان جنگ و دلاوریهای زریر سپاهبدایران رامی نگردد و سپاه خود را برای حمله به زریر برمی انگیزد ، چنین میگوید :

kê ast ku šavêt  
apâk zarêr koxšêt  
uš kušêt ân spâhpat

که هست که شود  
با زریر کوشد  
کشد آن سپاهبد

tâk zarstân i man duxt  
pa zanîh ô-š dahom  
kê andar hamâk šahr  
hač ô hūčihrtar nêst  
u-š šahr-bitaxš kunom

تا زرستان ، دخترم را  
به زنی باو بدهم  
که اندر همه شهر  
از او خوبچهرتر نیست  
و او را وزیر شهر کنم

دقیقی همین قطعه را در شاهنامه چنین آورده :

که آید پدید از میان سپاه

کدامست مرد از شما نام خواه

یکی مردواری خرامد به پیش  
 مراورا دهم دختر خویش را  
 خنیده کند در جهان نام خویش  
 سپارم بدو اختر خویش را  
 از شنیدن گفتار او بیدرفش جادو زوبین زهرآلود را بدست میگیرد  
 وبمیدان میرود وپنهانی زوبین را بسوی زریر پرتاب میکند و او را می کشد.  
 دریادگار زریران این قطعه چنین آمده است :

kā vênêt ku zarêr  
 kârêčâr tak kunêt  
 frâč ô pês nê šavêt  
 uš hač pas frâč dvârêt

هنگامی که بیند که زریر  
 کارزار سخت کند  
 فراز به پیش نشود  
 واز پس فراز دود

hačadar kamâr band  
 hačapar i kustîk  
 pa pôšt bê žanêt  
 pa dil bê vitârêt  
 ô zamîk awganêt

از زیر کمر بند  
 از بالای کستی  
 به پشت بزند  
 بدل بگذرد  
 به زمین افکند

ودقیقی چنین آورده است:

نیارست رفتنش در پیش روی  
 زپنهان بدان شاهزاده سوار  
 زپنهان همی تاخت بر گرد اوی  
 بینداخت زوبین زهر آبدار  
 بخون ترشد آن شهر یاری تنش  
 گذاره شد از خسروی جوشنش  
 دریغ آن جوان شاهزاده سوار  
 بیفتاد از اسب اندرون شهر یار  
 کشتاسب که از بالای کوه می نگرده، چون می بیند که زریر کشته شده  
 به نام آوران ایرانی بانگ میزند و میگوید :

bê kê ast ku šavêt  
 u-m zarêr kên xvâhêt  
 kâ-š humâk i man duxt  
 pat žanîh ôš dahom

اما که هست که شود  
 از زریر من کین خواهد  
 که همای دخترم را  
 به زنی باو دهم



دقیقی این قطعه را چنین آورده است  
 که پیشا فکند باره بر کین اوی  
 که باز آورد باره وزین اوی  
 که هرگز میانه نهد پیش پای  
 مراورا دهم دخترم را همای



هنگامی که به اواسط دوره ساسانیان میرسیم ادبیات ایران تقریباً همانست که در اوایل اسلامی می بینیم. نثر ادبی پهلوی نثری ساده و روان است مانند نثر سده های نخستین اسلامی و زبان پارسی اوایل دوره اسلامی با اندک تغییری همان زبان پهلوی اواخر ساسانی است و این رشته زبانی گسیخته نشده است. اکنون نثری از کتاب کارنامه اردشیر بابکان را مطالعه می کنیم که یکی از داستان های رایج روزگار ساسانیان بوده است و مربوط است به داستان روی کار آمدن و پادشاهی یافتن سرسلسله دودمان ساسانی اردشیر بابکان. این قطعه از آن کتاب مربوط به هنگامی است که اردشیر با اردوان و پسرش به نخجیر رفته اند. اردشیر گوری را به تیر میزند و پسر اردوان مدعی میشود که اوزده است.

rôc i ardavân apâk asuwârân ut artaxšêr ô naxčêr šut êstât.  
 gôr i andar dašt bê vitart ut artaxšêr ut pus i mas i arda-  
 vân hac pas i hân gôr tâxt ut artaxšêr andar rasît tîr i  
 êtôn ô gûr zat ku tîr tâk par pat aškamb andar šut ut itîkar  
 sûk bê vitart ut gôr apar gêvâk murt. ardavân ut asuwârân  
 frâc rasît hênd ut kê-sân zanišn pat hân advênak dît awd  
 sahist ut pursît ku ên zanišn kê kart. artaxšêr guft ku man  
 kart ham. pus i ardavân guft ku nê cê man kart ham. artaxšêr  
 xišm grift u-š ô pus i ardavân guft ku hunar ut martânakîh  
 pat stahmbakîh ut dušarmîh ut drôv adâtastânîh ô xvêš kartan  
 nê tuwân. ên dašt nêvak ut gôr êtar vas.

ترجمه این قطعه چنین است :

روزی اردوان با سواران و اردشیر به نخجیر شده بود، گوری اندر دشت بگذشت و اردشیر و پسر مه اردوان از پس آن گور تاختند و اردشیر اندر رسید، تیری ایدون به گور زد که تیر تا پر به شکم اندر شد و دیگر سوی به گذشت و گور برجای بمرد. اردوان و سواران فراز رسیدند و هنگامی که زنش به آن آیین دیدند شگفت آمدشان و پرسیدند که این زنش که کرد، اردشیر گفت که من کرده ام، پسر اردوان گفت که نه، چه من کرده ام. اردشیر خشم گرفت و به پسر اردوان گفت که هنر و مردانگی به ستم و بی هنری و ادعای دروغ بخویش کردن نه توان، این دشت نیکو و گور ایدر بسیار.

فردوسی این قطعه را چنین آورده است :

چنان بد که روزی به نخجیر گاه  
پسر بود مراردوان را چهار  
همی راند با اردوان اردشیر  
بهامون پدید آمد از دور گور  
همی تاخت پیش اندرون اردشیر  
بزد بر سرین یکی گور نر  
بیامد هم اندر زمان اردوان  
بتیری چنین گور کافکند گفت  
چنین داد پاسخ بدو اردشیر  
پسر گفت کین را من افکنده ام  
چنین داد پاسخ بدو اردشیر  
یکی دیگر افکن برین همنشان

در میان کتابهای باقی مانده از ادبیات پهلوی کتابهایی که بنام ادب پهلوی معروفند یعنی اندر نامه ها در اوج زیبایی و فصاحت اند .

این اندرزها کوتاه هستند و برخی از آنها که رنگ دینی دارند چنان پرداخته شده اند که بتوان آنها را از حفظ کرد. تمام صفات خوب و بد انسانی و رابطه این صفات با یکدیگر و نتیجه ای که از پیروی هر یک گرفته میشود در این اندرزنامه ها آورده شده است و همین اندرزنامه هاست که منبع کتب ادب اندرزی مانند قابوسنامه و نصیحة الملوك و امثال آنها هستند .

برای مثال نمونه ای چند از اندرزنامه ها آورده میشود .

از گزیده اندرز پوریوتکیشان :

« بدانید که از پتیار گیهای بيمر که اهریمن دروند بیا فرید، این سه گرانتر : بستن بینش چشم، و شنوش گوش، و سه دیگر دیو جنگ و نا آشتی است .»

از آزارش پدر و مادر و سردار سخت باید پرهیز کرد تا اینکه تن بدنام و روان دروند نباشد .»

«هر روز برای گفتگو فراز به انجمن بهان شوید، چه هر که به انجمن بهان  
بیش شود، (بدو) ثواب و پارسایی بیش بخشند.»  
«بفرهنگ خواستاری کوشا باشید، چه فرهنگ تخم دانش و برش خرد  
است و خرد رهبر هر دو جهان است.»<sup>۱</sup>  
از «اندرزدانایان به مزدیسنان» به شعر

dârom handarz-ê hač dânakân  
hač guft i pêšînîkân  
ô šmâh bê vičârom  
pat râstîh andar gêhân  
hagar ên patîrêt  
bavêt sût i do gêhân  
pat gêtîh vistâxv mâ bavêt  
vas ârzok andar gêhân  
čê gêtîh pat kas bê nê hišt hênd  
nê kušk, ut nê xân u mân

از گفت پیشینیان	دارم اندرزی از دانایان
براستی اندر جهان	به شما بگزارم
بود سود دو جهان	اگر از من بپذیرید
بس آرزو اندر جهان	به کیتی گستاخ م باشید
نه کوشک و نه خان و مان <sup>۲</sup>	چه کیتی بکس نهشتند

چنانکه دیده میشود. اندک اندک نشانه های قافیه در شعر پهلوی نمودار  
میشود که کمال آنرا بلافاصله بعد از دوره کتابسوزی عرب، در نخستین شعرهای  
باقی مانده فارسی باز می یابیم.

۱- نگاه کنید به گزیده اندرز یوریوتکیشان ترجمه دکتر ماهیار نوابی - مجله دانشکده  
ادبیات تبریز، زمستان سال ۱۲  
۲- نگاه کنید به اندرز دانایان به مزدیسنان. ترجمه دکتر ماهیار نوابی مجله دانشکده  
ادبیات تبریز بهار سال ۱۲

# رساله کمانداری

کبوش

ایرج افشار

## مقدمه

کمانداری و تیراندازی وسیله پهلوانیها و هنرهای ورزشی در روزگاری بود که اسلحه آتشی و بخصوص تفنگ میان اقوام مختلف مرسوم نشده بود، هنری بود که سواران و جنگاوران در دفاع از مرز و بوم خود می آموختند و جوانان و پهلوانان در هنر نمائی و طرفه بازی آن را نیکو نمایان میساختند.

در تیراندازی و ساخت کمان و وسایل آن رسائل متعدد در زبان فارسی نگارش یافته است که آقای محمد تقی دانش پژوه در مقدمه ای که بر رساله تیراندازی

فارسی بنام جامع الهدایة فی علم الرمایة تألیف نظام الدین احمد بن محمد بن احمد معروف به شجاع الدین درود باش بیهقی برداخته سال ۷۱۸ هجری نوشته اند (فرهنگ ایران زمین، ۱۱: ۲۲۹ - ۲۷۹) بیست و چهار رساله مختلف را معرفی کرده اند.

رساله ای که اینک درین صحائف درج میشود جزء مجموعه ای است که جناب آقای حسنعلی غفاری (معاون الدوله) با کتب دیگر خود به کتابخانه مرکزی دانشگاه اهدا کرده اند. این مجموعه عبارت است از ده رساله بخطهای مختلف که یکی «انتخاب رساله قوسیه تصنیف کپورچند» نام دارد و معلوم است که این رساله در یکی از شهرهای هند تألیف شده و بهر حال از لحاظ اصطلاحات مربوط به تیراندازی بسیار مفید است.

در همین ایام هم فاضل محترم آقای احمد سهیلی خوانساری توفیق یافت که متن کتاب آداب الحرب والشجاعة تألیف فخرمدبر را که تا کنون چاپ نشده بود به طبع رساند. این کتاب حاوی فصول متعدد و متنوعی در سلاحهای است که در جنگهای قدیم بکار میرفت و از لحاظ تحقیق تاریخی واجد اهمیت است و باید همت ایشان را در چاپ این کتاب ستود. اگر چه بسیاری از اصطلاحات و کلمات آن مجهول و نامعلوم مانده و محتاج رسیدگی و بررسی است و کاری را به انجام رسانیده اند که برای محققان تاریخ و لغت بسیار ارزنده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

در کتب معتبر کمانداری اوصاف متعلم این علم را بدین صفت بتفصیل نوشته اند:

- اول نیک نهاد.
- دوم حق شناس استاد.
- سیم بیطمع پاکیزه روزگار.
- چهارم صادق القول و راست کردار.
- پنجم خوش خلق و خوش قد.
- ششم معنت کش و جوانمرد.

هفتم گشاد سینه و فراخ شانه .  
 هشتم ظالم نباشد که آزار رساند به خلقان .  
 نهم قلیل الکسل و کثیر الطاعة .  
 دهم دراز دست و صاحب قناعت و به کفران نعمت و بخیل طبیعت و شریر  
 خصلت و کریه طلعت و بدطینت تلقین این فن تجویز فرموده اند .  
 در ضمیر هر سعادت‌مندی که خیال فرخنده فال این شیوه ستوده خطور  
 کند باید که اول از دست استاد به اخلاص و نیاز تمام قبضه به دست آورده  
 شروع در ورزش نماید .

## شعر

باید از اوستاد قبضه گرفت      تا نه بینی ز اهل قبضه گرفت  
 تیرانداز باید که همیشه به طهارت باشد . بی طهارت به تیر و کمان و  
 آلات تیراندازی دست نکند . چه جای آنکه تیرانداز در تیراندازی مداومت  
 لازمست .

## شعر

تا شست و قبضه راست شود بکن و بکش  
 روزانه شغل تیر کن و هم شبانه را  
 اصلاً در این باب کاهلی را بخود راه ندهد که استادان گفته اند که اگر  
 يك روز تیر انداختن ترك کند چهل روز باید که پیوسته تیراندازد تا خبران  
 نقصان حاصل گردد و به حالت اولی باز آید .  
 و دیگر تیر و کمان خود را دایم چاق دست نگاه دارد که در وقت کار در  
 مجلس و معر که هنر خود را ادا تواند کرد، و هرگز به تیر و کمان عاریتی  
 تیراندازی نکند .

## شعر

تیر و کمان خاصه نگهدار چاق دست      تا در مصاف پیش نیاری بهانه را  
 از رخت مستعار مجونام خود بلند      یعنی میخواه تیر و کمان کسانه را  
 ساخت کمان دقایق و نزا کت بسیار دارد . در هر وقت و زمان به هر قد

وقامتی که بوده اند شش و جب و نیم اندازه کمان ایشان بوده، و استادان این عصر هم کمانی که به حد اعتدال میسازند قسریب بهمین اندازه می آید. پس باید که کمان بر همان اندازه که گفته اند ساخته شود، و شاخ حیوان جوان و چوب تخته توت و سریشم و پی پا کیزه به کار برد و هر دو خانه کمان را از یک بابت شاخ و چوب بسازد و در تراش و سوهان نهایت احتیاط بجای آورد.

و چنان سازد که اگر کمان را از قبضه به ریسمان بیاویزند در رنگ دو پله ترازو هر دو خانه برابر بایستد و وزن یک خانه از خانه دیگر کم و زیاد نباشد و بسیار خشک کرده رنگ و روغن داده باشد.

و علامت شناخت ساخت استاد اینست که کمان در آغاز کشیدن تند نماید و آخرش خوش آینده باشد و در دیدن تنک و به وزن سبک بود و دم تیز داشته باشد.

و عیبهای کمان آنکه قد از اندازه زیاد باشد یا بغایت کوتاه و قبضه اش سطر یا باریک یا تنک باشد.

اگر پرسند که سر کمان کدام است جواب بگو موضعی که تیر از قبضه بیرون می رود.

بدان که مدار کمان برزه است، چنانچه مدار خانه به تیر تازه و تیر به حال خودست. کمان و خانه خلل پذیر نیست.

### مصرع

زه بد، خلل در کمان آورد

و ابریشم زه صاف باید و چنان بندد که تاب در میان نیابد.

و حلقه های زه باید که تنک باشد و محکم بیچد.

و ضخامت و باریکی زیاد از اندازه زور کمان نبود، و اگر ضخیم بود کمان از دم بیفتد و تیر سست رود، و اگر باریک بود احتمال گسستن دارد.

و قرار داده اند که زه موافق زور کمان باید بلکه اندکی باریک باشد بهترست که تیر از شست تند بر آید و کار بسیار کند. نهایتش تیر انداز زه کمان خود را تازه نگه دارد.

چون زه به چله معروف است زیاده از چهل روز نگاه ندارد، و اگر تیر بسیاری انداخته باشد پیش از چهل روز تغییر دهد. و بعضی از استادان از روی مبالغه گفته اند که بعد از چهل روز تیر انداختن زه تازه راست سازد و درازی و کوتاهی آن را ملاحظه نمائید. و میان زه که آن را میدان گویند به استوار بیچد و موم بسیار نزنند تا آواز زه کمان را کند نسازد. و دیگر در روز جنگ و هنگام شکار زههای متعدد با خود نگاه داشتن از واجبات بدانند.

#### در ساخت و شناخت تیر و فهمیدن عیب و هنر آن

اگر پرسند که کلك و پرو پیکان بر چه قیاس باید تا تیر موافق آید جواب بگو اگر کلك باریک باشد پیکان سبک نهد و بر موافق آن تا کارگر آید و امتحان را شاید.

و اگر کلك سنگین بود پیکان گران باید و پرها به وزن متساوی. اگر پرسند که پر تیر تا کجا باید جواب بگو که از حد قبضه نگذرد. اگر پرسند که سوفار تیر را از جانب سر درخت کند یا بن درخت جواب بگو که از جانب بن درخت و پیکان بجانب سر درخت. اگر پرسند که سر و بن تراشیده چگونه شناسد جواب بگو که میان چوب را برانگشت شهادت نهاده به هوا اندازد، هر کدام سر که اول به زمین گراید آن سوی بن درخت باشد و جانب دیگر سر درخت. و اگر بدین دل قرار نگیرد که اول سر هم بر زمین میگراید پس جواب بگو که چوب مذکور را بر روی آب افکنده ساعتی قرار دهد سر که اول در آب فرو شود آن را بن درخت باید دانست.

و استادان گفته اند که راستی تیر از پیکان است و پیکان راست باید نشانند و قد تیر به یک اندازه مخصوص نیست، از آنکه دستها مختلف بوده بعضی دراز و بعضی کوتاه، پس هر کس را سرانگشت سبابه تا کوتاهی کتف که در وقت دست دراز کردن پیدا میشود اندازه تیر او باشد و تیر زیاده از این اندازه



نباشد چرا که تا به اندازه کشیدن زور تیر انداز صرف می شود و اگر زیادتی تیر را به دشواری بکشد در مسواک شدن به هیچ شک نیست و در کشیدن که عاجز شود و بر قبضه و نشانه هم نتواند نگاه کرد و طاقت کند دادن که در تیر اندازی هنر عظیم است نیز نماند. و اگر تیر را غرق نکنند عیب تمام است.

و تیر بر اندازه کمان نیز باید که کمانها دراز و کوتاه میباشند، همه تیر به همه کمان راست نمی آید.

و اندازه گرفتن تیر با کمان اینست که زه در سوفار نهاده تیر را از آنجا که به قبضه برسد نشان کرده از فرجه تا گره بن انگشت وسطی دست چپ که به قبضه می نشیند پیموده اندازه گیرد تیر به این روش به هر کمان که موافق آید تیر آن کمان باشد.

دعای تیر « یاسلخوئا » - این دعا را بر تیر نویسند.

#### قواعد تیر اندازی - بوته ورزه کردن کمان

اول چیزی که تیر انداز را باید آموخت اینست که کمان را به صواب زه کند، چنانکه استادان فرموده اند که هر دو زانو در هر دو خانه کمان نهد و گوشهای کمان چنان به کف آرد که انگشت سبابه در چکاو گاه یعنی گره سه سر بود. چون کمان به زه آید از برابر قبضه چاشنی دهد، و شرط چاشنی آنست که زیاده از گره سه سر بر نخیزد.

مرتبه تیر انداز از کمانکش زیاده است و استادان کمانکش را جمال تیر انداز گفته اند.

#### ایستادن در محل تیر اندازی

بحسب اشاره استادان چنین مفهوم شد که تیر انداز باید پای چپ سبک پیش نهد و پای راست عقب مستون کند و یک قدم فاصله گذارد. پاشنه پای چپ به کف پای راست برابر دارد، اعتماد بر پای راست کند و سرین راست قدری باز پس بسرد تا میان محرف شود. طریقی تحریف آنست که از تافتن میان حاصل آید.

شهر

تیرت بر آستانه مجری چوسر نهاد اندک میان بتاب و بز ن هردوشانه را

قبضه گرفتن

استادان قبضه گرفتن را چند نوع گفته اند:

اول چنگل باز،

دوم بهرامی،

سیم مربع که آن را کرد مشت نیز گویند.

چنگل باز آنست که انگشت ابهام و سبابه از هم جدا باشد و سر ناخن

سبابه بر پشت قبضه کمان بود.

و قبضه بهرامی آنست که قبضه کمان را از بالای بیخ ابهام سخت گرفته

کف دست را خالی و به خم انگشتها در آورده محکم کند.

و مربع آن را گویند که انگشت سبابه برابر انگشت ابهام نشیند.

اگر پرسند که وقت شست گشادن زه بر در ساق دست بچه سبب میرسد

و مجروح میکند جواب بگو که از سه چیز بود:

یکی آنکه قبضه کمان را در کف گیرد،

دویم آنکه کمان را چنان گیرد که گوشه بالا بجانب چپ میل کند،

سیم آنکه از دست راست بگشاید و دست چپ را برقرار دارد.

بدان که کیفیت نیک گرفتن قبضه چند وجه دارد:

اول آنکه در قبضه گرفتن به کف شکنی نشود و آبله نکند

و دیگر اعتماد سر انگشت خنصر و بنصر و وسطی همه بر قبضه باشد تا

قبضه استوار ماند.

دیگر آنکه ابهام و سبابه سست دارد و قبضه را چنان گیرد که خندان بود.

نشان خندان آنست که میان ابهام و وسطی گشاده بود، چنانکه قبضه از

میان پدید آید و این عمل از آن حاصل آید که سر انگشت سبابه بر بند میانین

وسطی باشد و همگی زور به بن ابهام آورده کف دست خالی گذارد، بحدی

که اگر تخم مرغ آنجا نهاده باشد زیان نکند و شست و مشت را محکم دارد.

و محکمی شست و مشت آنست که از ابتدای کمان کشیده تا کشادن برجا باشد و نجنبید، و ابهام باید که از وسطی بر نخیزد و اگر بر خیزد قبضه سست شود استاد میگوید: سه چیز سخت باید، و سه سست، و سه نرم، و سه راست باید، و سه دیگر که دو داندیک باید بدین تفصیل:

سه چیز که سخت باید: اول قبضه، دوم خنصر و بنصر و وسطی از دست تیر، سیم پای چپ به وقت کشادن تیر سخت بر زمین زند.

و آن سه که سست باید: اول ابهام، و دوم سیابه، سیم نهادن سیابه بر سوفار.

و آن سه دیگر که نرم باید: پهلوی چپ و پای چپ و ابهام و سیابه.

و آن سه دیگر که راست باید: قدو پیشانی و آرنج.

و آن سه دیگر که دو اند و یکی باید: هر دو پهلو و هر دو چشم و هر دو دست.

دیگر کمان در دست چنان باید داشت که اگر آب از گوشه بالا بریزد

بگوشه پائین بچکد.

در پیوستن سوفار به شست

اگر پرسند که چو بچه تیر یعنی سوفار بچه قیاس باید تا تیر علت نکند

جواب بگو که سوفار تیر دراز و فراخ نکند که چون زه درون چو بچه نشیند

مدخل یک تار موی دیگر نباشد، هموار و گرد و چسب باید تا تیر از علت برهد

و سخت نشیند.

و تیر اندازی که به نزاکت این معنی فرسیده در گرفتن زه به شست زور

سیابه و ابهام بر سوفار آورده حقه میسازد و سرانگشت سیابه را از ابهام

میگذرانند و زه را در بیخ شصت نهاده میکشد - این روش چند قصور دارد:

اول از حقه شدن سوفار سه قصور بهم میرسد: یکی آنکه تیر جنبش آرد،

دوم سست رود، سیم سوفار میشکند.

و سرانگشت سیابه که از ناخن ابهام بگذرد و محل خویش نباشد در وقت

کشادن تیر به زه لت خورده آن را استاد لگد خرد گوش گوید.

و از بند کردن زه در بیخ شصت هم عیب حاصل میگردد: یکی آنکه میانگاه

چله گسسته شود، دوم شست از انگشت به در رود، سیم تیر سست و جنبان رود.

و شق احسن که استادان متقدمین قرار داده اند و تجربه شده اینست که

سرا انگشت سبابه بر ناخن ابهام چنان نهد که از بیخ ناخن هلال وار نمایان باشد و از ابهام بگذرد.

شعر

بنما هلال يك شبه را در گرفت شست

تا بنگری ز چرخ «فتوحی» زمانه را

وزه به شست چنان گیرد که سوفار آزاد باشد وزه کشیده شود، چه سوفار تابع زه است. و در جای پیوستن سوفار قدری پیله بیچد تا محکم شود که تیر در آزاد گرفتن جدا نشود وزه به سر سینه شست نهاده انگشت وسطی و بنصر و خنصر را نهایت چست گرفته کشش نماید. باید که در زمان شست گرفتن از میان سبابه و وسطی سر ناخن ابهام مطلقاً نباشد. در کمان کشیدن و گشادن نیز شروط چند میباید تا کمان به صواب کشیده شود. اول باید که به نرمی و سکون بکشد بنوعی که موی از خمیر به آهستگی میکشند.

شعر

کمان را کماندار باید نخست کشیدن به نرمی گشادن درست و آخر آن کشیدن از دل زور تازه به بازو آورده و بجوش و خسروش تمام کشاد دهد که اگر چه کمان به زور بازوست اما گشادن تیر به قوت دل است و در وقت کمان کشیدن همه اعضاء را سخت دارد خصوصاً سینه را،

دویم میان بسته باشد،

سیم روی در هم نکشد،

دیگر مرفق راست خم داشته مرفق چپ راست و قایم دارد، چنانکه گفته اند.

شعر

ستون کرد چپ را و خم آورد راست صدای زه از چرخ چاچی بخواست دست خود چنان دارد که اگر کسی فرو نکرده از ابتدای کمان کشیدن تا گشودن مرفق باشست و پیکان راست باشد تا تیر راست رود. هنر کمان کشیدن چهار است: اول راست داشتن

دوم راست کشیدن.  
 سیم برابر گوش کشیدن.  
 چهارم نرم کشیدن  
 عیوب کمان کشیدن بسیار است:  
 اول کج کشیدن.  
 دوم به شتاب کشیدن.  
 سیم بالا و پائین کشیدن.  
 چهارم خانه کمان را از خانه دیگر زیاده کشیدن.  
 پنجم کمان جنبانیدن.  
 ششم سیغه بیرون آوردن  
 هفتم از اندازه زیاد کشیدن.  
 بدان که نیک رفتن تیر انداز چند چیز است:  
 اول آنکه قبضه استوار باشد، و سه انگشت را محکم دارد، و گردن سخت  
 داشته از او بکشد و زود کشاید و پای چپ برجای دارد.  
 دیگر شست را چنان گیرد که محل گذرانیدن تیر مرفق راست باشد.  
 دیگر کشیدن کمان را استادان سه نوع گفته اند، چنانکه شاعر گفته:

## شعر

ابرو کش است و سینه کش است و بروت کش  
 ابرو و سینه را بگذار و بروت کش  
 اما بهترین کش آنست که برابر بروت کشیده از فرم گوش بگذرد. باید که  
 تیر انداز در وقت کشیدن کمان کتفها را بر نیارد و دست چپ ستون تیر انداز است،  
 از ساق دست و بازو و آرنج دست و شست موافق باید، و این مواضع که گفته شد  
 اگر بجای خود نباشد لاجرم تیر انداز از مقصود بازماند.  
 دیگر در وقت کشیدن کمان پنج موضع را از اعضا به مبالغه سخت دارد:  
 اول چشم بر هم نزنند،  
 دوم روی در هم نکشد،  
 سیم سر جنبانند بحدی که اگر طاس پر آب بر سر باشد قطره ای از آن فریزد،

چهارم بجای دیگر نینند،

پنجم قبضه دست و ران راست و پای چپ و تحریف میان قائم و ثابت باشد.

شعر

کند و گشای کر بمثل خصمت آهن است

اندک میان بتاب و بزن هر دو شانه را

اگر پرسند که به وقت کشیدن کمان چه قدر میخمد وزه چند جواب بگو  
که دو حصه کمان و یک حصه زه، زیرا که کمان خم دارد و زه راست است، بدین  
سبب یک حصه کمان زیاده میخمد.

اگر پرسند که چون موازنه چهار صد گز مسافت نشانه باشد و کمان به زور  
خود بود مشت بر چه قیاس بدارد تا تیر به صواب رود و راست بر نشانه گراید  
جواب بگو که بنصر دست قبضه را محاذی بر نشانه بدارد و بگشاید.

و اگر به موازنه سیصد گز باشد خنصر دست قبضه را بر نشانه نشان کند.

و چون دویست گز مسافت نشانه باشد وسطی را به نشانه برابر کند.

و اگر نشانه بر صد گز بوده باشد انگشت سبابه و پیکان تیر را بر دل نشانه

بدارد و بگشاید.

و همچنین اگر راه نشانه کمتر از صد گز باشد اندک فروتر از نشانه مشت

قبضه داشته بگذارد تا راست بر نشانه گراید.

بدان که بدرفتن تیر از چند چیز است: اعضاء راست دارد، دوم تیر انداز

دراز باشد و زه سطبر بود. تیر گران و کمان نرم باشد.

اگر پرسند که تیر تا کجا باید آورد جواب بگو که تا تخت قبضه تا به وقت

کند دادن راست آید و علت نکند.

و اگر از حد قبضه درون آرد محل کند دادن احتمال مساوک دارد. پس

باید که از ابتدا به آهستگی کشد. چون پیکان قریب قبضه بیاید دیگر زور تازه

آورده به جلدی و چستی هر چه تمامتر سو فار را به گوش و پیکان را به قبضه هم دوش

ساخته گشاد دهد که آن را در اصطلاح تیر اندازی کند گویند.

## شعر

خواهی که تیرت از دل سندان گذر کند  
 بر ابرش جهنده بزن تازیانه را  
 دانی نشانه را که زند بر سر نشان؟  
 آن کس که زو بکند کمان هر دوشانه را  
 گردد کمان کشید کنی در گشاد تیر  
 زوری بیار قازه و بر با نشانه را  
 چون گربه در کمان شو و چون شیر خوش بر آید

بستان ز رستمان زمان آستانه را

باید که در محل کند دادن هر دودست خود را به نوعی عقب برد که گویا دست راست خود را از روی نادانستگی به طعام گرم و سوزان رسانیده باشد و به مجرد آن به گرمی و تیزی واپس برده و از دست چپ او گویا کسی میخواست که کمان بر باید و پیک ناگاه از این معنی آگاه شده به جلدی و سرعت دست خود را با قبضه به عقب برده، و در کشش چنان بکند که پیکان درون قبضه در آید

استاد پیکان را خصم گفته اند و خصم را در خانه گذاشتن از حکمت دور است. اما بعضی از استادان صاحب مهارت گفته اند که پیکان را به اندرون قبضه آورده از سر آستین انداختن هنر عظیمی است، و از تیر اندازان نامدار پر این معنی مشاهده شد که تیر در خانه کمان غرق کرده به سر آستین می اندازند.

بعد از کشیدن در وقت گشادن احتیاط نباید نمود که پس فرود، یعنی

مسواک نشود.

اگر پرسند که مشت و شست بر اصل گرفته میشود تیر چرا جنبان می رود و موی محاسن به چه سبب آزرده می گردد جواب بگویی که چون کمان پر زور باشد هر آینه گوش چپ نشیب سازد و سبابه و شست حکمی بر سوفار زور آورد و بیم شکستن سوفار باشد. اگر احياناً سوفار نشکند تیر

درون کمان خم خورد و وقت گشادن از پر خانه بشکند، و اگر نشکند تیر جنبان و پریشان رود، و موی محاسن را زه درر باید. چون کمان به موازنه زور خود بود و شست مستقیم گیرد البته میل به گوش راست و یا هر دو دست بگشاید آنگاه تیر از علت برهد و موی محاسن از زه سلامت بماند. پس از قوت تیر انداز موافق کمان دوازده منی باشد پیش بزرگان کمان ده منی به دست گیرد تا هنر تیر چنانچه باید تواند ادا نمود و وقت کشیدن کمان روی راست تواند داشت. تازه به ریش نرسد.

دیگر کلیه هنر تیر اندازی آنست که نفس خود را در کشش تیر نکشد و تا غرق کردن نگاه دارد چون تیر بگشاید دم را با آه راهی سازد.  
نگاه کردن بنشانه

بدانکه آینه تیر انداز نشانه است. استاد گوید که اول بر پیکان نظر کند بعد از آن بنشانه تا نیکو مقابل نکند نکشاید.

## شعر

نگه کن چو سوار داری به شست نه آنکه که پرتاب کردی زدست  
اگر پرسند وقت تیر انداختن نظر کجا دارد و چشم بکجا گمارد تا تیر  
به صواب رود جواب بگو که دو چشم بسوی قبضه و مجرای تیر بر نشانه بدارد  
و نظر خطا نکند که در خطا کردن عیبهاست.

و قول درست آن است که از وقت کشیدن تا گشادن همچو نقطه پر کار  
نظر بر نشانه دوخته باشد که و رای نشانه هیچ چیز دیگر به نظر در نیاید.  
پس باید که نظر اول تیر انداز بغیر نشانه جای دیگر نباشد و جایی که  
نظر قرار میگیرد و یقین که دل هم آنجا میرود و از یگانگی نظر و دل  
مدعا به حصول می انجامد و نظر کردن نشانه چند نوع است. چنانکه قوم و جت، که  
یکی از ایماق جفتیه<sup>۱</sup> است از بیرون قبضه می نگرند و طاهر بلخی می گوید  
که اگر در میان قبضه سوراخ بودی از آنجا نظر کردندی بهتر بودی.



## شعر

خواهی که تیرت از دل سندان گذر کند  
 بر ابرش جهنده بزن تازیانه را  
 دانی نشانه را که زند بر سر نشان؟  
 آن کس که زو بکند کمان هر دو شانه را  
 گردد کمان کشید کنی در گشاد تیر  
 زوری بیار قازه و بر با نشانه را  
 چون گربه در کمان شو و چون شیر خوش بر آوی

بستان ز رستمان زمان آستانه را

باید که در محل کند دادن هر دو دست خود را به نوعی عقب برد که گویا دست راست خود را از روی نادانستگی به طعام گرم و سوزان رسانیده باشد و به مجرد آن به گرمی و تیزی واپس برده و از دست چپ او گویا کسی میخواست که کمان بر باید و پیک ناگاه از این معنی آگاه شده به جلدی و سرعت دست خود را با قبضه به عقب برده، و در کشش چنان بکند که پیکان درون قبضه در آید

استاد پیکان را خصم گفته اند و خصم را در خانه گذاشتن از حکمت دور است. اما بعضی از استادان صاحب مهارت گفته اند که پیکان را به اندرون قبضه آورده از سر آستین انداختن هنر عظیمی است، و از تیر اندازان نامدار پر این معنی مشاهده شد که تیر در خانه کمان غرق کرده به سر آستین می اندازند.

بعد از کشیدن در وقت گشادن احتیاط نباید نمود که پس فرود، یعنی مسواک نشود.

اگر پرسند که مشت و شست بر اصل گرفته میشود تیر چرا جنبان می رود و موی محاسن به چه سبب آزرده می گردد جواب بگویی که چون کمان پر زور باشد هر آینه گوش چپ نشیب سازد و سبابه و شست حکمی بر سوفار زور آورد و بیم شکستن سوفار باشد. اگر احیاناً سوفار نشکند تیر

درون کمان خم خورد و وقت گشادن از پر خانه بشکند، و اگر نشکند تیر جنبان و پریشان رود، و موی محاسن را زه در بر باید. چون کمان به موازنه زور خود بود و شست مستقیم گیرد البته میل به گوش راست و یا هر دو دست بگشاید آنگاه تیر از علت برهد و موی محاسن از زه سلامت بماند. پس از قوت تیر انداز موافق کمان دوازده منی باشد پیش بزرگان کمان ده منی به دست گیرد تا هنر تیر چنانچه باید تواند ادا نمود و وقت کشیدن کمان روی راست تواند داشت. تازه به ریش نرسد.

دیگر کلیه هنر تیر اندازی آنست که نفس خود را در کشش تیر نکشد و تا غرق کردن نگاه دارد چون تیر بگشاید دم را با آه راهی سازد.  
نگاه کردن بنشانه

بدانکه آینه تیر انداز نشانه است. استاد گوید که اول بر پیکان نظر کند بعد از آن بنشانه تا نیکو مقابل نکند نکشاید.

## شعر

نگه کن چو سوار داری به شست نه آنکه که پرتاب کردی زدست  
اگر پرسند وقت تیر انداختن نظر کجا دارد و چشم بکجا گمارد تا تیر  
به صواب رود جواب بگو که دو چشم بسوی قبضه و مجرای تیر بر نشانه بدارد  
و نظر خطا نکند که در خطا کردن عیبهاست.

و قول درست آن است که از وقت کشیدن تا گشادن همچو نقطه پر کار  
نظر بر نشانه دوخته باشد که و رای نشانه هیچ چیز دیگر به نظر در نیاید.  
پس باید که نظر اول تیر انداز بغیر نشانه جای دیگر نباشد و جایی که  
نظر قرار میگیرد و یقین که دل هم آنجا میرود و از یگانگی نظر و دل  
مدعا به حصول می انجامد و نظر کردن نشانه چند نوع است. چنانکه قوم و جت، که  
یکی از ایماق جفتیه<sup>۱</sup> است از بیرون قبضه می نگرند و طاهر بلخی می گوید  
که اگر در میان قبضه سوراخ بودی از آنجا نظر کردندی بهتر بودی.

و از «سازنکدرهربرجا» که کتاب معتبر اهل هندست نقل میکنند که اگر نشانه را به مشت قبضه پنهان کرده بکشایند البته به صواب نزدیک باشد و از خطا دور.

بدان که اجرای ترکیب کمان را نامهاست .

جائی که سه سر نشیند آنرا فرجه خوانند .

و آنجا که کره سه سر باشد چکاو گاه گویند .

و از آن گذشته قریب خانه را سینه و فروتر از خانه که نزدیک قبضه بود

آن را خزانه نامند.

و آنچه به کف گیرند قبضه، از آنجا که تیر نشان کند سیفح خوانند .

آنکه پشت قبضه مشهورست کفاف نیز گویند .

بدان که در صحرا نشانه دور نزدیک نماید، و در دیوار پست نشانه دور نماید.

تاریخ پراکنده

تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

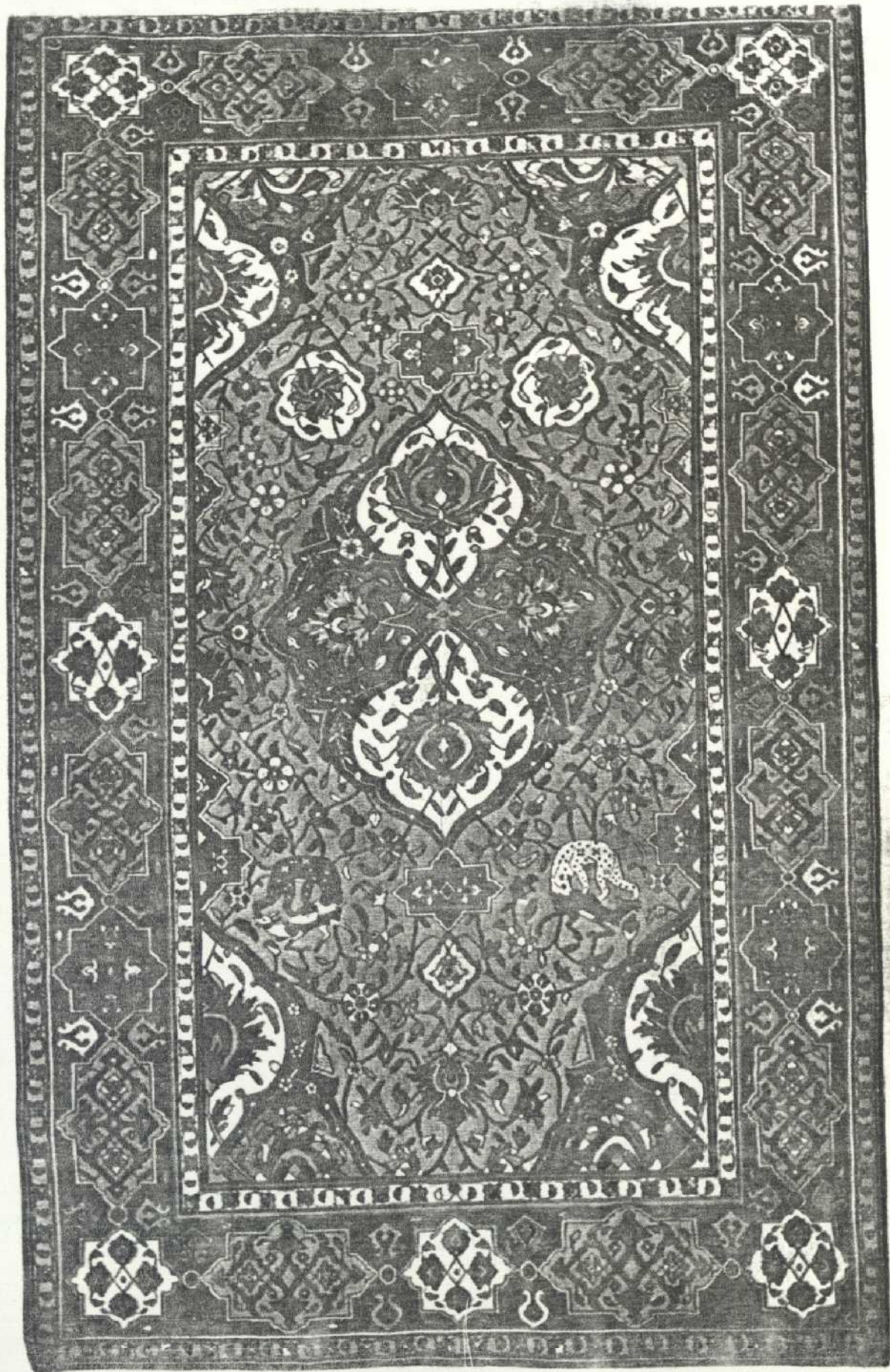
مجله برسیجات تاریخی در هر شماره تحت این

عنوان نمونه هزارتای بهار ایران و تمدن

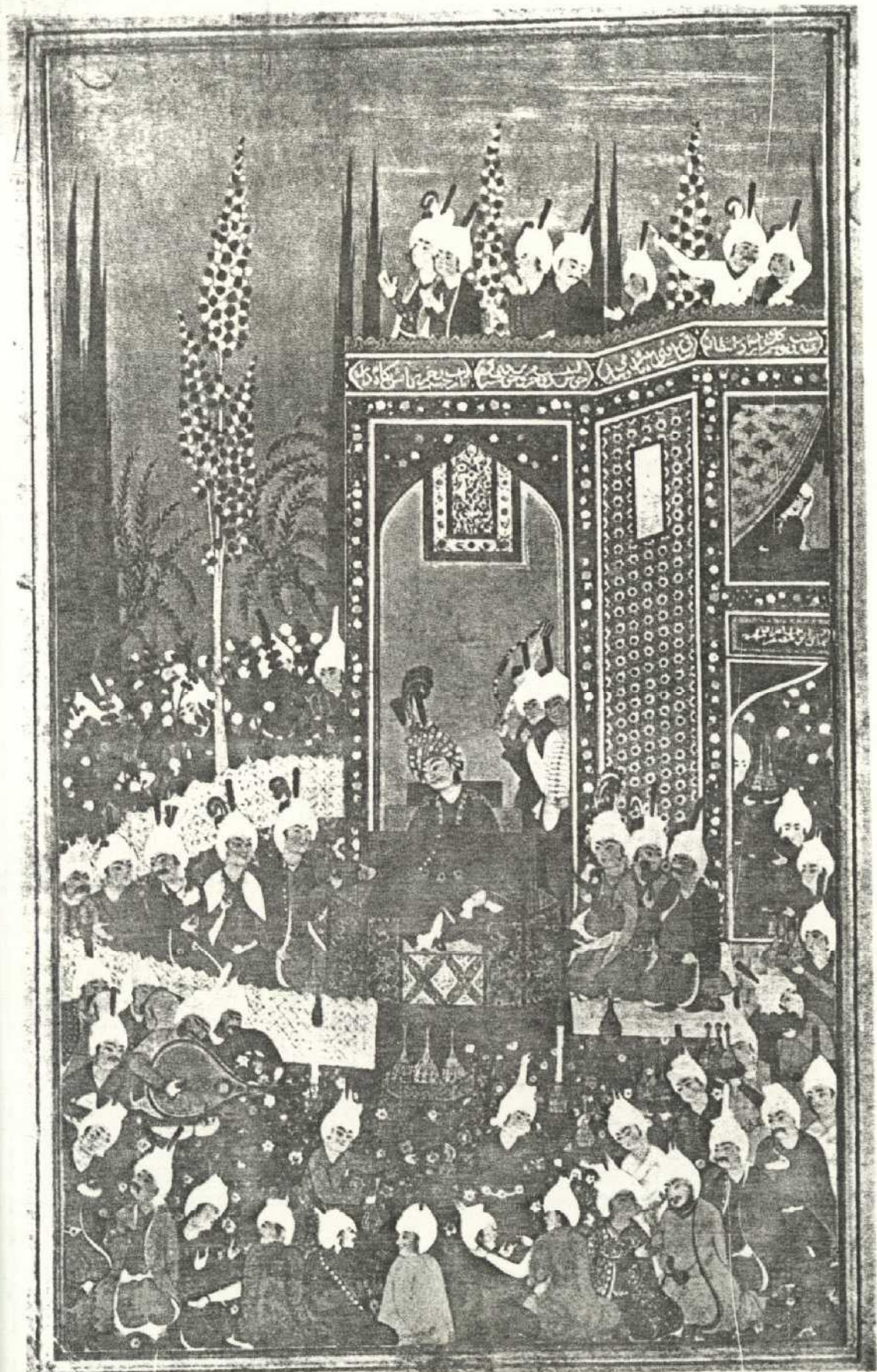
در ایران در زین بخش ویژه در مختلف جهان

و مجموعه در خصوص است ، به خوانندگان

ارجمند معرفی نمایم .



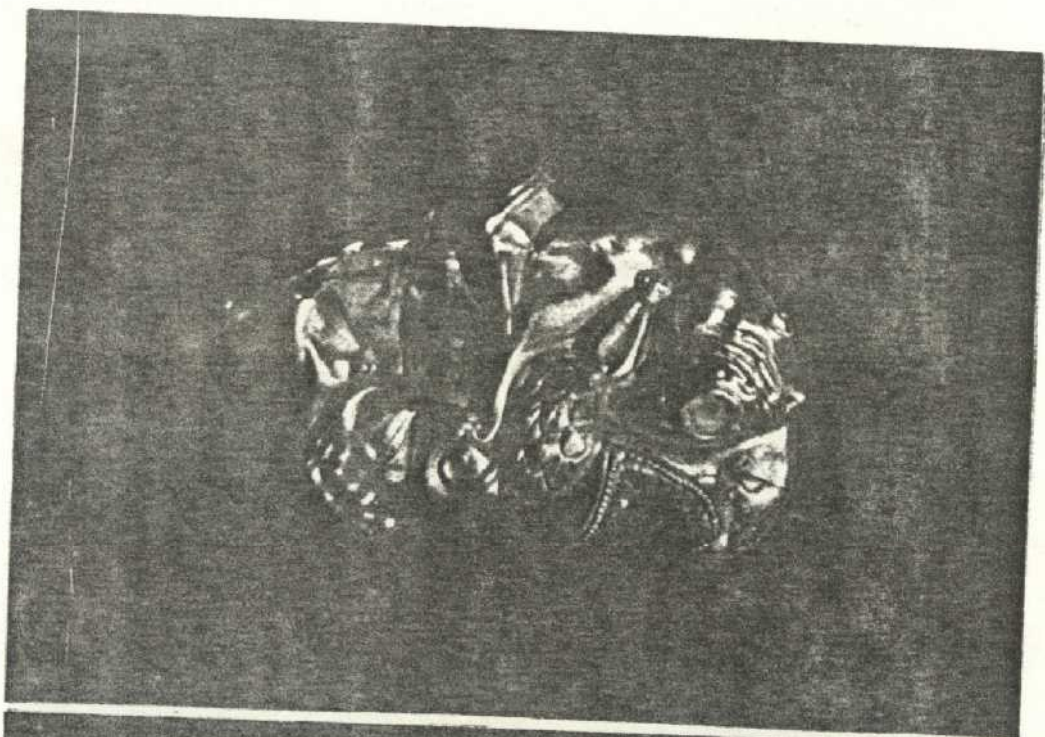
قالی ابریشمی زربافت کاشان متعلق به سده دهم هجری بطول ۲۴۳ و عرض ۱۵۶ سانتیمتر. این اثر



تصویری از شاهزادگان صومالی در ضیافت سلطان محمد . این اثر هنری در مجموعه شخصی آقای کادتر قرار دارد



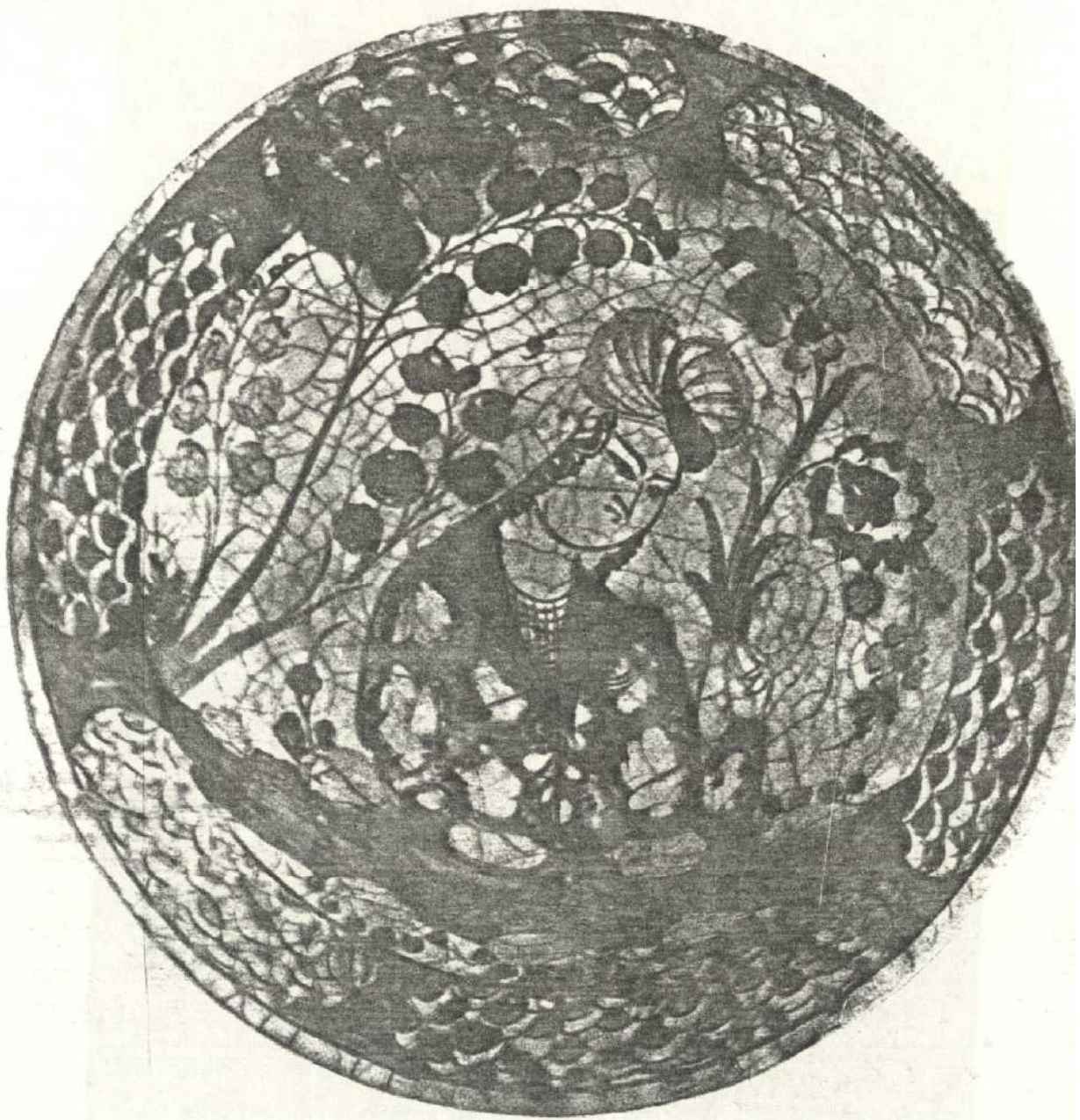
کوزه منقوش مربوط به دوره شوش (د)، که سابقاً شوش دوم (آغاز سومین هزاره قبل از میلاد) نامیده می‌شد. ارتفاع این کوزه ۵۰ و قطر کمر آن دو حدود ۳۰ سانتیمتر می‌باشد. اصل این اثر هنری فعلاً در موزه لوور پاریس قرار دارد.



الف - سرعقاب از گنجینه زیویه مربوط بسده هفتم پیش از میلاد که ارتفاع آن ۷ سانتیمتر و پهنای آن در حدود ۴/۵ سانتیمتر است اصل این اثر هنری در موزه تهران قرار داده شده است .

ب - هنر طلاکاری برجسته از گنجینه زیویه مربوط بسده نهم پیش از میلاد بطول ۷ سانتیمتر و پهنای ۵/۷ سانتیمتر می باشد اصل این اثر ارزنده در موزه دانشگاه فیладельیا قرار داده شده است .





بشقاب سفالی لعابداد با تصویر رنگارنگ چایی به قطر ۳۰ سانتیمتر و متعلق به سده هفدهم میلادی.  
این اثر باشکوه هنری جزو مجموعه تابق میباشد.

# بررسی تاریخ هنر نقاشی

## ایران

بسم

کیونکه ضومر

مسلمانان در سده اول هجری  
بآسانی بر تمام فلات ایران دست  
یافتند اینکه چیرگی آنان  
چرا و چگونه بآسانی انجام  
یافت از سخن ما دور است. اما  
میدانیم که نیروی اندیشه پیشرو  
و تازه رسیده مسلمانان در خون  
همه ایرانیان بویژه هنرمندان  
گرمائی و جنبشی نو پدید آورد.  
در زمانی کوتاه بسی سرود ساخته  
شد و نگاره پرداخته گردید؛  
هنرمند ایرانی دست بکار آفرینش  
شد؛ و آفریده های او در چشم  
فرمانروایان نشست؛ تا آنجا که  
سنت های دینی خویش را ندیده  
گرفتند و دست اندر کار پذیرائی  
از هنرمندان و بکار گرفتن آنان  
بسود و دلخواه خویش شدند.

در کاخهای اموی سوریه و فلسطین نگاره‌های دیواری چندی پیدا شده است که همه بدست هنرمندان ایرانی نگاشته شده‌اند. این نگاره‌ها همانندی بسیاری با نگاشته‌های دوران ساسانیان - بویژه آنهایی که از کاخهای بیشاپور بدست آمده است - دارند .

در این دوران مسلمانان و نامسلمانان شهرهای ایران در کنار هم با آزادی میزیستند<sup>۱</sup> و در این میان هنرمندان بازاری گرم در میان هردو گروه داشتند. ترانه‌ها و سرودها و نگاره‌ها آفریدند - که در آنها با الله و رسول و خلیفه چندان کاری نبود بلکه بگذشته میهن خود پرداخته بودند . و این به فرمانروایان عرب گران میامد . یورش علیه میهن دوستان آغاز شد و پیش از همه درست همزمان با جنبش «ایکونو کلاسم» بیزانس در میان مسلمانان نیز ساختن تندیس‌ها و پرداختن پرده‌ها «تحریم» گردید.

هنرمندان این زمان بدرون خود پناه بردند و در دنیای درون خویش به نوآفرینی بهشت گمشده خویش دست زدند، هنری پر از ابهام و اشاره پدید آمد. نوشته‌های دیواری آرایش یافت. نویسه نازیبای کوفی آذین گرفت و بردیوارهای سخت و یکنواخت نگاره‌های «سمبلیک» نگاشته شد.

پس از سده دوم باردیگر آشوب بالا گرفت و در هر گوشه از دنیای تازه مسلمانان نغمه نو آغاز شد. ایران و ایرانی نیز از این هیاهو دور نماند. دهقانان و دبیران و هنرمندان ایرانی - که این بار نیز فریب خورده و به بهشت دلخواه نرسیده بودند - سرودها و نغمه‌ها و نگاره‌های آرمانخواهانه ساختند و پرداختند. بسده چهارم ساهانیان روی کار آمدند. اینان که خود را نبیرگان بهرام چوبینه میدانستند - همچون شاهنشاهان ساسانی کاخها بر آوردند و بردیوار این کاخها چهره‌های افسانه‌ای نگاشتند که دلیند همه مردم ایرانی بود.

۱- بازمانده‌های این همزیستی مسالمت‌آمیز دنیای کهن را تاسده چهارم نیز میتوان دید. نگاه کنیه بنام شهرهای پر کدر - کابل - سمرقند - شیراز - کازرون - خوره - شکی ... در کتاب حدود العالم چاپ دانشگاه

گرایش سامانیان بسوی هنرهای ملی ایران و کوششی که در پرورش هنرمندان بکار میبردند بسیاری از سالاران و سروران آندوران را نیز بدنبال کشید. سراهای مردم توانگر بآرایشهای دیواری آذین یافت. بدیوار یکی از این کاخها - که باستانشناسان آنرا در خراسان از زیر خاک بیرون کشیده اند - سواری را با پوشاک وزین افزار سواران سامانی نشان میدهد. در این نگاره هنوز هم بازمانده پیشینه های هنری دوران ساسانی بچشم میخورد و گواه بر پابرجائی بخشی از سنتهای هنری دوره ساسانی است.

آرایش کتابها و نوشته ها در سده سوم و چهارم گسترش بسیار یافته بود. نمونه ای از این شاخه هنر نگارگری را مسعودی چنین نشان میدهد: «در شهر استخر از ایالت فارس در سنه ۳۰۳ نزد یکی از خاندانهای بزرگ ایرانی يك كتاب بسیار بزرگ و مهم و عظیم دیدم که شامل بسیاری از علوم و اخبار و تواریخ و ذکرها و آبادیها و کاخها و شرح سیاست و احوال پادشاهان ایران است. و نظیر آن در هیچیک از کتب پارسی مانند «خداینامه» یا «آئین نامه» یا «کهن نامه» ندیده بودم و نیز در آن کتاب ۲۷ تصویر از پادشاهان ساسانی که بیست و پنج نفر آنها مرد و دوزن بود دیدم»<sup>۲</sup>.

همچنین در کتابهای تاریخ دوره سامانیان دیده میشود که: «نصر دوم پادشاه سامانی نقاشان چینی را برای مصور نمودن ترجمه فارسی کلیله و دمنه رودکی بدر بار خود دعوت نمود»

بدوره سامانیان ایران در خاور باچین هم مرز بود. کاروانهای بزرگ کالای چین را بایران میآورد و فرآورده های ایران را بچین میبرد. به همراه کالاهای چینی هنر آن سرزمین نیز جای والای خویش را از دیده چونی و چندی میان هنرمندان ایران باز مینمود<sup>۳</sup>.

۲- (س ۲۲۸ کتاب یرتو اسلام نوشته احمد امین ترجمه عباس خلیلی)

۳- یکی همچو دیبای چینی منقش یکی همچو ارژنگ مانی مصور «فرخی سیستانی»

مصور بکار است مرچینیان را چو بنفادیان را صناعات الوان «ناصر خسرو»



طرحی از زنان خنیاگر نکاشته هده بردیوار کاخ اموی در سوریه .  
این نگاره‌ها با چهره خنیاگران کاخ شاپور در نیشابور، که اینک  
در موزه ایران باستان نگهداری میشوند شباهت بسیار دارند .

گرایش که بزرگان و سالاران ایرانی بسوی هنر چین داشتند هنرمند ایرانی را وامیداشت که همانند و برتر از فرآورده‌های هنری چین را بیافرینند. شوندا<sup>۱</sup> دیگری که به گسترش آئین‌های هنری چین در ایران کمک کرد چگونگی پرورش اندیشه‌ها و نمایش آرزوها و آرمانهای آرامش خواهانه بود. هنرمند ایرانی در پس پرده‌های چینی‌وش بهتر می‌توانست با آرزوهای گمشده خویش سرگرم باشد. آرامش نماها و رنگها و آسمان و درختان و نمایش ابرها و خیزابه‌های<sup>۲</sup> خیال‌انگیز پرده‌های چینی هنوز هم بیننده را از این جهان برهیاو دور می‌کند و آرامش می‌بخشد.

گذشته از ورود کالا و در چشم آمدن نگاره‌های آنهارفت و آمد جهانگردان و نمایندگان شاهان سامانی و غزنوی و دولت قره‌خانی آسیای میانه بگسترش چونی‌های هنرنگارگری چین در ایران زمین کمک بسیار کرده است.

هنرنگارش ایران علاوه بر هنر چین از چشمه جوشان هنر بودائی نیز آبها خورده است. معابد بودائی بلخ و بامیان بسا هزاران غارنقش خود و همچنین صدها استوپائی که<sup>۳</sup> از هند شمالی تا شمال خاوری ایران آن زمان برپا بود همیشه چشم هنرمندان ایرانی را خیره می‌کرد.

نگاه هنرمندان بسوی نگاره‌ها و آذین‌ها و هنر ساختمان و چشم سالاران و زورمندان بسوی گنجینه‌های سرشار درون این معابد بود.

همانندیهای بسیاری که در هنرنگارگری ایران سده‌های چهارم و پنجم با هنرمند دیده میشود از همین چشم اندازها و دستبردها سرچشمه می‌گیرد. در ادبیات دوره غزنوی شاعران شکفتی خود و هنرمندان را از دیدن شهرها و معابد هند خوب نشان داده‌اند. فرخی سیستانی در قصیده‌ای می‌گوید:

چه شهر شهر برون و اندرون سرای سرای

چه کاخ کاخ برون و اندرون نگار نگار

سرایهایش چو ارتنگ مسانوی پر نقش

بهارهایش چو دیبای خسروی به نگار

۱- شوندا = سبب - دلیل - ۲ خیزابه = موج - ۳ استوپا = معبد بوداییان

ثروت سرشاری که محمود غزنوی از هند شمالی بایران خاوری آورد و خراجی که از مردم ایران میگرفت سالها زندگی را براو و فرزندانش خوش و شادمان نمود. اطرافیان نیز از این خوان برخوردار شدند. بسیاری دست اندرکار ساختمان کاخهای بلند و باغهای بهشت آسا شدند و شاعران و چکامه سرایان و صفنامه ها سرودند :

فرخی سیستانی در توصیف باغ و کاخ سلطان محمود گوید  
 بیاغی درختان او عود و صندل      بیاغی ریاحین او بسد تر  
 بکی کاخ شاهانه اندر میانش      سرکنگره بر کنار دو پیکر  
 و در مدح کاخ ابویعقوب شاهزاده غزنوی  
 چگونه کاخی چه گوشه حرمین      زیبای تاسر چون مصحف نوشته بزر  
 و منوچهری دامغانی در وصف کاخ امیری گوید :

این قصر خجسته که بنا کرده ای امسال  
 با غرغه فردوس فردوس قرینست  
 همچون حرمش طالع سعد است و مبارک  
 همچون ارمش نقش مهنا و گزینست  
 چون ابروی معشوقان باطاق و رواقست  
 چون روی پروریان با رنگ و نکارست  
 و طیان بمی کرمانی در وصف کاخی گوید :

از تمائیل تو نقاش طبیعت منفعل      وز تصاویر تو گردون و ثوابت بانفیر  
 وصف این کوشکها و سراپها و نگارخانه ها را در دیگر کتابها نیز همچون  
 مرزبان نامه و تاریخ بیهقی و ..... میتوان دید. به توصیفی که در مرزبان  
 نامه از اینگونه سراپها آمده است توجه کنید.  
 «... بقصری رسید که شرح تمائیل و تصاویر آن در زبان قلم نکنجد و اگر  
 مانی بنکارخانه او رسد از رشك انگشت را قلم کند ....»  
 «..... مرا سراهای خوش و خرمست با صد هزار آئین و تزئین چون  
 نگارخانه چین آراسته<sup>۱</sup> .....»

۱- مرزبان نامه تصحیح علامه قزوینی و تقوی ص ۳۷ - ۳۹

در تاریخ بیهقی نیز اشاره‌های جالبی وجود دارد که در جای خود به نقل آنها خواهیم پرداخت.

دیدیم که غزنویان کاخها و سراپها و نگارخانه‌های زیبا و دلپذیر بر پا کرده بودند ولی اینرا هم بدانیم که هنوز چند دهه‌ای نگذشته بود که این‌خانها و کاخهای سر بلند و دلگشا دست فرمانروایان تازه رسیده کوبیده شد و شکفت نیست اگر امروزه کلنگ باستانشناسان نتواند اثری از نگارهای دیواری آن دوران را از زیر خاک بیرون آورد. این خرابیها در ادبیات همان دوران نیز ثبت شده است. چنانکه چهارم‌اله عروضی «مجمع النوادر»، خود بهترین گواه است.



گوشه‌ای از نگاره‌های دیواری کاخ اموی در سوریه



«... و این پادشان ماضیه ... بسا کوشکهای منقش و باغهای دلکش که بنا کردند و بیاراستند که امروز با زمین هموار گشته است و ...  
 بسا کاخا که محمودش بنا کرد      که از رفعت همی با مه کرا کرد  
 نبینی زان همه يك خشت برپای  
 °.....»

«... و خداوند ابوعلی الحسین بن الحسین اختیار .... شهر غزنین را غارت فرمود و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی را خراب کرد.»<sup>۶</sup>

پس از غزنویان ترکان سلجوقی - که از سدهٔ پیش خواب مسراتع سرسبز و ثروتهای خراسان را میدیدند - در این سرزمین فرمانروا شدند. اینان که قومی بیابانگرد بودند از خود هنر ارزنده ای نداشتند؛ چون بر شهرهای خراسان و بازماندهٔ کاخهای غزنوی دست یافتند آنها را بالاتر از چشمداشت خویش زیبا و والا یافتند. ولی خوی بیابانگیری در ایشان هنوز زنده بود و چنانکه عروضی در مجمع النوادر گوید:

«... و بعد از او سلجوقیان آمدند و ایشان مردمان بیابان نشین بودند و از مجاری احوال و معالی آثار ملوک بی خبر. بیشتر از رسوم پادشاهی بروز کار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملک منظمس گشت و ...»<sup>۷</sup>

چندی از چیرگی سلجوقیان نگذشت که روان ایرانی برایمان نیز سایه گسترد. شاهان و سروران سلجوقی و خاندانهایشان پا در جای پای گذشتگان نهادند و همچون آنان به ساختن و پرداختن کاخها دست یازیدند.

این بار هنرمندان ایران آرامش و زمان بیشتری داشتند. و هر چه توانستند در دیربا کردن و آذین کوشکها و مزکتها و خانها کوشیدند. بسیاری از این ساختمانها تا امروز نیز برپا ایستاده اند، باشد که بدست جویندگان ایرانی تاریخ هنر میهن ما از نو بررسی شوند تا برکهای درخشان دیگری بر دفتر هنر ایران پرافتخار افزوده گردد.

۵ - س ۴۱ مرزبان نامه تصحیح محمد قزوینی چاپ جیبی

۶ - س ۴۱ همان کتاب.

۷ - س ۳۵ چهار مقاله چاپ جیبی.



فہرست کتب کبریٰ مخصوصہ شاہی کتاب خانہ کراچی

۵۰۹

بدوره سلجوقیان و پس از آنها خوارزمشاهیان - ساختن و پرداختن خانه‌ها رواج بسیار یافت و چون ثروت‌های بادآورده بآخر رسیده بود، بیش از پیش مردم را بزیر فشار انداختند. دهقانان را به بیکاری می‌گرفتند و به خشت‌زنی و آجرپزی و امید داشتند. مردم ایران در زیر بار خراجها و مالیاتها رنج میکشیدند، و خرد میشدند، کشتزارها خشک میشد و روستاها ویرانه و در مقابل کاخها و مسجدها و گورها سر بر آسمان میسائید.



شکار سواره از نگاره‌های ایرانی کاخ اموی در سوریه

شماره آثار باستانی ثبت شده مربوط بسده‌های پنج تا هفت در ایران و آسیای میانه و قفقاز تا کنون به ۲۰۰ رسیده است و اگر این آثار بازمانده صد يك آثار ساخته شده آندوران هم باشد باز سنجش نیروئی که برای ساختن آنها بکار گرفته شده شکفتی آوراست.

فشاریکه در سده‌های پنج تا هفت بمردم ایران وارد آمد واکنشی سخت

بدنبال داشت. اسمعیلیان نیرو گرفتند،<sup>۸</sup> دانایان و سخن گویان بزبان آمدند  
وما اینک چند سخنی را از شاعران این دوران یاد آور میشویم:

شد گل رویت چو گاه و تو بحر یصی راست همی کن نگارخانه و گلشن

«ناصر خسرو»

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

«سعدی»

بعاقبت خبر آید که مرد ظالم مرد بسیم سوختگان زرنگار کرده سرای

«سعدی»

مال یتیمان ستمن کار نیست بگذر کین عادت احرار نیست

مسکن شهری ز تو ویرانه شد خرمن دهقان ز تو بیدانه شد

شرم در این طارم ازرق نماند آب در این خاک معلق نماند

«نظامی»

در آغاز سده هفتم غارت مردم بآن اندازه رسید که شیرازه شهرها و  
دیه‌ها از هم گسیخت. توده مردم ناتوان و بی آرمان شدند. دستگاه فرمانروائی  
در حال از هم پاشیدن بود. آخرین ضربه لازم برای این پاشیدگی را مغولان  
کوبیدند. مساجد ستور گاه چپاولگران مغول شد، کتابخانه‌ها را سوزاندند  
و سراهای زرنگار را بر سر خداوندان نشان ویران نمودند.

در این زمان بود که هنر نگارش و نگارگری دیواری رو با فوول نهاد تما  
بدوره بعد از مغول رسید.

در گفتارهای آینده به بررسی چونیهای هنر نگارش در دوره پیش از  
مغول میپردازیم.

۸ - نگاه کنید بنامه حسن صباح بملکشاه در کتاب متون فارسی قرن پنجم

## تاریخ و فلسفه

فوستل دو کولانژ Fustel de Coulanjes گفته بود:  
«فلسفه و تاریخ هست ولی فلسفه تاریخ وجود ندارد».  
بنه دو کروچه Benedetto Croce در پاسخ او گفته است:  
«نه فلسفه وجود دارد و نه تاریخ، بلکه تاریخ است که  
فلسفه است و فلسفه است که تاریخ و ذاتی تاریخ است».



بشریت نیست که تاریخ دارد؛ تاریخ متعلق به  
تمدن‌ها و فرهنگها است و تاریخ حقیقی رشدزهان است.

اشپینگلر

# جنگ ایران و لیدی

بستم

سرنگ تادمحن شتافی

از جنگهای عهد قدیم کشور شاهنشاهی ایران آنکه بیش از همه مورد توجه است جنگ ایران و لیدی بفرماندهی کورش بزرگ سردودمان سلسله هخامنشی میباشد: گزنفون مورخ مشهور یونانی در اطراف این جنگ مطالعات و تحقیقات زیادی نموده و اساس کتاب خود را بر روی این مطالعات قرار داده است

رجحان روایات این مورخ بر دیگران در این است که گزنفون علاوه بر مطالعه و بررسی های محلی شخصانظامی بوده و نظریات خود را بشکل تعلیمات سودمندی برشته تحریر در آورده است سرداران نامی از قبیل ناپلئون بناپارت و ژنرال ارتور پوشه و غیره از مطالعه دقیق این جنگ خودداری نکرده اند.

## هالی جنگ

بنا بشرح تواریخ علت جنگ بدین قرار بوده که کورش (درسنه ۵۵۰ ق م) از پرس بر علیه مدی قیام نموده و در نبرد (پاسارگارد) قوای دولت مدر اشکست داده و اکباتان را متصرف میشود.

سقوط دولت بزرگ آن دوره مثل مد بدست کورش باعث نگرانی و ترس دولتهای آسیای غربی گردیده از جمله دولت لیدی که با دولت مد عقد اتحاد و دوستی داشته سخت در هراس شده و تصمیم میگیرد تا کار کورش بالانگرفته او را از بین ببرد لذا از دول بابل و مصر استمداد و به شهرهای یونان جهت استخدام داوطلبین مامورینی اعزام میدارد.

ضمناً جهت استفاده از اصل غافلگیری منتظر رسیدن قوای درخواستی نشده و بسرعت اردوئی تجهیز و از رودهایس (قزل آیرماق) تجاوز و بخاک کاپادوس حمله می نماید.

## نبرد پتریوم

پس از حمله قوای دولت لیدی کوروش با قوای موجود به مقابله شتافته و در محل پتریوم قوای طرفین باهم روبرو میشوند و پس از جنگ سختی که روزس با وجود فرونی عده موفقیت نیافته و در مقابل دشمن قوی پنجه بداخل خاک خود عقب نشینی مینماید (۵۴۷ ق م)

در ضمن کوروش نیز تعاقب دشمن را مناسب ندیده و جنگ بدون اخذ نتیجه پایان مینماید. کوروش برای تعرض سال آتی بمطیع ساختن طوایف آن حدود پرداخته و جهت جبران کمبود قوا بتقویت روحیه افراد تحت امر خود می پردازد و از گفته های معروف اوست.

«سپاهی که افسران و افراد آن ایمان پیدا کرده باشند که فتح و ظفر فقط در سایه کوشش و فداکاری فرداً فرداً آنان حاصل خواهد شد بلاشک به کارهای درخشانی نائل می آید چه با پیدایش این عقیده احدی از وظیفه خود شانه

خالی نمیکنند و وحدت مساعی که شرط اصلی موفقیت است در سر تا سر سپاه حکم فرما میشود.

برعکس در سپاهی که هر یک از افسران و افراد آن از زیر بار مسئولیت گریزان باشند و هر کسی باتکاء کار دیگران در ادای وظیفه خود سستی و بی علاقهگی نشان بدهد چنین سپاهی محکوم به ناتوانی است.

کوروش تنها باین نصایح اکتفا نکرده بلکه شروع بتشویق افسران نموده و مقیاس ارزش و قابلیت هر فرماندهی را از ارزش عده ابرابجمعی او میسنجد و بزرگترین امتیازات برای افسرانی قائل میشود که عده های خود را بهتر از دیگران تعلیم و تربیت نمایند و در تعلیمات نیز توجه خرد را ایجاد صورت بندی های ساده و سهل التغییر معطوف مینماید.

در ضمن به تجهیزات نیز توجه نمود و اسلحه تعرضی پیاده نظام را نیزه و شمشیر و تبرزین و اسلحه تدافعی را سپر کوچک و جوشن به سینه قرار میدهد. برمبنای تجربیات نبرد پتریوم عده سواره نظام از ۲/۰۰۰ نفر به ۱۰/۰۰۰ نفر میرساند و دو رسته جدید و آرا به های داسدار که دارای چرخهای محکم و در انتهای میله چرخها چهار داس تعبیه شده و رانندگان آرا به سراپا غرق آهن و پولاد بوده اضافه مینماید.

کوروش از کسب اطلاعات از وضع دشمن نیز غفلت نکرده و برای تهیه نقشه از اطلاعات میزان قوا و نیت جنگی دشمن استفاده مینماید و علاوه از اعزام جاسوسان از وجود مأمورین سیاسی دول بیطرف هم استفاده مینماید.

و همچنین به یکی از سرداران بزرگ و نامی خود بنام (آراسب) دستور میدهد به عنوان پناهنده بطرف دشمن رفته و بهر تدبیری ممکن باشد اعتماد او را جلب و به نیت دشمن واقف شود.

اطلاعاتیکه سفیر هندی میدهد معلوم میشود که قرای کرزوس بالغ بر ۳۰۰/۰۰۰ نفر و از این عده در حدود ۱۲۰/۰۰۰ نفر مصری بوده که دارای واحدهای ورزیده و جنگ دیده و سایر عده ها اکثراً فاقد ارزش جنگی میباشند.

مرکز تجمعات قوای کرزوس و متحدین در کنار رود پاکتل و بعداً به



طرف جلگه تمبره حرکت خواهند کرد ضمناً به تمام ولایات دستور داده شده که هر کس آذوقه وعلیق برای فروش دارد به تمبره حمل نماید. ( تمبره بطور تقریب در شرق اسپارتای ترکیه بوده است )

بدین ترتیب محل تجمع قوای دشمن برای کوروش معلوم میگردد. پس از تکمیل اطلاعات فوق کوروش جهت جبران فزونی عده دشمن تصمیم به تعرض و عافلگیری مینماید چه اگر برتری قوای دشمن در میان افراد ارتش ایران انتشار مییافت باعث تزلزل روحیه شدید میشد لذا طی سخنرانی به افسران زیر دست خود چنین خطاب میکند .

چون قوای ما روحاً و جسماً و از حیث اسلحه و تجهیزات در بهترین و وضعیت میباشد به عقیده من باید بلادرنگ حرکت کنیم تا حتی الامکان زودتر به مرکز تدارکاتی دشمن رسیده و از همه بالاتر دشمن را با ظهور ناگهانی خود مرعوب سازیم .

آراسب نیز مخفیانه از اردوی کروزس خارج و اطلاعات زیرین را گزارش مینماید .

قوای کروزس در عرض ۶ کیلومتر و به عمق ۳۰ صف قرار خواهند گرفت در ضمن مصریها بر حسب مرسومشان از صورت بندیهای مربع به عمق یکصد صف و جبهه صد نفری استفاده خواهند کرد .

### نقشه جنگی کوروش

با اطلاعاتی که بدست کوروش رسیده چنین برآورد میکنند که او باید با دشمنی که دارای قوای سه برابر اوست مقابله نموده و غالب شود.

برای شاهنشاه ایران روشن بود که برای غلبه بر دشمن قوی تر لازم نیست که در همه جا و همه وقت بر او توفیق داشته باشد بلکه اگر بتواند در همان منطقه که دشمن مخصوصاً قوی تر است بروی برتری حاصل نماید امید موفقیت بیشتری خواهد داشت . لذا اساس طرح نبرد خود را روی همین فکر قرار میدهد .

برای اجرای این منظور آرایش خود را کوچک تر نموده و تقریباً عمود به جبهه انتخاب تا دشمن برای دورزدن آنها مجبور به حرکت دورانی طولانی شود.

یکی از سرداران ایران بنام آراسب که از توده های بزرگ قوای مصری اظهار نگرانی مینمودند خطاب بوی میگوید: من بیشتر مایل بودم که عمق صورت بندی مصریها بجای صد صف ده هزار صف میبود زیرا در این صورت ما بسا عده های بمراتب کمتری سروکار داشتیم و با صورت بندی فعلی اکثریت سپاهان مصری عملاً نمیتوانند در محاربه شرکت جویند و در ضمن قوای مصری همه دارای اسلحه سرد و از پشتیبانی اسلحه پرتابی محروم میباشند، بر طبق این بررسی آرایش قوای کوروش بشرح زیرین انجام میگردد.

در جلو جبهه خطی مرکب از صد ارابه داسدار.

در عقب این خط نصف پیاده نظام ممتاز پارسی به عمق ۱۲ صف و پهلارهای این عده با سوار نظام پارسی پوشیده میشود.

در خط دوم و سوم زوبین اندازان و کمانداران قرار گرفته و از بالای سر خط اول قیراندازی مینمایند.

در خط چهارم نصف دیگر پیاده نظام به عنوان احتیاط واقع میشوند. بطور خلاصه آرایش جنگی کوروش بشکل سه ضلع مربعی بوده و قسمت بنیه ها و نقلیه در داخل این آرایش قرار میگیرند.

ولی تمام اهمیت این آرایش در این است که نقشه عملیات صحیحاً به موقع اجراء گذاشته شود بدین جهت کلیه فرماندهان قسمت را احضار و طرح عملیات را جزء بجزء تشریح میکند و ماموریت هر یک از فرماندهان را بطور روشن معین مینماید و در ضمن صحبت سعی مینماید که تمام فرماندهان و قسمت را باسم بخواند تا بآنها بفهماند که هر کدام را از نزدیک بخوبی میشناسد.

تمام فرماندهان با قلبی پر از اعتماد و محبت از خدمت کوروش مرخص میشوند.

### فصل دوم

اردوهای متخاصم به جلگه پر وسعت تمبره میرسند و با اتخاذ آرایش جنگی به مقابله هم حرکت مینمایند.

کوروش بدو پست فرماندهی خود را در جناح راست بین کریزانت و ارسام قرار میدهد کروزوس بمشاهده آرایش جنگی کوروش قوای خود را متوقف و از دو طرف شروع با اجرای مانور احاطه ای مینماید.

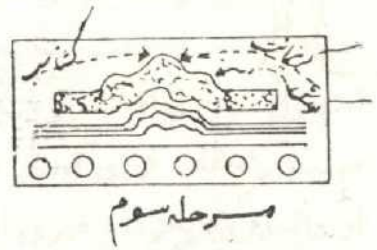
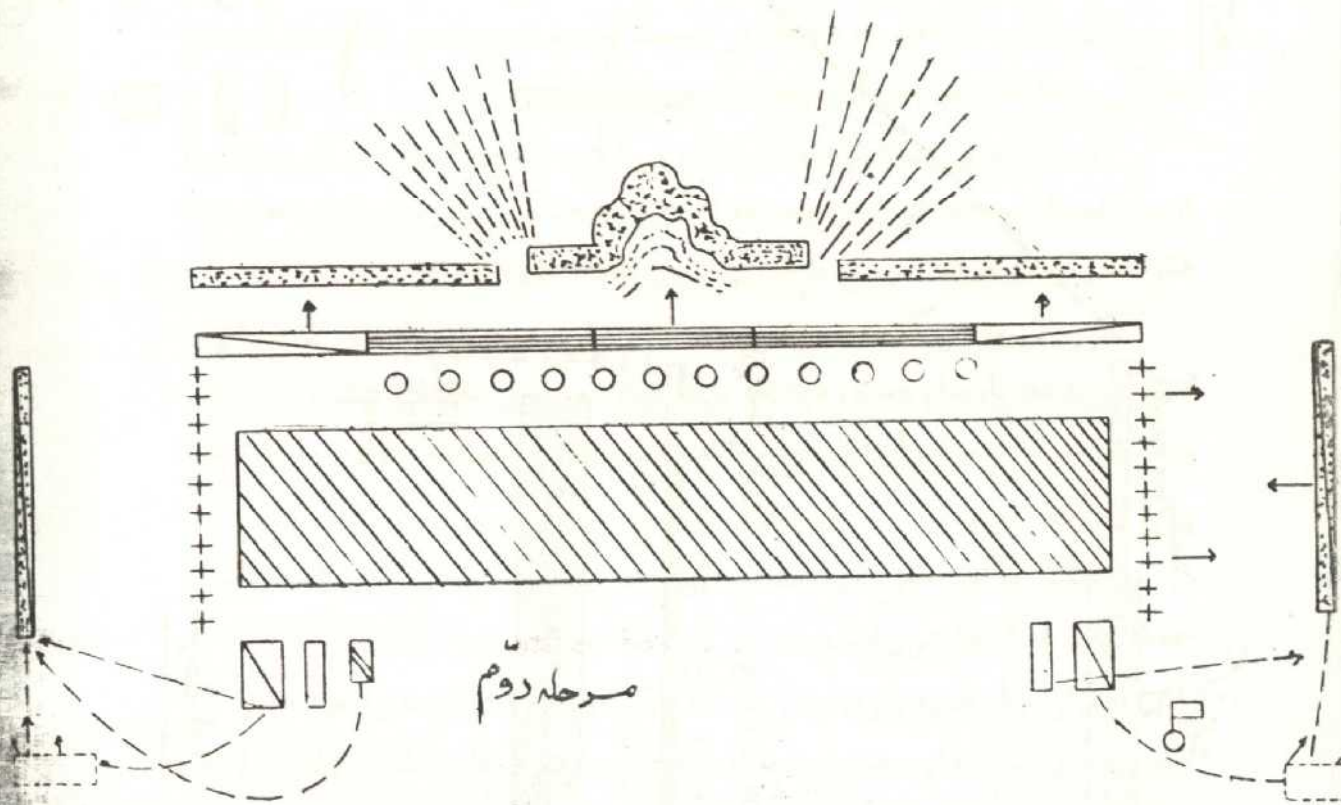
کوروش به حرکت دشمن متوجه شده ولی بدون اینکه در طرح خود تغییری بدهد بارسام دستور میدهد با قدمهای مساوی به تانی پیشروی نماید و کریزانت با عده سوار خود از او متابعت نموده و پرچم فرماندهی را از نظر دور نماید.

و ضمناً با آنها اطلاع میدهد که خودم هم بجائی خواهم رفت که اولین حمله باید از آنجا شروع شود.

لذا از جلو جبهه ابرادات و بعد کشتاسب دستورات لازمه را میدهد و از جلوی ستون ارا به های جناح چپ گذشته به اردشیر و فارنا کوس دستور لازم میدهد.

بمحض اینکه او از انتهای جناح راست شروع بحمله نمود آنها هم حمله کنند. از پشت قسمت بنه ها و نقلیه عبور و پست فرماندهی خود را در انتهای ستون ارا به های جناح راست انتخاب مینماید. اما کروزوس چون میبیند که قلب قوای او در حال نزدیک شدن به دشمن در صورتیکه جناحین او دائماً رو بانهراف میروند لذا با علامت دستور میدهد که جناحین با گردش برآست و چپ رو بجناحین کوروش قرار بگیرند همینکه این حرکت اجرا شد قوای او بشکل سه سپاه مجزا از سه طرف برای احاطه آرایش کوروش به حرکت درمی آیند. با این روش طرفین بمسافت نزدیک بهم میرسند و بانتظار حادثه جنگ هر دو طرف مدتی دچار بهت و سکوت میشوند کوروش موقع را مناسب تشخیص داده سرود جنگی را که علامت قراردادی حمله بوده





میخواند و تمام صفوف تکرار میکنند بلافاصله با قسمت سوار از پهلو بجناح چپ دشمن حمله میبرد و صفوف آنها را از هم میشکافد. اردوان با قسمت پیاده بدنبال او میرسد از چند نقطه وارد صورت بندی متلاشی دشمن شده و قوای این جناح را منهزم و مغلوب مینمایند.

از آنطرف فارنا کوس وارد شیر به محض اینکه ملتفت حمله کوروش میشوند مطابق دستوری که بآنها داده شده دسته های جماز را بجلو انداخته با قسمت سوار بطرف انتهای جناح راست دشمن حرکت میکنند رویت شترها از مسافت دور باعث رم خوردن اسب های سواران لیدی میشود و صفوف آنها را بهم میریزد. فارنا کوس از این پیش آمد ناگهانی استفاده نموده با عده سوار خود صفوف مختل دشمن را از پهلو مورد حمله قرار میدهد اردشیر با عده پیاده بتعاقب او در رسیده از پشت سر دشمن را زیر باران تیر میگیرند از آنطرف ارابه های داسدار با یک حرکت سریعی از جبهه و پهلو بروی عده های هراسان دشمن میتازند و پس از مبارزه خونینی قوای جناح راست دشمن مضمحل و نابود میگردد باین ترتیب جناحین قوای کوروس از هر دو طرف بلاحفاظ میماند.

طبق دستور کوروش ابرادات فرمانده ارابه های خط اول همینکه جناحین خود را آزاد میبینند فرمان حمله صادر و باین فرمان تمام رانندگان مهای اسب ها را رها کرده بتاخت از جا کنده میشوند.

به محض حرکت ارابه ها پیاده نظام حمله با قدم های سریعی بدنبال ارابه ها بحرکت درمی آیند و بدنبال آنها خطوط زوین اندازان و کمانداران ارابه های داسدار در سر راه خود عده از ارابه های دشمن را واژگون نموده و جمعی را فرار میدهند ابرادات با چندین ارابه بقلب مصریها حمله ولی در این نقطه صفوف دشمن باندازه متر اکم و چسبیده بهم واقع شده که نمیتوانند برای عبور ارابه ها راه باز کنند و در اثر شدت حمله عده ای از افراد صفوف مقدم مصری در زیر ارابه ها پایمال میشود و شکاف عمیقی در جبهه دشمن ایجاد میگردد.

اما در اثر کثرت اجساد کشتگان و امواج حرکت پیاده های مصری غالب

ارابه ها برگشته و را کبین آنها بزمین پرتاب میشوند و ابرادات و همراهان او پس از مقاومت شجاعانه در میدان کشته میشوند عده های پیاده نظام حمله از پشت سر میرسند و در اولین هجوم جمعی از افراد خطوط مقدم مصریها را از پا درمی آورند ولی بقیه صفوف مصری که از ارابه ها آسیبی ندیده اند از هر طرف با نیزه های بلند و شمشیر های پهن خود بحمله متقابله مبادرت میکنند و در پناه سپرهای بزرگ خویش پیاده نظام پارس را عقب میرانند. خطوط کمانداران و زوبین اندازان که پشت خط اول رسیده بودند چون از جنگ تن به تن میترسند با کمال بی نظمی بعقب برمیگردند.

در اینموقع پیاده نظام احتیاط و برجهای متحرك از پشت سر میرسند و را کبین آنها مصریها را زیر باران تیر قرار میدهند.

اما مصریها باز هم به حمله متقابله خود ادامه میدهند. در همین وقت کورش با عده سوار خود بمحل واقعه میرسد و فوراً ملتفت خطر میشود بلا درنگ از جناح چپ مصریها دور زده سواره به پشت سر آرایش دشمن حمله مینماید گریزانت و گشتاسب در همین موقع با سواران پارس از دو طرف به پشت دشمن میرسند و در حمله کورش شرکت میجویند.

مصریها چون سوار نظام ایران را در پشت سر خود می بینند دست از جنگ کشیده بدور هم جمع میشوند و حلقه بزرگی تشکیل داده از هر طرف بمدافعه میپردازند نظر بر شادت و پایداری مصریها کورش راضی به گشتار آنها نمیشود و دستور میدهد که ازدور با تیرو زوبین اینقدر آنها را خسته و فرسوده کنند که حاضر بتسلیم بشوند.

کورش برای مشاهده وضعین میدان نبرد شخصاً بخط برجهای متحرك میرود و ببالای یکی از برجاها برآمده و مشاهده میکند که غیر از عده های مصری اثری از قوای دشمن باقی نمانده. بالاخره مصریها هم حاضر بتسلیم میشوند و کورش آنها را مورد نوازش قرار میدهد در نزدیک دریا شهرها و زمینهای برای سکونت آنها معین مینماید که در آسیای صغیر اقامت گزینند.

چون شب رسیده بود و در اثر چند ساعت جنگ قوا بکلی فرسوده و خسته شده بودند کورش تعاقب دشمن را صلاح نمیبیند و آن شب را در شهر تمبره اردو میزند و قوای خود را امر با استراحت میدهد. سایر متحدین کزروس نیز منهزم و با استفاده از تاریکی شب متواری میشوند. اینک قسمتی از یادداشتهای کز نفون ذکر میشود:

«در نبرد تمبره از اردوی ایران سوار نظام پارس بهترین صفوف شناخته شد و امتیاز مخصوصی پیدا کرد بطوریکه امروزه هم (مقصود در زمان کز نفون است) سوار نظام ایران همان طرز تجهیزات زمان کوروش را حفظ نموده است. ارابه های داسدار در این نبرد بحدی موفقیت پیدا کردند که بعد ها هم پادشاهان ایران در جزو قوای خود تعداد زیادی ارابه بکار بردند. دسته های جمماز جز رم دادن اسب های سوار نظام لیدی بکار دیگری نخوردند.

از قوای متحدین کزروس فقط رشادت و پایداری مصریها مورد تحسین واقع شد مصریها پس از تسلیم شدن قسم یاد کردند که نسبت بکورش بزرگ وفادار باشند و در موقعی که بآسیای صغیر آمدم اخلاف مصریها را دیدم که هنوز در تحت حمایت دولت ایران زندگانی میکنند و نسبت بشهریاران ایران مطیع و منقاد هستند.

خلاصه روز بعد اردوی ایران بطرف سارد حرکت نموده و پس از چند روز راه پیمائی بدون برخورد بدشمن بحوالی سارد میرسند و بر طبق تحقیقاتی که بعمل میاید معلوم میگردد که کزروس با قوای مختصر خود بقلعه شهر پناهانده شده و مصمم بدفاع است.

کوروش در خارج شهر اردو زده امر بمحاصره شهر داده و پس از چند روز قلعه سارد بتصرف قوای ایران درآمده و کزروس گرفتار میشود. شاهنشاه هخامنشی از غارت شهر و کشتار مردم اکیدها ممانعت نموده و بطوریکه کز نفون و ژوستن مینویسد نسبت بکزروس از روی کمال فتوت و بزرگواری معامله میکند.



بنا بدستور کوروش اردو بداخل شهر انتقال یافته و بنا بر درخواست کرزوس چند نفر از افسران ارتش مامور تحویل گرفتن خزائن و اشیاء گرانبهای قصر سلطنتی و جمع آوری غنائم جنگ شدند و ثروت سرشار سارد بمرکز مملکت شاهنشاهی ایران حمل گردید (۵۴۶ ق م. ۰)

### نتیجه کلی

میتوان عللی که باعث گردید ارتش ایران با وجود فزونی مشهود قوای دشمن فاتح و مظفر شود بشرح زیرین خلاصه کرد:

۱ - اصولی که کوروش بزرگ در آن موقع بکار برده جزء اصول اساسی و تغییر ناپذیر جنگ است که هنوز پس از قرنها مورد توجه فرماندهان بزرگ میباشد.

۲ - وفاداری و فداکاری افسران و افراد جمعی نسبت بشاهنشاه خود که سودای دیگری در سر نداشتند و اجرای فرامین شاهنشاه خود را جزو فریضه ملی و دینی خود میپنداشتند عامل موثری در فتح بوده است.

۳ - داشتن روحیه عالی افراد ایران جبران کمبود تعداد افراد را نموده است. خلاصه نتایج

استراتژیکی و تاکتیکی و جنگ تمبره فوق العاده مهم بوده زیرا این فتح نه فقط حاکمیت آسیای صغیر را بر کوروش مسلم میسازد بلکه کلید فتح آسیای غربی را هم بدست او میدهد.

چنانچه در این جنگ دولت لیدی با قوای مهمی که تجهیز نموده بود فاتح میشد مسیر تاریخ کشور باستانی بکلی تغییر مییافت و موقعیت بعدی کوروش در تأسیس دولت معظمی که تا آن موقع نظیر آن دیده نشده بود امری مشکل و محال بوده است. همین افتخارات و شئون تاریخ است که امروز مدرک شرافت و سند بزرگواری و افتخار بشمار میرود

اوزان رباعی - موضوع رباعی در ادوار باستانی  
و امروز - رباعی در کشور های اسلامی - رباعی  
در باخترزمین - ترجمه رباعیات خیام - آوازه  
جهانی رباعی - احیاء رباعی از خاورزمین و  
ایران - ادامه زندگی آن - علل بقا و شهرت  
رباعی در ایران و جهان - آمادگی رباعی برای  
پذیرفتن هرگونه تکامل و تجدد - رباعیات  
پیوسته ، سرمشق خوب برای نوسرایان

# ترانه یار رباعی در ادبیات ما و جهان

بمقدم

نظم جبر (ایزد)

وزن رباعی - اکنون باید  
دید ، وزن یا اوزان رباعی ، که  
شرایط صوری آنرا تکمیل ، و از  
دو بیتتی های دیگر ممتاز میسازد  
کدام است : وزن مشهور رباعی ،  
در میان مردم ، وزن «لا حول ولا  
قوة الا بالله» است ، و حال آنکه  
در علم عروض ، رباعیات بعد از  
اسلام ، دارای ۲۴ وزن است ،  
که در دو دسته یا دو شجره ۱۲  
قائی ، تنظیم شده و همگی از  
بحر (هزج) بیرون آمده اند  
بحر هزج سالم مشمن ، بروزن  
(مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیلن -  
مفاعیلن) ، و مقبوض آن ، بروزن  
(مفاعیلن - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن)  
میباشد ، و چنانکه دیدیم ، اوزان

سرودها و ترانه های دوره اوستائی و ساسانی نیز ، با آن سازش دارد . چون همه اوزان رباعی ، (بموجب قواعد فنی عروضی ، که اینجا جای بحث نیست) ازین بحر مشتق میشود ، معلوم میگردد که اوزان رباعی ساخته و پرداخته ، دوره بعد از اسلام نیست ، و از بیگانه گرفته نشده ، بلکه ریشه ژرف آنها ، در عروض ایران باستان ، باید جستجو شود . اتفاقاً وزن دوبیتی های ادبی ، (مانند دوبیتی های بابا طر ) و عامیانه معمول در میان مردم بیسواد هم ، از مشتقات این بحر ، یعنی (هزج مسدس مقصور) ، و بروزن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) یا (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) میباشد . بنظرم ، این مطلب درباره همه اوزان و بحور شعر فارسی ، صادق آید . یعنی برخلاف گفته بعضی بیخبران ، نمیتوان باور کرد که این اوزان از عرب گرفته شده ، و خلیل بن احمد یا کسانی دیگر آنها را وضع و تکمیل کرده اند ؛ بلکه کاری که ایشان کرده اند ، تطبیق آهنگهای قدیم ایران (و شاید ملل دیگر اسلامی) با فاعیل یا فاعیل (یعنی الفاظی از ریشه فعل) زبان تازیست و بس ، برای دستوری (فورموله) کردن آن آهنگ ها ، و یاد دادن بدیگران . و گرنه ، شاید این اوزان ، برای مردم ایران ، آنچنان طبیعی و فطری بوده ، که نیازی بتعلم نداشته ، و یا دستور هائی (فورمولها) مرکب از الفاظ فارسی داشته ، (۱) که در حمله عرب ، مثل آثار دیگر ، از میان رفته است . معنی واژه (هزج) هم در عربی ، آواز خوانی با ترنم است ، و در کتابهای عروض آمده که نغمه ها و سرودهای با ترنم را در این بحر ساخته و میخوانده اند ؛ و این معنی هم ، تناسبی با وضع سرودها و ترانه های باستانی ایران دارد .

روایتی هم در کتابهای ادبی دیده میشود ، که وزن رباعی از يك ترنم کودکانه ، در ضمن بازی : «غلطان غلطان ، همیرودتالب گو» گرفته شده است ، اگر این روایت درست باشد ، میرساند که وزن رباعی حتی در میان کودکان ایرانی هم ، متداول ، و برایشان آشنا بوده است .

اگر جستجوئی در آثار نخستین شعرای بعد از اسلام ایران ، مثلاً در اشعار سبک خراسانی یا ترکستانی ، بشود ، چنین بنظر میآید که بحر هزج و مشتقات

(۱) مولانا کامی ، در غزلهای دیوان شمس ، وزن را با کلمات فارسی «تن تن تن تن -

تن .... معین میکند .

آن ، بیشتر منظور شمر است ، و علاوه بر رباعی در آثار دیگر خود ، مانند غزل ، قصیده و قطعه نیز ، بیشتر اوزان آن بحر را بکار برده اند . بمقیده من ، این - ایرانی ، به رایجترین و آشناترین وزن ریشه دار باستانیست . و آثار این تمایل ، هنوز هم ، در آثار ادبی و اشعار محلی هویداست .

اما دو شجره یا دو دسته اوزان مختلف رباعی :

چنانکه گفتیم ، هر دو شجره از بحر هزج ، نام یکی ( شجره اُخرب ) و دیگری ( شجره اُخرم ) میباشد ، و رواست که وزن هر یک از چهار مصراع رباعی ، یکی از اوزان شجره اول یا دوم قرارداد شود و اختلاف جزئی میان آن اوزان ، نقصی برای رباعی شمرده نمیشود .

ریشه ( شجره اُخرب ) «مفعول» و ریشه ( اُخرم ) «مفعولن» است ، که هر دو از ریشه بحر هزج ، یعنی «مفاعیلن» ساخته شده اند .

هر دو شجره ، بعد از این ریشه های مشترک ، دارای شاخه هایی میشوند که اختلافات جزئی باهم دارند . اینک آهنگهای گوناگون هر دو شجره :

۱- مفعول	مفاعیل	مفاعیل	مفعول
۲- ،	،	،	فعل (یا فاعل)
۳- مفعول	مفاعیل	مفاعیلن	فع
۴- ،	،	،	فاع
۵- ،	مفاعیلن	مفعول	مفعول
۶- ،	،	،	فعل (یا فاعل)
۷- ،	،	مفعولن	فع
۸- ،	،	،	فاع
۹- ،	مفاعیلن	مفاعیلن	فع
۱۰- ،	،	،	فاع
۱۱- ،	،	مفاعیل	مفعول
۱۲- ،	،	،	فعل (یا فاعل)

الف :  
شجره اُخرب

۱-	مفعولن	مفعول	مفاعیلن	فع	
۲-	،	،	،	فاع	
۳-	،	،	مفاعیل	فعل	(یا فعل)
۴-	،	مفعولن	مفعول	فعل	،
۵-	،	،	،	فعل	
۶-	،	،	مفعولن	فاع	
۷-	،	،	،	فع	
۸-	،	مفعول	مفاعیل	فعل	
۹-	،	فاعلن	،	فعل	
۱۰-	،	،	،	فعل	(یا فعل)
۱۱-	،	،	مفاعیلن	فع	
۱۲-	،	،	،	فاع	

ب :  
شجره آخرم

چنانکه ملاحظه میشود، تفاوت‌های جزئی این اوزان ۲۴ گانه، در سکون و حرکت حروف، یا کوتاهی و بلندی و شماره هجاهای گوناگون آنهاست. جای شگفت است که یکنوع ترانه یا شعر، در اینهمه آهنگ گوناگون و متحرک ساختا شده است؛ قطعاً این اختلافات جزئی، مربوط بطرز ترنم و سردون آنها بوده، و قواعد منظم و مضبوطی داشته، که در عروض یا موسیقی ایران - باستان، مذکور بوده است. حتی شاید این تنوع و تحرك، شامل اوزان و اقسام دیگر شعر ایرانی نیز میشده است، دریفا که ما امروز از آنها بیخبریم و مجبوریم آهنگهای اشعار خود را، با افاعیل یا تفاعیل ناقص تازی، تطبیق و (فورموله) کنیم . . . .

اینرا هم باید دانست که اوزان شجره اول در رباعیات بهد از اسلام، بیشتر بکار رفته تا اوزان شجره دوم: در دو مجموعه رباعیات منسوب به خیام و مولانا (که اولیرا تا ۶۰۰ و دومی را تا ۱۶۰۰ بالا برده اند) شاید بتوان ۳۰-۴۰ رباعی با اوزان شجره دوم تشخیص داد. علت این موضوع اینست که آهنگهای شجره اول سلیس تر و طبیعی تر و سازگارتر با ذوق سلیم است.

گاهی ، در کتابهای قدیم ، بدو بیتیهائی برمیخوریم که وزن آنها غیر از این اوزان ۲۴ گانه است ، ولی نام رباعی بآنها داده اند . این اوزان هم از بحر (هزج) بیرون نیست ، بلکه یکی از متفرعات آنست . دو بیتیهای باباطاهر که بروزن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ، یا فعولن ، است<sup>۱</sup> و اغلب دو بیتیهای محلی ایران از قدیم و جدید ، بهمان آهنگ خوانده میشود ، و بعضی دو بیتیها که در لباب الالباب دیده شد ، و عوفی بآنها عنوان رباعی داده ، ازین قبیل است . مانند :

بر روی او شعاع می از رطل برفتاد    روی لطیف و نازکش از نازکی بخت  
می چون میان سیمین دندان اورسید    گوئی کران ماه به پروین درون نشست<sup>۲</sup>  
که بروزن (مفعول فاعلات ، مفاعیل فاعلات) است و مانند :

بماه ماندی ، اگر نیستیش زلف سیاه ،

بزهره ماندی ، اگر نیستیش مشکین خال

رخانش را بیقین گفتمی که خورشید است

اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال<sup>۳</sup>

که بر وزن ( مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلات ) ، بعلاوه ، مصراع اول هر دو بیقافیه است .

از طرف دیگر عوفی گاهی بر رباعی واقعی ، عنوان (بیت) نهاده ، که حتماً (دو بیت) بوده ، و در اثر بیدقتی کتاب (دو) از آن افتاده است . مانند :

ای حال دل خسته مشوش بیتو ،    عیش خوش من شده است ناخوش بیتو  
تورفته و آمده مرا بیتو جان ،    تو در خاکی و من در آتش بیتو<sup>۴</sup>  
اگر این عنوانها ، که مکرر بچشم میخورد ، همه از سهو کتاب نباشد دو نتیجه میتوان گرفت :

۱- در بیشتر چایهای قدیم ایران دهند ، آنها را هم رباعیات نامیده اند .

۲- لبابالباب جلد دوم ، صفحه ۲۴ شرح حال عمارة مروزی

۳- لبابالباب جلد دوم صفحه ۲۱ شرح حال نصر استغنائی

۴- لبابالباب جلد اول صفحه ۲۶

اول اینکه از قدیم نامهای رباعی و دوبیت ، هر دو بیک نوع شعر اطلاق  
میشده ، بدون در نظر گرفتن وزن و تعداد قافیه ها .  
دوم اینکه احتمال دارد اوزان دوبیتی یا رباعی یا ترانه خیلی وسیعتر  
ازین دو شجره بوده و شاید شجره های سوم و چهارم هم داشته که بعدها فراموش  
گردیده و بعضی از نمونه های آنها بیادگار مانده است .



موضوع رباعیات - اگر شکل شعر را کالبد آن بدانیم ، مضمون و موضوع ،  
جان آن ، و هر گاه شکل را چون قفسی پنداریم ، پرنده ای که در درون آن  
نغمه سرائی میکند ، محتوی شعر است . بدیهی است که برای هر جانی کالبدی و  
برای هر پرنده ای ، قفسی متناسب آن میباید . ازین جهت است که پس از تکامل  
شعر ایرانی ، هر نوع آن غالباً در قالب مخصوص خود سروده شده ، و پیش ازین  
بدان اشاره کرده ایم . اما شکفتن انگیز اینست که درین کالبد یا قفس کوچک  
رباعی ، هر جانی و هر پرنده ای جا گرفته است و همه گونه مضامین انواع  
دیگر شعر ، در آن دیده میشود . از مواضع حماسی و وصفی و غریزی گرفته  
تا مضامین تاریخی و علمی و فنی و فلسفی و عرفانی در رباعیات بنظر میرسد  
ولی چون کالبد یا قفس رباعی کوچک است ، جان یسا پرنده آن نیز  
کوچک میباید . یعنی در رباعیات اکثر گویندگان ، نمونه مختصر و موجزی  
از انواع احساسات و افکار آنان ، دیده میشود ، و اغلب آن نمونه ها هم عادی  
است . حتی شعرائی که در اشکال و انواع دیگر شعر ، تخصص و شهرت

۱- رباعی تاریخی مانند :

گشته بامارت خراسان ، مأمور :  
دونوح و دوعبه الملك و دو منصور  
(لیاب الالباب جلد ۱ ص ۲۲)

نه تن بودند ز آل سامان ، مشهور  
اسمعیلی و احمدی و نصیری

رباعی فنی مانند :

در معرض دال ، ذال را نشانند :  
دالست و گرنه ذال معجم خوانند  
(دره نجلی ص ۸۹ - چاپ بمبئی)

آنانکه بفارسی سخن میرانند  
مافیلوی از ساکن جزوای بود ،

مضامین دیگر در رباعی ، بقدری فراوان است که نیازی بذکر مثال نیست .

بی نظییری داشته‌اند، در رباعی، نمونه مهم و بارزی بدست نداده‌اند. اما همین کالبد خرد، یا قفس کوچک، در دست شعرای بزرگ رباعی سرا مانند خیام و مولانا، و گویندگان سترک دویستی سرا، مانند بابا طاهر، بکالبد زنده دلارا و قفس زرین پرنده نغمه پرداز روان شاعر، تبدیل میشود، و معانی و مضامین و احساسات و اندیشه‌های بسیار بزرگ در آن آشیانه می‌نهد... و پیداست که وقتی ظرف کوچکتر از مظروف باشد، گنجانیدن این در آن تا چه اندازه استادی لازم دارد.

در غزل، قصیده، قطعه و اشکال دیگر شعر، ممکن است احساسات و اندیشه‌های گوناگون و گاهی ناهماهنگ، (مثل اکثر غزاهای) گنجانده شود. حتی ممکن است، این نوع اشعار را از نظر اختلاف مدلول، بقطعات کوچک تری تقسیم کرد (چنانکه در قصیده به تشبیب یا نسیم، مدح، شریطه و غیره تقسیم شده است). اما این حال، در رباعی یا ترانه، هرگز ممکن نیست.

زیرا، مدلول و مضمون رباعی، باید یگانگی کامل داشته باشد، و تنها يك واحد، احساس یا اندیشه را هویدا سازد. این واحد، در یکی از مصراعها و اغلب در مصراع چهارم، گنجانده میشود. مصراعهای دیگر بمنزله مقدمه برای جلب توجه و حضور ذهن خواننده یا شنونده، و مانند «دکور» برای بهتر نمایاندن همان «تزه» اصلی است.

شماره موضوعاتی که در رباعیات بعد از اسلام ایرانی، بنظر میرسد، چنانکه گفتیم، بی‌نهایت است. تا جائیکه تصنیف و طبقه بندی آنها دشوار مینماید.

با وجود این، موضوعات رباعیات واقعی خوب را میتوان طبقه بندی کرد: آصف حالت چلبی، مؤلف «رباعیات برگزیده» ۲۵۲ رباعی از رباعی سرایان ایرانی انتخاب، ترجمه، و آنها را بدین ترتیب، طبقه بندی



کرده است :

- ۱ - رباعیات عرفانی (Mistique) ۲ - رباعیات عشقی ۳ - رباعیات طبیعی (در باره طبیعت) ۴ - رباعیات دایر بموسیقی و شراب ۵ - رباعیات مربوط به بدبینی (Pessimisme) ۶ - رباعیات متفرقه .

بعضی از این طبقات را هم ، از نظر مذاهب فلسفی و مظاهر طبیعی ، باصناف کوچکتری تقسیم کرده و در هر طبقه و صنف ، ترجمه ترکی رباعیات مربوط را گنجانده است . ولی باید دانست که این طبقه بندی ، بنا باقرار خود وی ، شخصی و ناقص است . یعنی ممکن است ، طبقه بندی بزرگتری قائل شد و اقسام دیگر رباعی ، از حیث موضوعات حماسی ، اخلاقی ، فلسفی ، فنی ، تاریخی و غیره را در طبقات جداگانه قرار داد . بعلاوه ، بعضی رباعیات را میتوان در بیش از یک طبقه گنجانند . مثلاً رباعیات مربوط به شراب خیم ، و مربوط بعشق مولانا را میتوان در طبقات عرفانی و انتقادی و اجتماعی نیز بمیان آورد . زیرا ، میدانیم که واژه های یارومی و اصطلاحات دیگر مربوط بآندو ، در زبان شعرای عرفانی و انتقادی ایران ، معانی و مقاصد بالاتر از سطح معمولی عامیانه دارد . این موضوعات ، در دست چنین شعرائی ، وسیله ترویج باده خواری و کامجویی حیوانی نیست . بلکه سلاح حمله باوضاع فاسد اجتماعی و اخلاقی و خرافات دینی است که سرمایه دکان عده ای نادان یا شیاد بوده است . مثلاً وقتی که خیم میگوید :

ای مفتی شهر از تو پر کار تریم      با اینهمه مستی ، ز تو هشیار تریم  
توخون کسان خوری و ماخون رزان      انصاف بده ، کدام خونخوار تریم ؟  
قطعاً بیدار تر و هشیار تر از همه و همیشه است ، و مقصودش ترویج بازار میفروشان نیست . بلکه همه این مقدمات ، چون شهد آمیخته بداروی تلخ ، برای حاضر کردن ذهن خوانندگان ، بشنیدن ، توخون کسان خوری و ماخون رزان ، و برتر نشان دادن گناه خونخواری و مردم آزاری ، از میخواری و خود آزاریست .

با وجود این ، چون همه گونه اندیشه و احساس میتواند موضوع رباعی قرار گیرد ، میتوان گفت که طبقه رباعیات عشقی بمعنای طبیعی هم ، وجود دارد . مانند :

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت ، از بستر عافیت برون خواهم خفت ؛  
 باور نکنی ، خیال خود را بفرست . تادرنگرد که بیتو چون خواهم خفت ؛  
 که با وجود لطافت مضمونش ، شاید نتوان معنی عرفانی از آن بیرون کشید . همچنین  
 است بعضی رباعیات مربوط بشراب و ساز و غیره .

در رباعیات طبیعی هم ، اغلب منظور گوینده ، وصف طبیعت (چون در  
 مقدمه قصیده) نیست . بلکه ، این نقش و نگار طبیعی ، زمینه مساعدی است  
 برای نمایش يك نکته عالی عرفانی یا فلسفی یا اجتماعی و اخلاقی ، که واحد  
 اندیشه اصلی رباعی را تشکیل میدهد . نادراً ممکن است نظر گوینده ، تنها  
 بوصف باشد .

در هر حال ، برای تشخیص جنبه های گوناگون مضمون هر رباعی ، باید  
 گوینده آنرا نیز خوب شناخت ، و دانست که آیا چون مولانا و شیخ ابوسعید ،  
 شخصیت کامل عرفانی دارد ، یا مثل عمر خیام و ابن سینا و خواجه نصیر ، شخصیت  
 حکمی و فلسفی ، یا مانند حافظ جنبه های عرفانی و طبیعی در اشعار او توأم  
 است ، یا مثل اکثر شعرای سبک خراسانی ، تنها شخصیت طبیعت پرستی در  
 وی غالب میباشد .

باری ، چون سخن درباره موضوع رباعی بدرزا کشید ، از شناساندن  
 شخصیت رباعی گویان مشهور ، و نمودن نمونه های هر يك از طبقات رباعی ،  
 صرف نظر میشود . جویندگان میتوانند بکتابهای تذکره و دیوانهای شعر  
 مراجعه کنند .

در پایان این مطلب ، این نکته را نیز باید یادآوری کرد که اروپائیان در  
 بحث از موضوع رباعیات خیام ، و دیگران ، بسیاری از مکاتب فلسفی ، مانند

اپیکوریسیم، همدونیسیم، فیپیلیسیم، فاتاایزم، پسی میسم و غیره را دخالت داده، و بدین وسیله، تأثیر و رابطه آنها را با موضوعات رباعی، نشان داده اند ولی اغلب این مطالب را میتوان در همان طبقه رباعیات عرفانی و فلسفی جای داد و نیازی به تصنیف دورودراز نیست.



از آنچه گفتیم، (و مجملی از داستان مفصلی بود) دانسته شد که رباعی یکی از اشکال و انواع دیرین شعر ایرانیست. ولیکن چون ادبیات ایرانی، تازی، و ترک و هندو، از روزگار قدیم، حتی پیش از دوره مسلمانان بواسطه همسایگی و روابط سیاسی، تا اندازه ای بهم آمیخته، رباعی هم مانند اشکال و انواع دیگر شعر ایرانی، بلکه بیشتر از همه آنها در شعر آن ملتهای همسایه نفوذ کرده، اما هرگز مقام مهم بومی خود را، در آن کشورها بدست نیاورده است. مثلاً در کشور ترکیه، با اینکه چهارمصرع، با آهنگهای محلی، در اشعار بومی آن ملت پیشینه دیرینی دارد، ولی رباعی با خصوصیات ایرانی خود خیلی دیرتر در ادبیات دوره عثمانی، ظهور کرد و نظر بعلمی که بعد اشاره خواهیم کرد، پایدارتر از اشکال دیگر شعر شد.

قاضی برهان الدین<sup>۱</sup> حالتی، غالب دده، از رباعیگویان خوب ادبیات دیوانی<sup>۲</sup> عثمانی، شمرده میشوند. در دوره معاصر نیز، با اینکه شعر ترکی بکلی از شعر دیوانی قدیم دور شده، یحیی کمال بیاتلسی، احسان حمامی زاده، جمال بشیل، اورخان ولی و فؤاد بایرام اوغلو (سفیر کبیر اسبق ترکیه در تهران)، هم بترکی رباعی سرودند و هم از رباعیات ایرانی ترجمه منظوم کرده اند. و بعضی مانند یحیی کمال و فؤاد بایرام اوغلو، درین شیوه بیشتر

۱- رباعیات او، نومی دوبیتی های آهنگین، بومی است که (تویوغ) یا (دویوغ) بمعنی (احساس) نامیده میشود.

۲- در تاریخ ادبیات ترکیه اشعار (کلاسیک) بطرز اشعار ایرانی را «دیوانی» مینامند.

کامیابی داشته‌اند. کسان دیگری رباعیات خیام را بنثر ترجمه کرده‌اند، که از بهترین آنها ترجمه حسین دانش و عبدالله جودت است (اگر چه بسیاری از رباعیات دیگران نیز در این ترجمه‌ها وارد گردیده) آصف، حالت چلبی قریب ۳۰۰ رباعی مولانا را بنثر ترکی و فرانسه، و نزدیک بصدر باعی جامی را (در کتاب ملا جامی خود) و ۲۵۲ رباعی مختلف از همه رباعی سرایان ایران را (در کتاب رباعیات برگزیده) بترکی ترجمه و منتشر کرده‌است. رباعیات حافظ هم در ضمن ترجمه دیوان او بوسیله عبدالباقی گل پینارلی، ترجمه شده و از طرف وزارت فرهنگ ترکیه انتشار یافته است. فؤاد بایرام اوغلو ۱۵۴ رباعی حسین قدس نخعی<sup>۱</sup> را از انگلیسی بنظم ترکی ترجمه کرده و بخوبی از عهده برآمده است. (این ترجمه هنوز طبع نشده است)



پس از ترجمه شاعر مشهور انگلیسی ادوارد فیتز جرال (Edward Fitz Gerald) از رباعیات خیام و انتشار آن در لندن، در سال ۱۸۵۹ اشعار فیتز جرال (با اینکه مطابقت آنها با اصل رباعیات خیلی کم است) چون بسیار فصیح و بلیغ و جذاب بود، چندان مقبول طبع انگلیسی زبانان افتاد که مکرر در اروپا و آمریکا، چاپ و موجب شهرت نام خیام و رباعی در سراسر جهان شد. بسیاری از شعرا و ادبای کشورهای اروپائی بترجمه و تقلید رباعیات خیام، و شرح و تفسیر آنها پرداختند. در اثر این شهرت، رباعیات خیام تقریباً به همه زبانهای زنده عالم، از لاتینی و فرانسوی و ایتالیائی و اسپانیائی و آلمانی و دانمارکی و تازی و ترکی و هندی و غیره ترجمه و در همه کشورهای منتشر گردید و در نتیجه شرح و تفسیر و تقلید آنها بگونه ادبیات نوین، بنام (ادبیات خیامی) بوجود آمد.

تفصیل این داستان، شرح فلسفه خیام، عنوان ترجمه‌ها و اسامی و شرح حال مترجمین و محققین خیام را میتوان در دو جلد کتاب (رباعیات خیام)

۱- رباعیات انگلیسی جناب آقای قدس نخعی مفیر کبیر فعلی ایران در واتیکان، چندین بار چاپ و بچندین زبان دیگر ترجمه و منتشر شده است.

تألیف مستر ناتان هسکل دول (Nathan, Haskell, Dole) چاپ لندن ۱۸۹۸ مطالعه کرد. در اثر شهرت خيام در انگلستان، در ۱۸۹۲ انجمنی، بنام (کلوپ عمر خيام) در لندن تاسيس يافت و مؤسسين آن در ۱۸۹۳ دو بوته گل سرخ، که تخم آنرا از آرامگاه خيام در نيشابور آورده بودند، بر سر آرامگاه فیتز جرالدها نشانند و لوحه ای نیز با تشریفاتى بالای آن نصب کردند. این انجمن در سالهای بعد بسیار وسیع تر و مهمتر شد و یکی از موجبات شهرت خيام و فیتز جرالدها و رواج عقاید و افکار خيام در تمام دنیا گردید. در نتیجه، خيام و رباعی نه تنها در مغرب زمین نام بلندی یافتند، بلکه در خود مشرق زمین و ایران هم که روبرو اموشی میرفتند، جان تازه گرفتند، و زنده تر شدند.

در ایران، با اینکه از زمان سعدی و حافظ تا کنون، غزل اعتبار مهم ادبی خود را حفظ کرده است، و بسیاری از شعرای معاصر نیز غزلسرائی میکنند، رباعی نیز، دوشادوش آن میرفت؛ ولی از سی و چهار سال پیش، موج شهرت خيام و رباعی که از باختر برخاسته بود، باینجا رسید و از آن بعد، چاپهای متعدد و بسیاری از رباعیات خيام، گاهی مصور بزمینیا تورهای زیبای ایرانی، انتشار یافت و تحقیق در باره جنبه های ادبی، فلسفی و علمی خيام، روبرو اوانی نهاد؛ تا آنجا که برخی از سیاستمداران نیز، مانند مرحوم فروغی (محمد علی) باین کار پرداختند: (شادروان فروغی، با همکاری شادروان دکتر غنی کتابی بعنوان «رباعیات خيام، با مقدمه ای مفید و مبسوط تألیف کرده که در ۱۳۲۱ منتشر شده است).

در ترکیه، با اینکه صور دیگر شعرای ایرانی، مانند غزل و قصیده، مدتهاست که رونق پیشین خود را از دست داده و تقریباً متروک شده است، هنوز رباعی سرایانی هستند که بعضی از آنها سیاستمدارانند. مانند فؤاد بایرام اوغلو و شادروان یحیی کمال که چندی پیش چشم از جهان بر بست.



علت بقای رباعی در شعر ایرانی، سرایت آن بخارج، ودوام وشهرت آن در جهان کنونی، بنظر من چندچیز است:

- ۱- اصالت شکل ووزن، وخوشایندی وروانی آن.
- ۲- تمایل درونی مردم ایران بحفظ هراثرباستانی خوب وزیبا.
- ۳- روابط سیاسی ممتد ایران، باهمسایگان خود.
- ۴- استادی فیتز جرالده، درساختن رباعیاتی بسیار شیوا با الهام ازخیام.
- ۵- سازش فلسفه انتقادی و صمیمیت خیام با مذاق خواص و مطابقت ظاهر مادی وکامجویانه رباعیات او با ذوق مادی عوام اروپائی وامریکائی.
- ۶- کوتاه و موجز بودن شکل ومضمون رباعی، وسازگاری آن با ارزش وقت در عصر ما.

۷- وجود نظایر شکل رباعی، یعنی چهار مصرعی کوتاه در ادبیات دیگران (مانند چهار مصرعها یا کاترن های شعر اروپائی) و چهار مصرعهای بومی ترکی وغیره.

۸- آمادگی رباعی، برای پذیرفتن هر گونه احساس و اندیشه تند و زود گذر و برق آسای زندگی شتابزده کنونی مردم در همه جهان مخصوصاً در اروپا و امریکا: طبیب، حکیم، سیاستمدار، دانشمند، دانشجو، یا کارگری که در دنیای پر آشوب کنونی، فراغت وطمانینه سابق بشر را ندارد، حوصله خواندن اشعار مفصل را هم نمیتواند داشته باشد. اغلب حکماء و عرفای قدیم هم، که مثل خیام گرفتاریها ومشاغل علمی و فلسفی و مسلکی داشته اند، و تنها گاهگاهی شعر میسروده اند، برای تثبیت افکار و احساسات آنی وزود گذر خود، این شکل را برگزیده اند.

۹- قابلیت تحول شکل رباعی باشکال دیگر شعر، نیز میتواند ضامن دوام آن در آینده باشد: درست است که باید هر رباعی دارای یک واحد فکری موجز با خصوصیات صوری خود، باشد، لیکن بنظر من، میتوان باحفظ این خصوصیات

هر رباعی، رباعیات پیوسته و بی درپی، نیز ساخت که مضامین آنها بهم مربوط بوده، محتویات غزل و قصیده و قطعه و دیگر اشکال مفصل شعری را در بر گیرد. (مانند کاترن های متوالی اروپائی) و این نوع و شکل تازه، هم دارای مزایای رباعی، و هم برای اندیشه های گوناگون و وصف مناظر و داستان سرائی، مساعد خواهد بود. جا دارد، گویندگان نوپرداز جوان نیز، بجای فرار از دشواریهای اوزان و قوافی زیاد، همین شیوه را در پیش گیرند، و بجای اشعار بیوزن و بیغافیه، (رباعیات پیوسته) را بپذیرند که هم نوست و هم، چاشنی کهن دارد.

پایان

# فرمان نویسی در دوره صفوی

از

محمد حسن سمسار

در دو شماره گذشته، پیرامون چگونگی فرمان نویسی در دوره صفویه و تشریفات آن، تا آنجا که اسناد و مدارک موجود اجازه میداد، به بحث پرداختیم. اگرچه در آغاز در نظر بود که این مقاله، بهمان دو بخش پایان پذیرد. اما به سبب اهمیت بسیاری که اسناد و مکاتبات تاریخی بطور کلی، و فرمانهای شاهی بویژه، در کار تاریخ نویسی و بررسی های تاریخی دارد، و با توجه به بسیاری این اسناد و کمی کوششی که در راه مطالعه آنها شده است، بخش کوتاه دیگری، به سقائه فرمان نویسی دوره صفویه میفزاییم. در این مقاله دو فرمان تازه



یکی از شاه عباس بزرگ و دیگری از شاه تهماسب دوم که تابحال به چاپ نرسیده، از نظر خوانندگان علاقمند به فرمانها و اسناد تاریخی میگردد.<sup>۱</sup> بعلاوه به مرفی چند مهر تازه از پادشاهان صفوی میپردازیم و گفتگوی کوتاهی درباره چگونگی نثر و خط فرمانها نیز خواهیم داشت.

خطوط متداول در نوشتن فرمانها غالباً اقلام نستعلیق، شکسته، شکسته نستعلیق و گاهی تعلیق بوده است. فرمانها، با خط نسبتاً خوش نوشته میشد. گاهی در میان آنها به فرمانهای بدخط نیز برمیخوریم.

طرز تحریر منشیانه و پیوستن حروف و کلمات بیکدیگر و شکستن آنها از امور متداول در فرمان نویسی دوره صفویه است.

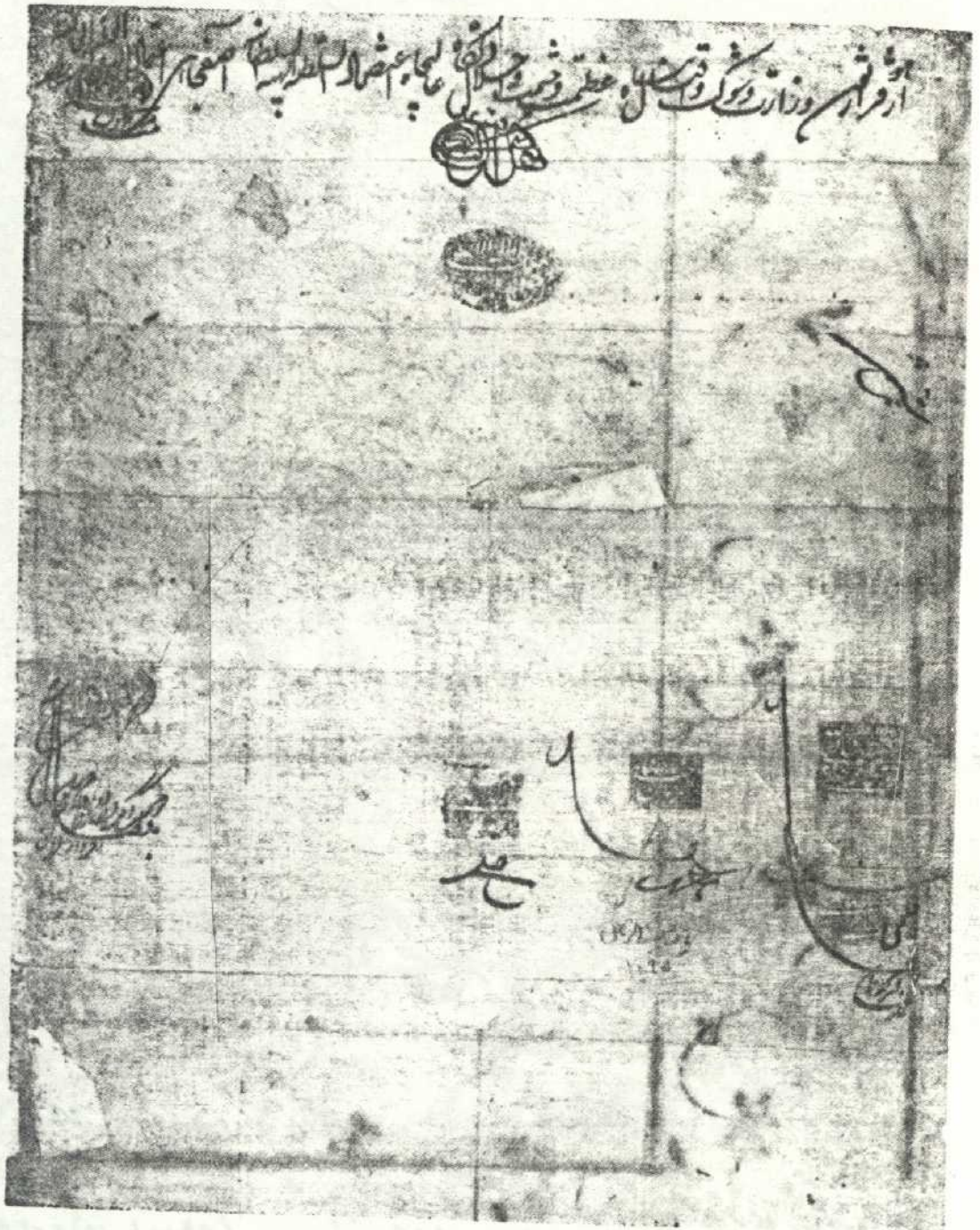
فرمانها با جملاتی چون (الحکم لله)، (الملک لله)، (هو)، (هوانه) و جز آن آغاز میگردد.

در ارقام که مجلس نویس آنها می نوشت این کلمات به سیاهی (مرکب)، و در احکام و پروانچه ها که توسط منشی الممالک تحریر میگردد با آب طلا نوشته میشد.

این قاعده در نوشتن نام پیامبر (ص) و ائمه (ع) نیز رعایت میگردد. کلمات شاهی، شاهانه و ترکیبات کلمه شاه را سرخی می نوشتند. (بجز در ارقام که به سیاهی نوشته میشد).

نام خداوند در متن فرمان نوشته نمیشد. در موارد لازم نام خداوند را بالای فرمان می نوشتند. نمونه این وضع را در فرمان شاه سلطان حسین مبنی بر اعطای کلانتری رشت (عکس شماره ۱ - بخش اول این مقاله) مشاهده میکنیم. در جمله «نوعی بخدمت مزبور قیام نماید که حسن سلوک او عند (الخالق) والخلاق مرضی و مستحسن بوده.....» کلمه الخالق در متن نیامده بلکه در بالای فرمان نوشته شده است.

۱ - این دو فرمان جزء مجموعه خطوط خوش باقیمانده ال مرحوم دکتر مهدی بیانی است که اخیراً بوسیله وزارت فرهنگ و هنر، برای ایجاد موزه خط خریداری گردیده است. از آنجا که یاد نیک خدمتگزاران به فرهنگ و تمدن ایران عزیز وظیفه مریایانی است بدینوسیله ال او یاد میگردد. روانش شاد باد.



شماره ۱۶ : پشت فرمان ش ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

باعتق

الملك المظفر

درويش صالح و صالح

دار و روضه

و در روز دوازدهم ماه رمضان سنه ۹۱۵ ق



ش ۱۸ - طرحی از نقش مهر شاه تهماسب اول

درفرمان شاه عباس که در این شماره به چاپ رسیده (عکس شماره ۲۰) این وضع بخوبی مشاهده می‌گردد. کلمات نبوی و مصطفوی با آب طلا و کلمه شاهانه بسرخی نوشته شده است. در اینجا بایستی به بحث مختصری نیز پیرامون انشاء و جمله بندی فرمانهای صفوی بپردازیم.

ادبیات بویژه نثر نویسی در دوره صفویه گرفتار انحطاط و تنزل شدید گردید. اگرچه این سقوط و زوال در حدود يك قرن پیش از روی کار آمدن سلسله صفوی آغاز گردیده بود، اما در این دوره شدت بیشتری یافت. نثر دوره صفوی نثری متکلف، پیچیده، پراز واژه های ناموزون مفعولی و ترکیبی و عربی است.

آنچه مرحوم ملك الشمرای بهار پیرامون نثر دوره صفویه می‌نویسد گویاترین وصف در این مورد است.

« فارسی نویسی در این عصر دارای آب و تاب و آهنگ و اعتلای خیال و برجستگی الفاظ و ترکیبات قدیم نیست.

..... نثر صفویه مثل اینست که بچه گانه باشد، و الفاظ از حلیت و کسوتی که داشته اند عریان شده اند، افعال بواسطه حذف باء و تاکید در صیغه های ماضی و استعمال نشدن پیشوندهائی از قبیل بر، اندر، در ... یکدست شده است. همچنین آمدن لغات مفعولی بدقواره در هر سطر، و کثرت مترادفات و از یاد رفتن طرز جمله بندیهای موجز بشیوه قدیم، و ترك شدن بعضی کنایات و امثال و بسی نکات که درک همه مشکل است. نثر این دوره را از مغز و مزه انداخته است.

و بلند آهنگی و همینه نثر و نظم، به فروتنی معنوی و ضعف تألیف و سستی الفاظ بدل گردیده و از فخامت حقیقی که مختص زبان دری است افتاده،<sup>۲</sup>

بطور کلی نثر فارسی در این دوره بسیار مشوش و پریشان است. شاید چنین پریشانی را در کمتر دوره ای بتوان مشاهده کرد. کار تکلف و تعارف به میزانی در نثر صفویه میرسد که اصل موضوع در نوشته ها کم میشود. و

در آنجا که سخن از کارهای پادشاه یا سایر بزرگان باشد بعنوان احترام سخن را متکلفانه ایراد میکنند.

این وضع کلی نثر نویسی در دوره صفویه است. نثر فرمانها نیز از این امر کلی جدا نبود.

هر جا که بهانه بدست نویسند میآمد عبارات متکلفانه و پیچیده و مسجع می آوردند، - - و همچنین در مناشیر و نامه های درباری تشبیه ها طوری دراز و انبوه گردید که سراپای نامه و منشور را فرو گرفت. ۲

در فرمانها عبارت پردازی و بکار بردن مدح و تعارف و تکلف بحدی است که اصل مطلب و دستور و فرمان تحت الشعاع قرار میگیرد.

ستی جمله ها و عبارات گاهی بدرجه بی سروتهی میرسد، و خواننده باید بقیاس و گمان مفهوم جمله را درک کند.

فرو افتادن سطح فرهنگ تا این درجه شکفتنی است. آنها در زمانی که هنر و صنعت بدرجه قابل ستایش ترقی کرده است. آنچنان که گاهی خوشی خط، زیبایی تذهیب، کنده گری شکفت آمیز مهر، طلا اندازی و جدول کشی و حاشیه سازی، فرمان را بیک مجموعه هنری تبدیل کرده و بیننده رادقیقه های بی دربی شیفته زیباییهای خود میکند.

این بود بحث کوتاهی پیرامون نثر فرمانهای صفوی.

در اینجا به معرفی دو مهر تازه از مهرهای پادشاهان صفوی میپردازیم

۱- شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ - ق)

مهر چهار گوش ساده بزرگ: الله، محمد، علی - بنده شاه ولایت طهماسب ۹۶۳

چون نامه جرم ما بهم پیچیدند

بیش از همه کس گناه ما بود ولی

ما را به محبت علی بخشیدند

(ش ۱۹)

۲ - شاه تهماسب دوم:

مهر چهار گوش کوچک کلاهکدار: بسم الله بنده شاه ولایت طهماسب ۱۱۴۰

(ش ۲۰)



ش ۱۹ - مهرش . طهماسب اول از مجموعه آقاي محب

واينك متن دو فرمان تازه :

۱- فرمان شاه عباس بزرگ . مبنی بر اعطای منصب قاضی القضاتی کیلان

بیه پیش به قاضی محمد (ش ۲۰)

این فرمان حدس مارا در باره آنکه طفرای و حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت ، بر فرامینی که جنبه قضائی داشت نوشته میشد تأیید میکند (نگاه کنید بخش اول این مقاله - شماره ۶ سال دوم ص ۱۵۰)

حسبی الله

بنده شاه ولایت عباس ۹۹۹

جانب هر که باعلی نه نکوست هر که گویاش من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بردراو گر فرشته است خاک بر سراو

فرمان همایون شرف نفاذ یافت ۴

آنکه چون بموجب حکم جهانمطاع آفتاب ارتفاع وامثلة دیوان الصدارة العلیة العالیة اقصی القضاتی کیلان بیه پیش ۵ عموماً وقضا و تصدی شرعیات لاهیجان و دیلمان و خرکام و باشجا و آشنیان کماجال ۶ و حسن کیاده و پیش

۴- سر فرمان بسرخی نوشته شده است .

۵- کیلان در زمان صفویه بدوناچه بیه پیش و بیه پس تقسیم میشده است . کیلان بیه پیش شامل قسمت شرقی سفید رود و مرکز آن لاهیجان بود . کیلان بیه پس به بخش غربی سفید رود گفته میشد و مرکز آن رشت بود .

۶- خرکام ، باشجا ، و کماجال سه ده ادهات اطراف لاهیجان است ، که نام آنها مختمر تغییری یافته است .







شامل حال شریعت پناه مشارالیه فرموده مجدداً مناصب و مهمات مذکور را بلا مشارکت غیر بدستور شفقت و عنایت فرمودیم که من حسب الانفراد والاستقلال بامور مذکوره و لوازم آن قیام و اقدام نموده مساعی جمیله بظهور رساند سادات عظام و ارباب و اهالی و اصحاب و رعایا و سکنه لاهیجان و دیلمان و محال مذکوره و توابع امور مزبور را بدستوری که قبل از این بشریعت پناه مشارالیه مفوض و مرجوع بود بهماند ستور بمومی الیه متعلق شناخته او امر و نواحی مشروعه او را مطیع و منقاد باشند و لوازم امور مذکوره را بدو متعلق دانسته احدی را بدو شریک و سهم ندانند و چون در حکم اشرف و امثله مذکور مرقوم گشته که متقاضیان و قضاة جزو خود را بعزل او معزول و بنصب او منصوب دانسته.

اگر حکم و مثالی در این بابت گذرانیده باشند بدان مستند نکردند و چون تنقیح مرافعات شرعیه باو متعلق است احدی دخل نموده و مخصوص او دانند. متقاضیان و قضاة جزو خود را بعزل او معزول و بنصب او منصوب شناخته موافق حکم و امثله مذکور عمل نمایند وزیر و حاکم و کلانتر و عمال محال مذکور دست تصدی و شرعی شریعت و افادت پناه مشارالیه را در امور مذکور قوی دانسته اعزاز و احترام و تقویت و تمشیت او بجای آورده احدی را مدخل در امور مذکور ندهند و امداد و اعانت شرعی لازم دانسته و از جوانب برینجمله روند و هر ساله حکم مجدد طلب ندارند و چون پرو آنچه به بهر اشرف رسد اعتماد نمایند. تحریراً فی - ذی حجة الحرام سنه - ۱۰۳۴

۲- فرمان شاه تهماسب دوم (ش ۲۱)

بسم الله

بنده شاه ولایت تهماسب ۱۱۴۰

حکم جهانمطاع شد

آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه نظاما الایالة و شوکة و الحکمة و جلالة و الاقبال محمد قلیخان سعدلو بالطاف بیقیاس خسروانه سرافراز گشته ، بدانند که درینوقت رفعت و معالی و عزت و عوالی



نمازی مسجد جامع لاهیجان و ..... شرعی ..... و بعضی ..... واقع در آنجا بشریعت و فضیلت پناه افادت و افاضت دستگاہ افضی القضاتی شمساً للرفعة والافادة قاضی محمد متعلق و مرجوع است و در این ولایت مشارالیه بدر گاه جهان پناه آمده التماس حکم تأکید در این بابت نموده بنابر توجه خاطر عاطر شرع آرا و تعلق خاطر ضمیر (منور) خورشید ضیاء باعلائی اعلام شریعت غرابنوی<sup>۷</sup> و ارتفاع ملت زهرا مصطفوی<sup>۸</sup> شفقت و مرحمت شاهانه<sup>۹</sup> دستگاہ نظاما للرفعة والممالی محمد علی بیگ برادر آنعالیجاه بدر گاه جهان پناه آمده حقیقت اخلاص و صوفیگری او چنانچه باید بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر جلوه ظهور و بروز نموده بعالیجاه عمدة الامراء العظام و کیل الدولة والعلیة والعالیه قورچی باشی مقرر فرمودیم که بآن ایالت و شوکت پناه قلمی نماید که از چه قرار بعمل آورد و میباید که بنحوی که عمدة الامراء العظام مزبور قلمی نموده آن ایالت و شوکت پناه از آن قرار معمول داشته بتوجهات خسروانه مستظهر و ..... و امیدوار بوده باشد.

تحریراً فی - جمادی الثانی سنه ۱۱۴۲

در پایان ضمن پوزش از اینکه عکسهای بخش دوم مقاله بدون شماره و رعایت ترتیب به چاپ رسیده است، شماره و ترتیب عکسها برای اصلاح بشرح زیر به اطلاع میرسد:

ش ۱۰ نقش مهرهای ساه سلیمان (از اطلس شاردن)

ش ۱۱ نقش مهرهای پادشاهان صفوی (از شماره ۱ تا ۱۳)

ش ۱۲ - نقش مهرهای پادشاهان صفوی (از شماره ۱۴ تا ۲۰)

ش ۱۳ - نقش مهرهای پادشاهان صفوی (از شماره ۲۱ تا ۲۵)

ش ۱۴ - نقش مهرهای پادشاهان صفوی

ش ۱۵ - فرمان شاه عباس بزرگ - موزه هنرهای تزئینی

شماره های ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ نیز که در متن آمده در این شماره بچاپ

رسیده است.

۷ و ۸ - کلمه نبوی و مصطفوی با آب طلا نوشته شده است.

۹ - کلمه شاهانه برسخی نوشته شده است.

اشتباهات چاپی زیر را در بخش دوم (فرمان نویسی در دوره صفویه شماره ۱  
سال سوم) اصلاح فرمائید.

صفحه	سطر	نا درست	درست
۶۲	۱۰	جمبه های	جمبه
۶۴	۱۳	ف ۱ مدارك تاريخى	ف ۱ مدارك تاريخى ش ۱۸
۷۴	۲۲	از كيسه مختوم	در كيسه مختوم
۷۵	۱۷	دفتر مرکزى وسازمان	دفتر مرکزى سازمان
۸۱	۱۶	-	سعى
۸۳	۱۹	ننماید	نمائيد
۸۳	۲۱	نمائی	نمائيد
عکس چهارم		نقش مهرها	فرمان شاه عباس بزرگ

مستط

# وبستگیهای تاریخی آن

با ایران

بستم

مخمس

کتاب و مقالات محققانه‌ای  
در باره خلیج فارس و بندرعباس  
که حاکی از مسائل تاریخی و  
سیاسی و اقتصادی از ادوار باستانی  
پیش از ظهور اسلام تا بحال میباشد  
با اندازه کافی طبع و نشر گردیده  
و آنچه که بیش از همه نظر را جلب  
میکنند دوران باشکوه و جلال  
این منطقه در عهد فرمانروائی شاه  
عباس کبیر است که با سیاست  
و شجاعت فوق العاده‌ای توانسته  
است به تسلط یکصدساله بر تغالیه‌ها  
خاتمه داده و دست اجانب و  
ستم گران را از بندر کمبرون و  
جزیرتین قشم و هرمز و محال عیسین  
و تازیان و شمیل و میناب و بیابان  
و بندر خمیر و دیگر نواحی آن  
کوتاه سازد. موقعیت تاریخی و

جغرافیائی يك يك این نقاط و خصوصاً صحنه های نبرد خونین سر بازان ایرانی با نیروی دریائی خارجیان اشغال گر بسیار قابل مطالعه و سودمند است و خوشبختانه در چند سال اخیر منابع مفیدی در مطبوعات ایران وجود دارد که میتواند مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد.<sup>۱</sup>

و اما راجع به بندر عباس یا بندر کمبرون:

شاه عباس پس از تسلط کامل بر سواحل جنوبی ایران مایل بود بندر کمبرون را مرکز بازرگانی خلیج فارس گرداند و بدین مناسبت به آبادانی شهر هرمز توجهی نکرد و آن شهر که پیش از آن از شهرهای زیبای مشرق زمین بشمار میرفت و در ثروت و جلال شهره آفاق بود یکباره روبه ویرانی گذاشت و دیگر لنگرگاه دریانوردان و سوداگرانی که از راه هندوستان با کشتیهای انگلیسی و هلندی به ایران میآمدند به بندر کمبرون تخصیص داده شد و دولت ایران با بنای قلعه تازه ای بیاس خدمات و فتوحات شاه عباس نام کمبرون را بنام بندر عباس نام گذاری نمود.

در تاریخچه حکام بندر عباس نام صید سعید خان امام مسقط نیز بچشم میخورد که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بموجب قراردادی که با مشورت حاجی عبدالمحمد کازرانی و اهتمام میرزا آقاخان نوری صدراعظم تنظیم گردیده حکومت بندر عباس باو تفویض شده است. ( ۱۲۷۲ قمری )

اصل این قرارداد که در شانزده ماده تنظیم شده و با مضای صید سعید بن سلطان و پسرش ثوینی و برادرزاده اش محمد بن سالم رسیده و همچنین اصل نامه ای بمهر صید سعید مبنی بر اظهار و قبول تبعیت او از دولت ایران، خوشبختانه موجود است و اگرچه متن آنها در تاریخهای دوره قاجاریه مانند ناسخ التواریخ و روضة الصفای ناصری نیز درج شده است<sup>۲</sup> ولی به سبب اهمیت خاصی که این دو

(۱) به دو جلد نشریه سمینار خلیج فارس و کتاب بندر عباس و خلیج فارس تألیف محمد علی سعید السلطنه و همچنین به کتاب مطالعاتی در باب بحرین و خلیج فارس بقلم دانشمند فقید عباس اقبال رجوع شود.

۲ - ناسخ التواریخ جلد قاجاریه چاپ سرهنگ جهانگیر قائم مقامی ج ۳ صفحات

۲۹۴ - ۲۹۸ و روضة الصفای ناصری چاپ سنگی صفحه های ۵۴۸ - ۵۴۹

سند در تاریخ بستگیهای امارت نشین مسقط با ایران دارد ما عکس آن‌ها را با توضیحاتی در اینجا از نظر خوانندگان مجله نفیس بررسی های تاریخی که مساعی و کوشش صادقانه گردانندگان آن در نشان دادن اسناد و مدارک موثق و معتبر برای روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ ایران بتمام و کمال امیدبخش محققان و نویسندگان است، می‌گذرانیم:

در سال ۱۲۲۵ قمری مقارن با اوائل سلطنت فتحعلیشاه قاجار فتنه و هابیه‌ها دامنگیر مسقط شد و امام مسقط برای رفع و دفع آن از دولت ایران استعانت طلبید و والی فارس بموجب فرمان فتحعلیشاه از عهده این مهم برآمد و فتنه و هابیه‌ها را از ناحیه مسقط کوتاه ساخت.

یکسال بعد از این واقعه مناقشه‌ای بین امام مسقط و سیف بن مالک و محمد بن سیف که از یک سلسله و طایفه بودند بوقوع پیوست و بالنتیجه بعضی از قراء و بلوک ناحیه عمان از توابع مسقط توسط سیف بن مالک محاصره و تصرف گردید. سید سلطان امام مسقط مجدداً متوسل به حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد. فرمانفرما نیروئی بسر کرده‌گی صادقخان قاجار دولو به آن سامان فرستاد و او مخالفین را مغلوب و قلاع متصرفی را مفتوح داشت.

امام مسقط از آن زمان از دربندگی و اخلاص درآمده و در مقابل مبلغ معینی خواستار حکومت بندرعباس گردید ولی عمرش کفاف نداد و فرزندش بنام سید سعید از نقشه پدر پیروی کرد و حکومت بندرعباس را توأم بالقب خانی بدست آورد.

در دوره سلطنت محمدشاه که مبالغ بیشتری از امام مطالبه شد، امام از پرداخت آن سرپیچی نمود ولی شیخ سیف خان نایب اودر بندرعباس که مردی کاردان و لایق بود در مقابل سپاه فارس بسر کردگی نصرت الدوله و سپاه کرمان به سر کردگی مؤید الدوله، سر تسلیم فرود آورد و مالیات و پیشکش را بالمضاعف کارسازی نمود و بهمین قاعده و رسم متعهد خدمات سنوات آتی نیز گردید.

چون درآمد بندرعباس روز بروز رو به فزونی بود، حاجی محمد رحیم



خان نامی که اهل شیراز و در بندر بمبئی به تجارت اشتغال داشت حکومت بندرعباس را با شرایط بهتری از دولت ایران مستدعی شد و دولت هم پیشنهاد او را پذیرفت.

اما امام مسقط که از این وضع ناراضی بود هنگامی که حاکم جدید به بندرعباس میرفت، با نیرنگ طالب ملاقات او شد و در این ملاقات بدست صید ثوینی دستگیر شد و او را در جزیره هرمز زندانی کردند. و شیخ سعید به استحکام قلعه و حفر خندق در بندرعباس پرداخت و جمعیتی از مسقط و جزیره قشم فراهم ساخته سر به عصیان برداشت.

دولت ایران بمحض اطلاع از این هنگامه، طهماسب میرزا مؤیدالدوله حاکم فارس را مأمور سر کوبی او نمود و شیخ سعید چون از نهضت لشکر فارس مستحضر شد قوای بیشتری تهیه نموده و به بارزه پرداخت ولی تاب مقاومت نیاورده با شکست مواجه و بسوی مسقط فراری گردید.

بندرعباس بعد از مدتی آرامش مجدد امور در حمله مسقطی ها قرار گرفت که با تدبیر و کاردانی مؤیدالدوله قوای شیخ سعید درهم شکست و باز آرامش کامل در بندرعباس برقرار گردید و باقرخان تنگستانی مأمور محافظت بندرعباس شد. صید سعید خان که مردی سالخورده بود دانست که در گسیختن رشته اطاعت دولت ایران جز خسارت و زیان، صرفه نخواهد برد؛ بناچار از در اطاعت درآمده چند رأس اسب عربی و چندین تفنگ و یکرشته مروارید گران بها به وسیله حاجی عبدالله نامی به تهران فرستاد و از آنسوی نیز حاجی محمدعلی را که مشیر و وزیر او بود روانه بندر بوشهر نمود تا حاجی عبدالله محمد کازرانی رئیس تجارت بوشهر را واسطه کار صید سعید نماید. حاجی عبدالمحمد مراتب را بتفصیل بدولت ایران گزارش کرد و سرانجام بر اثر اهتمام او متمنیات امام مسقط مورد قبول دولت ایران واقع گردید و قراردادی در ۱۶ ماده میان او و دولت ایران بسته شد.<sup>۳</sup>

۳ - برای آگاهی بیشتر درباره مسأله بندرعباس و نظریات امام مسقط و تحریکات انگلیسها و فرانسویان خوانندگان گرامی را به کتاب بحرین و مسائل خلیج فارس تألیف سرهنگ جهانگیر قائم مقامی چاپ تهران سال ۱۳۴۱ که مستند بر اسناد و مدارک موجود در بایکانیهای رسمی و دولتیست از ص ۱۳۵ تا ۱۵۳ حواله میدهیم.

این است متن قرارداد :  
 هو الله تعالی شانه

چون بر حسب امر و اجازت اولیای دولت قاهرة الباهره خلد الله تعالی دوام شو کته و امره حکومت بندر عباسی و جزیرتین قشم و هرموز و محال عیسین تازیان و شمیل و میناب و بیابان و بندر خمیر که همگی ملک مختص دولت ایران است از قرار شروط و قیود شانزده گانه مقرر مفصله بکار گذاران ( کذا ) جناب جلالت و نبالت پناه مجددت و نجدت و شوکت انتباه شهامت و ایسالت و بسالت همراه صید سعیدخان امام مسقط و عمان و اگذار و مفوض کردیم که از قرار همین شروط و قیود مقرر رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و متروک نکذارند .

اول آنکه حاکم بندر عباسی باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت اولیای دولت بسپارد که من از تبعه دولت ایرانم .

ثانیاً همه ساله مبالغ شانزده هزار تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از اوبدار الخلافه طهران یا دارالعلم شیراز از قرار تفصیل در چهار قسط کارسازی نموده از کار گذاران ( کذا ) دیوان اعلی سند خرج بگیرند .

مالیات ۱۲۵۰۰ تومان

پیشکش استمراری بندگان صدر اعظم ۲۰۰۰ تومان

پیشکش سرکار فرمانفرمای فارس ۱۰۰۰ تومان

تعارف مقرب الخاقان شجاع الملك ۵۰۰ تومان

ثالثاً خندقی که بنا گذارده در دور بندر عباسی حفر می نمودند پر نمایند و بعد از این هم ابداً خندق را حفر نکنند .

رابعاً مدت بیست سال اختیار حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد و امجاد او باشد بعد از انقضاء مدت بیست سال آنجاها را معمور و آباد بدولت و اگذار نمایند اگر در ثانی باز اولیای دولت خواستند حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او اگذار نمایند با اقتضای رأفت ، فرمان و دستور العمل خواهند

داد والا اختیار خواهند داشت که خود تصرف کرده حاکم دیگر بگمارند .  
 خامساً بیدق دولتی با چند نفر مستحفظ بیدق و یک نفر تذکره چی همیشه  
 در آنجا بوده رعایت شرائط احترام بیدق دولت را منظور دارند که در هر ماه  
 چایبار دولت بجهت آوردن روزنامه و سرکشی بیدق و عمله بیدق بآنجا بیاید  
 و در ایام اعیاد و روز مولود مسعود بندگان اقدس شهر یاری روحنا فداء توپ  
 شادی و مبارک باد بلند آوا سازند و همچنین هر شب و صبح شلیک توپ وارده نمایند .  
 سادساً حکام بندر عباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم  
 بندر عباس خواهند بود و در این چند سال خدمت بدولت کرده اند بهیچوجه  
 در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی با آنها بر نیایند و کمال رعایت و سرپرستی  
 از آنها بعمل بیاورند .

سابعاً حاکم بندر عباسی سوای از بندر عباس و جاهائی که در عهد خاقان  
 علیین آشیان فتحعلی شاه مبرور . در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده  
 از آن بجای دیگر دخل و تصرف نکند .

نامناً هر وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بر سبیل تفرج و  
 شکار خواسته باشند بآنجا بروند حاکم بندر عباس مثل سایر حکام شرائط  
 خدمتگذاری ( کذا ) و استقبال و لوازم احترام بعمل آورد .

تاسعاً اگر برای حکام فارس یا کرمان بجهت مهمی لازم شود که قشون  
 به صفحات کج و مکران و بلوچستان بفرستند مثل سایر حکام ولایات در لوازم  
 خدمت و رساندن سیورسات و بدرقه و اینطور چیزها اهمال نکرده و خودداری  
 نمایند .

عاشراً اگر فرمانفرمای فارس قصوری در خدمتگذاری ( کذا ) حاکم بندر  
 عباس مشاهده نماید بمحض اخبار بجناب امام مسقط بدون عذر و اهمال فوراً او را  
 عزل کرده حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس  
 باشد بجای او بگمارد .

حادی عشر هر گاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای

ممالک کرمان بآنجا بیایند و بآنحدود فرار کنند بمحض اظهار و اعلام ضابط آن محل بموطن اصلی معاودت دهد.

ثانی عشر این شروط و قرارداد باجناب امام مسقط صید سعیدخان حی و حاضر و اولاد و امجاد او است اگر متغلبی مالک عمان و مسقط بشود دولت ابد مدت را با او شروطی و قراری نیست.

ثالث عشر مادام که بندر عباس و جزیرتین مرقومین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجه را در آنجا راه ندهند و متمهد شوند حفظ و حراست آنجا را که در دست او است برآ و بحرأ بانضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و بقله و کشتی جنگی داشته باشد و لنگر گاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض به او است صراحتاً متمهد بشود که جمیع حدود و سنور امکانه مذکور را از مداخله و دست برد غر با و اجنبی اعم از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد وقتاً من الاوقات بهیچوجه نگذارد يك کشتی و بقله و جهاز و یک نفر محارب و دشمن با اسلحه یابی اسلحه خواه عرب یا غیر عرب یا از دول خارجه از حدود امکانه مذکور به خیال عداوت یا دشمنی یا به بهانه دیگر یا بخاک این دولت و بجاها نیکه در دست حاکم بندر عباس است بگذارد.

رابع عشر امام مسقط حق ندارد که بندر عباس و ولایات مزبور را اگر بشرائط مذکور هم باشد بدیگری اعم از دول خارجه و غیره واگذار نماید مگر باید بموجب قرارداد بدست خود آن باشد و یک نفر از کسان و منسوبان او در بندر عباس و آن ولایات از جانب او دخل و تصرف کند لا غیر و بشرائط مرقومه باید عمل نماید.

خامس عشر از قراریکه تجار و تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانیدند سابقاً شخص هندی مستاجر گمر کخانه مسقط، عاملی از جانب خود مقیم بندر عباس مینموده است و تنخواه مال التجاره تبعه دولت علیه ایران را که از عباسی حمل هندوستان و جای دیگر میشد عشور مسقط را در بندر عباسی دریافت میکرده و حال آنکه در هیچ دولت و ولایتی چنین رسمی نیست تنخواهی که

وارد ولایتی نشود مع ذلک عشور آن ولایت را از آن تنخواه اخذ و دریافت کنند چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است لهذا باید امام مسقط این فقره را موقوف دارد قارفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد واجناس مال التجاره که از طرف بروبحر وارد عباسی شود آنهم بنحوی که شیخ سیف در حال حیوة خود عشور می گرفت بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور نمایند

سادس عشر تنخواه تجار محمره در جزیره قشم باید به بندر عباسی آورده بتوسط عالیجاه خیر الحاج حاجی عبدالمحمد ملک التجار بندر بوشهر بوکلای تجار که ساکن عباسی هستند تحویل داده و قبض الواصل در یسافت و ارسال دار الخلافه الباهره نماید.<sup>۴</sup>

حررفی عشرين من شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۷۲ مطابق سال لوی ٹیل بموجب تفصیل هذه ست عشر القیسو و الشروط المقررات المسطورات فی هذا الورقه الذی امناء الدولة العلیة الايران قدروه صحیح و قبول و انشاء اله من بعد الیوم من طرفنا بالوقع اختلاف ابدأ حررفی ۲۰ شهر شعبان ۱۲۷۲

صحیح و قبول ذلك مما مکتوب الفقیر الحقیر سعید بن سلطان احمد

مهر امام مسقط

صحیح الفقیر لله محمد بن سالم بن سلطان

محل مهر

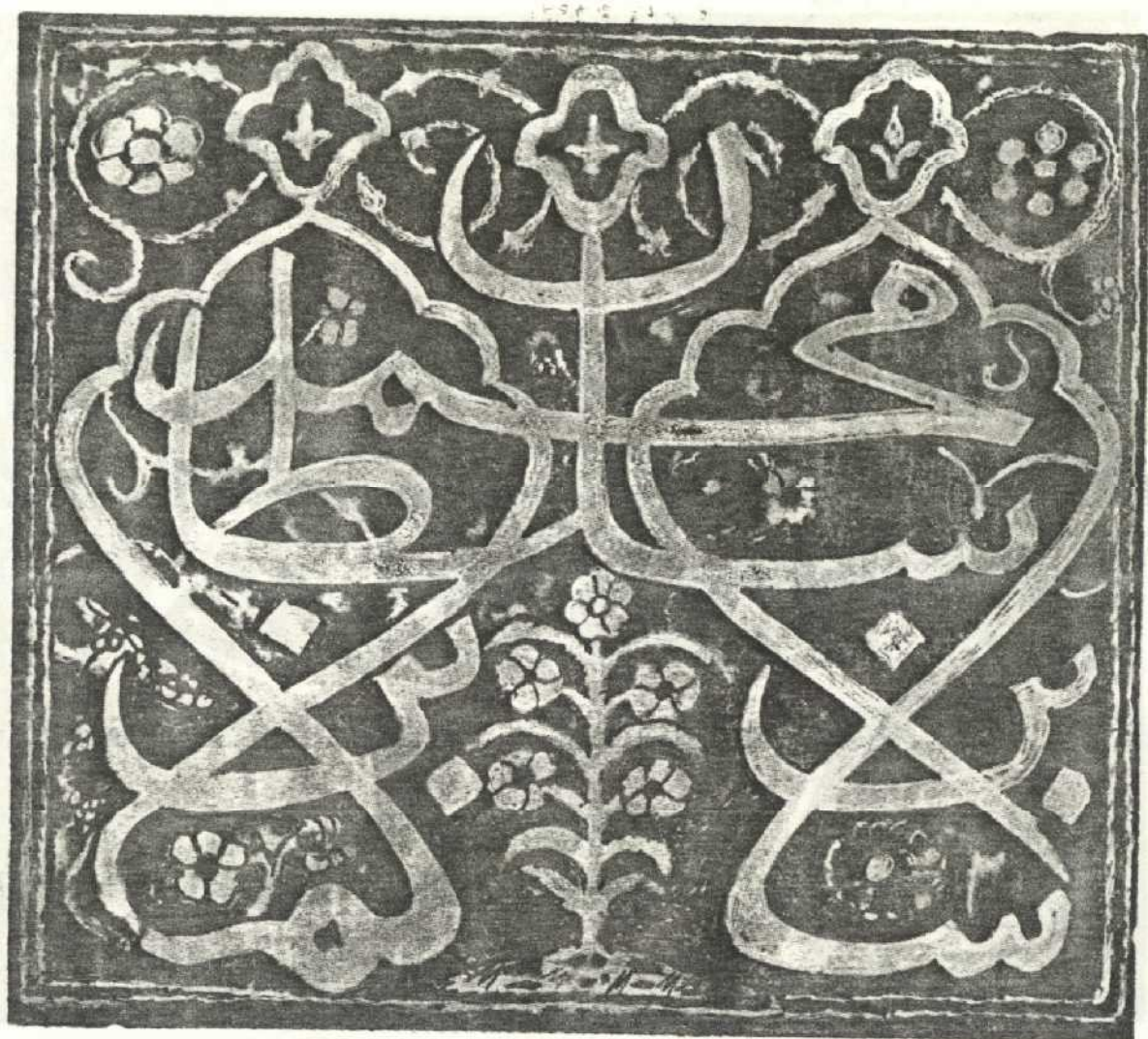
صحیح است نوین بن سعید بن سلطان

محل مهر

۴ - طرح نخستین این قرار داد شامل ۱۷ ماده بوده ولی بعداً ماده هفدهم که مبنی بر ضمانت دولت فرانسه از صید سعید میبود حذف گردید. درباره این موضوع رجوع کنید به کتاب بحرین و مسائل خلیج فارس تألیف سرهنگ دکتر قائم مقامی صفحه ۱۴۵



مهر سید بن سلطان احمد امام مسقط و عمان در سال ۱۲۲۲  
که هر ضلع آن پنج برابر بزرگتر شده است .



مهر محمد بن سالم بن سلطان که هر خلع آن پنج برابر از اصل بزرگتر شده است.

## صواد نوشته تبعیت حاکم بندر عباسی است

بنده در گاه آسمان جاه سلطان سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران  
 و بستگان دولت ایران صانها الله تعالی عن المحدثان میدانم. حکومت عباسی و  
 جزیر قین قشم و هرموز و شمیل و میناب و بیابان و عیسین و تازیان که واگذار  
 باین بنده در گاه آسمان جاه سلطانی شده است متمهد است که تنخواه قسط  
 دیوانی بندر عباس و سایر را موافق تشخیص در رقم مرحمت شیم قسط بقسط  
 بدون تعطیل کار سازی نمایم و اسناد خرج بجهت خود صادر کنم و در سرپرستی  
 رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را بعمل آورم و امری که منافی رأی اولیای دولت  
 قاهره باشد بر آن اقدام نوزم و اگر خدای نخواستہ سهواً ترک ادبی و خلاف  
 حکمی از بنده در گاه صادر شود حکمش با اولیای دولت است هر آنچه بفرمایند  
 مختارند. حروفی ۲۰ شهر شعبان ۱۲۷۲ مطابق لوی ٹیل خیریت تحویل  
 اقر و اعترف اقل العبد بانه من المطيعيت التابعيت لهذه الدوله العليه في الاوامر  
 والنواهي في خدمات الديوان الاعلى بالصدق والطاعته والاخلاص وايصال الديون  
 قسط بعد قسط بلا اهمال كتبه اقل العبد سعید بن احمد بن ناصر في يوم ۲۰ شهر شعبان

سنه ۱۲۷۲

محل مهر حاکم بندر عباسی



شماره  
کواد کوسه بخت عالم بدرجاستی

بند درگاه اسماں چ سلطان بعد بن محمد از محمد و جان در شکرین بخت کلمه صبا  
غیر کمان می نام حکومت علی و عزیزین قشتم و بر روز و نمید و غایب بیان در  
و تازان و اولاد از بن بند درگاه اسماں چ سلطان شکرین بخت و شجاع قطره اولاد  
بندر عیسی و سایر اوقاف تحقیق در رقم هر گشت شکرین بخت قطره اولاد  
و اسناد خرج بجهت خود صادر نم در در هر طرفه را با دارا حال به نام بعد از در دار  
و نمودن کلمه از بخت قهره بران اقام نورم دار صادر کلمه است سوار اولاد  
و حذف کلمه از بند درگاه صادر کلمه شکرین بخت هر آنکه بفریند محمد

# اوزان و مقیاس‌ها در ایران

## ایران

واحد مقیاسها در ایران تا وضع قانون‌های خرداد سال ۱۳۰۴ و اسفند ۱۳۰۷ خورشیدی<sup>۱</sup> که بموجب آنها مقیاس‌های جدید بر اساس مقیاس‌های اروپائی (سلسه متری) در سراسر کشور ایران رسمی نشد، وضع یکسان و یکنواختی نداشت. تا این زمان در هر استان و هر شهر و حتی در هر ده واحدی مخصوص بکار میبردند و این اختلاف وزن و مقادیر که بهنگام وصول عوارض و مالیاتهای دولتی سبب کشمکشهای میان مأموران دولت و مؤدیان مالیات می گردید برای بازرگانان هم که در دادوستد های خود از تبدیل این مقیاسها بیکدیگر ناگزیر می بودند مشکلاتی بسیار فراهم میساخت و در

از  
سرینک جهانگیر قائم مقامی

«دکتر در تاریخ»

۱ - در دهم خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی قانون اوزان و مقیاسهای جدید و در ۱۲۷ اسفند ۱۳۰۷ قانون تعیین واحد مقیاس بول قانونی بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

نتیجه موجب کندی امر تجارت میشد چنانکه می توان آنرا یکی از علل و موجبات عدم موفقیت های بازرگانی ایران در سالهای پیش از سال ۱۳۰۴ خورشیدی دانست. این اوزان و مقادیر نه تنها بر حسب مناطق مختلف با یکدیگر تفاوت داشتند، بلکه باقتضای زمان نیز تغییر می یافتند. چنانکه میدانیم مقیاسهای دوره ساسانیان با آنچه در دوران بعد از ساسانیان معمول بود تفاوت کلی داشت؛ مقادیر و اوزان متداول در نخستین سده های اسلامی<sup>۱</sup> دیری نیامدند و اوزان جدیدی هم که در زمان پادشاهی غازان خان، جایگزین آن گردید<sup>۲</sup> در ایران رواج کامل نیافت<sup>۳</sup> و در سده های بعد همان اوزان و مقادیر پیشین با تغییرات و اضافاتی معمول بود که مختصری از آنرا در سیاحتنامه شاردن میتوان یافت<sup>۴</sup>.

از مقیاسهای دوران افشاریه و زندیه آگاهی درستی نداریم ولی چون این دو دوره از همه جهات برزخی بین دوره صفویه و دوره قاجاریه هستند در این مورد هم میتوان چنین حکم کرد که واحد اوزان و مقادیر در این سالها نیز همان مقیاسهای دوره صفویه بوده که عیناً و با با تغییراتی به دوره قاجاریه انتقال یافته است بویژه که بسبب آشفتگی اوضاع و آشوبها که در مدت این هفتاد و چند سال فاصله از انقراض سلسله صفویه تا تشکیل سلسله قاجاریه (۱۱۳۵ - ۱۲۰۹ ه. ق) در سراسر ایران حکمفرما بود، فرصت و مجالی برای حکومت های وقت و مردم نمی بود تا به مسأله واحد مقیاسها بیندیشند. اما درباره اوزان و مقادیر آغاز دوره قاجاریه خوشبختانه آگاهی بیشتر و جامعتری در دست است و آن گزارش شاست مورخ بتاريخ ۱۷ اوت ۱۸۰۹ (۶ رجب ۱۲۲۴ قمری) از خاورشناس فرانسوی ژوانن Jouannin که خود از سال

۲ - برای آگاهی از بعضی از اوزان معمول در این سده ها به کتاب مالک و ذارع تألیف پروفیسور بانو لبتن ترجمه منوچهر امیری رجوع کنید؛ اس ۶۹۵ تا ۶۹۷  
 ۳ - ر. ک به تاریخ مبارک غازانی ص ۲۸۸ و همچنین به کتاب تادین منول تألیف عباس اقبال چاپ امیر کبیر اس ۲۹۴ تا ۲۹۶. بموجب یرلیخ (فرمان) اوزان مقرر شده بود اوزان متداول در تبریز در همه جای ایران معمول شود.

۴ - مالک و ذارع صفحه ۶۹۷

۵ - ر. ک به ج ۴ ص ۳۷۶ - ۳۸۵ ترجمه محمد عباسی

۱۸۰۷ تا ۱۸۱۰ (از ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۵ قمری) بسمت منشی و مترجم هیأت سفارت ژنرال گاردان Gardane در ایران بوده و اصل گزارش او در بایگانی را کد وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است.<sup>۶</sup>

اگرچه با وجود واحد مقیاسهای رسمی و قانونی در ایران<sup>۷</sup>، هنوز به پیروی از سنن دیرین، اوزان و مقادیر قدیمی در بسیاری از نواحی کشور متداول است ولی چون دیری نخواهد پایید که بر اثر تعمیم مقیاسهای قانونی، مقیاسهای قدیم سرانجام بدست فراموشی سپرده خواهند شد، بمنظور حفظ این فصل از تاریخ اجتماعی ایران (اقتصادیات و بازرگانی) که خود حاوی گنجینه‌ای از اصطلاحات اقتصادی و اجتماعی ایران است، ترجمه تحقیقات ژوان رادراینجا از نظر خوانندگان لازم دانستیم<sup>۸</sup> :

#### مقیاس پول در ایران:

در ایران، سکه‌های زر و سیم و مس موجود است. سکه‌های زر و سیم در شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، قزوین، کاشان، رشت، مازندران، مشهد، یزد، شیراز، کرمان، کرمانشاهان، مراغه، خوی، ایروان، سمنان، لاهیجان و استرآباد ضرب میشود، از این میان هفت شهر اخیر الذکر نام بلد دارند و تهران، اصفهان، تبریز و قزوین دارالسلطنه، کاشان دارالمؤمنین، رشت و مازندران دارالمرز، مشهد مقدس، یزد دارالعباد، شیراز دارالعلوم و بالاخره کرمان دارالایمان نامیده میشوند.

۶ - مجموعه اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، جلد دوازدهم، برگهای ۱۴۰ تا ۱۴۴

۷ - قانونهای سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷

۸ - در مورد اوزان و مقادیر غیر رسمی که هنوز در برخی از نواحی ایران معمول است به کتاب مالک و زادرس ۶۹۷-۷۰۱ رجوع کنید که لمبتون مقداری از آنها را ذکر نموده است. نگارنده نیز کتابی بنام اوزان و مقادیر ایران در دست تالیف دارد و مقیاسهای همه نواحی و شهرها و دهات ایران در آن بنفصیل جمع آوری شده است.

۹ - در این تاریخ که هنوز معاهده گلستان میان ایران و روسیه بسته نشده بود،

ایروان جزو قلمرو ایران بوده است

سکه طلا که تومان خوانده میشود امروز ۲۸ نخود (یک مثقال و  $\frac{1}{11}$  مثقال زر خالص دارد و بی قر کیب است ولی سابقاً وزنش ۳۰ و ۳۲ نخود بود. شاهی طلا مساوی هفت نخود و برابر دو ریال است. سکه نقره موسوم به ریال می باشد و وزن آن مساوی دو مثقال و شش نخود یاد و مثقال و  $\frac{1}{11}$  مثقال است. قر کیبش خالص و در سراسر کشور بهمین نام معروف و رایج است.

بنابراین هشت ریال نقره برابر یک تومان طلا یا ده هزار دینار دیوانیست که از آن صحبت خواهیم کرد.

سکه های نیم ریالی و ده شاهی و پنج شاهی نیز هست.

شاهی نقره - شاهی نقره مساوی ۳ شاهی و  $\frac{1}{8}$  است.

همه این سکه ها که از آنها بحث شد باندازه و قواره خاصی ضرب میشوند و آنرا پول دیوانی یا پول زنده می نامند و با این احتساب تومان شامل ۲۰۰ شاهی و ریال ۲۵ شاهی است.

پول دیوانی در تهران و تبریز و شیراز و اصفهان و برخی دیگر از شهرها ضرب میشود.

شاهی دیوانی مرکب از دو سکه مسی است که وزن و ارزش هر دو تقریباً یکی است و برابر پنج سانتیم فرانسه است. ولی ضربشان بدست و ساختشان خوب نیست و شکل شیر و خورشید روی آنها موجود است.

سکه نقره (پول زنده) در شهرهای تهران، زنجان، رشت، قم، خوی، لاهیجان، قزوین و ایروان ارزش ۲۵ شاهی دارد و سکه خاص دیگری در این شهرها نیست.

ارزش ریال نقره یا پول مرده در شهرهای ایران چنین است:

در اصفهان برابر ۲۶ شاهی پول رایج

در تبریز برابر ۳۱ شاهی و بیست و پنج صدم

در مرند برابر ۲۷ شاهی و نیم

در قم و کاشان ۳۲ شاهی

در همدان و مازندران و بنادر خلیج فارس ۱۶ شاهی

۳۵ شاهی	در کرمان
۳۱ شاهی	در مراغه
۲۲ شاهی	در ارومیه (رضائیه امروز)
۲۱ شاهی	در کرمانشاه و سمنان
۲۰ و ۱۰ شاهی	در مشهد
۱۲ شاهی	در هرات
۱۰ شاهی	در طبس

سکه محاسبات

تومان (خواه پول زنده یا مرده نقره) باید همیشه مر کب از ده هزار دینار

باشد.

یکهزار دینار برابر است با یکقران و یا ۲۰ شاهی (نقره زنده یا مرده)

۲۰۰ دینار برابر است با یک عباسی یا ۴ شاهی

۵۰ عباسی برابر است با یک تومان

۱۰۰ دینار یا سنار برابر است با دوشاهی

۵۰ دینار برابر است با یک شاهی

۲۰ دینار برابر است با یک بیستی یا  $\frac{۲}{۵}$  شاهی

تومان دیوانی مساوی با ۲۰۰ شاهی یا ده هزار دینار و یا هشت ریال است و

یک ریال برابر ۱۲۵۰ دینار دیوانی میباشد.

هزاری دیوانی بصورت سکه ایست خارجی برابر با ۶۰ پارس و بنام غروش

عین (یا پیناست قدیم) که در ۱۱۸۷ قمری در زمان سلطنت سلطان عبدالحمید

پادشاه عثمانی ضرب شده و امروز در آذربایجان و عراق و بنادر خلیج فارس رواج

بسیار دارد. در بغداد ارزش آن ۶۴ تا ۶۵ پارس است و با این نسبت، ارزش

ریال ۱۰۰ تا ۸۱ پارس و یک چهارم پارس میباشد و حال آنکه در تبریز غروش

۷۲ تا ۷۵ پارس بیشتر ارزش ندارد.

پنج هزاری دیوانی چهار ریال ارزش دارد.

۱۰ - در تقسیمات قدیم کشور ایران منطقه مرکزی ایران شامل همدان، اراک، گلپایگان

و کاشان و امسنان و قم و حوالی آنها را عراق عجم میگفتند مترجم.

کلیه محاسبات بر حسب هزاری و دینار نوشته میشود و برای ضبط این محاسبات با خط سیاق می نویسند.

ارزش تومان در هر يك از شهرها كه سكه در آنجا ضرب میشود:

باتوجه باینكه تومان نقره در گردش (پول در گردش) و یاپول راكد همیشه به هزار دینار تقسیم میشود، ارزش تومان نقره بدینقرار است:

ارزش به دینار	ارزش تومان نقره				نام شهر
	كسری	شاهی	ریال	تومان	
۹۶۱۵	$\frac{۲}{۱۰}$	۱۷	۷	-	تومان اصفهان
۸۰۰۰	-	۱۰	۶	-	د تبریز
$۷۸۱۰ \frac{۱}{۲}$	$\frac{۲}{۱۶}$	۶	۶	-	د کاشان و قم
۹۰۹۱	$\frac{۹}{۱۱}$	۶	۷	-	د یزد
۱۵۶۲۵	$\frac{۱}{۲}$	۱۲	۴	۱	د همدان
$۸۰۶۴ \frac{۱۶}{۳۱}$	$\frac{۹}{۳۱}$	۱۱	۶	-	د مراغه
$۱۱۳۶۳ \frac{۷}{۱۱}$	$\frac{۲}{۱۱}$	۲	۱	۱	د اورمیه (رضائیه)
۲۵۰۰۰	-	-	۴	۲	د مشهد و طبس
$۲۰۸۳۳ \frac{۲}{۳}$	$\frac{۲}{۳}$	۱۶	-	۲	د مشهد و هرات
۱۲۵۰۰	-	-	۲	۱	د کرمانشاه و سمنان

سکه های مس ضرب شده در شهرهایی که در آنجا سکه طلا و نقره ضرب میشود و همچنین در بعضی از شهرهای دیگر، تنها در قلمرو همان شهرها ارزش و رواج دارد. برای مثال گوئیم قرا پول (پول سیاه) شهر خوی در تبریز و مراغه رایج نیست و متقابلاً سکه های مسی تبریز در مراغه و خوی رواج ندارد و نیز

استنباط میشود هر جا که تومان محاسباتی در حدود هشت ریال نقره ارزش دارد، پول شاهی که در آنجا رایج است به نسبت ارزش واقعی هزاری رایج می‌ارزد؛ یعنی ۲۰ شاهی یا یک هزاری تبریز ۱۶۰ شاهی دیوانی بیشتر نمی‌ارزد و یک هزاری مشهد و طبس پنجاه شاهی دیوانی یا ۲ ریال می‌ارزد و باین تغییر در ارزش پول، تقریباً غیر مقدور است که بتوان نقصان و کاهش پول را استنباط کنیم. با توجه باینکه در سراسر ایران تبدیل سکه‌ها، بامقایسه با پول دیوانی، بسیار آسان است و باین سکه است که عوارض و مالیات‌ها را می‌پردازند و لهذا مالیات جنسی بر حسب خروار تبریز یا دیوانی تادیه میشود (یک خروار برابر ۱۰۰ من هشت عباسی).

تومان هشت‌ریالی در عرف و معاملات عمومی به تومان تبریزی معروف است و در تبریز نیز آنرا پول دیوانی می‌گویند تا با توهان خود تبریز که ۶ ریال و ۱۰ شاهی ارزش دارد اشتباه نشود.

#### وزن سکه‌ها

یک تومان طلا دقیقاً یک مثقال و  $\frac{۱}{۴}$  مثقال وزن دارد.

یک ریال طلا دقیقاً دو مثقال و  $\frac{۱}{۴}$  مثقال وزن دارد.

#### پول‌های خارجی که در ایران رواج دارد

غروش رایج (پیاستر رایج) پول عثمانیست که انواع مختلف آن ارزش متفاوت دارد چنانکه غروشی که بتاريخ ۱۲۰۳ هجری ضرب شده یعنی پیاستر زمان سلطنت سلطان سلیم، در آذربایجان سیزده شاهی و نیم تا چهارده شاهی دیوانی ارزش دارد ولی کم بدست می‌آید و غروش عین (پیاستر قدیمی) یا التمشلق (۶۰ پاراس) زمان سلطان عبدالحمید (ضرب سال ۱۱۸۷ هجری) همه جا یک هزار یا ۲۰ شاهی دیوانی می‌ارزد.

در بغداد سکه‌های جدید یعنی پیاسترهای زمان سلطان مصطفی (ضرب سال ۱۲۲۲ هجری) و سلطان محمود (ضرب ۱۲۲۳ هجری) هر یک ۶۴ تا ۶۵ پاراس می‌ارزد.



یوزلق زمان سلطان سلیم ( ۱۰۰ پاراس ) و ضرب سال ۱۲۰۳ هجری در تبریز به ۳۴ شاهی تا ۳ شاهی و  $\frac{1}{4}$  خرید و فروش میشود.

دوبوتی Dobuti پول و نیز زیست ولی چون طلایش خالص نیست ارزش زیادی ندارد و چندان معامله نمیشود.

دوکای هلند Ducat یا باجقلو که از روسیه میآید، در سالهای ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۸ در ایران فراوان بود و هر باجقلو برابر ۴ ریال و ۲۰ شاهی یا شش هزار دینار ارزش داشت.

## اوزان

مبنای اوزان جو یا گندم است و اضعاف آن چنین میشود:

یک نخود برابر با ۴ جو

یک مثقال برابر با ۲۴ نخود یا ۹۶ جو

یک مثقال برابر با ۲۲ قیراط.

مثقال در ایران وزن ثابت و واحدیست و برای توزین طلا و نقره و اشیاء گرانبها بکار میرود.

یک درهم برابر با ۱۸ مثقال

یک درهم مساوی ۴ دانگ و نیم

یک دانگ برابر است با  $\frac{1}{4}$  هر چیز.

یک سیر برابر با ۱۶ مثقال یا ۱۵۳۶ جواست

من تبریز یا من دیوان و معروف به من هشت عباسی

هر من تبریز برابر با ۴۰ سیر یا ۶۱۴۴ جواست ( ۴ × ۲۴ × ۱۶ × ۴۰ ) و

مقیاس متداول در این دوره همین من تبریز میباشد.

من تبریزی نه عباسی

این من شامل ۴۵ سیر است و تنها در ناحیه تبریز متداول است و برای توزین حبوبات و غلات بکار میرود ولی سایر اشیاء مثل قند و قهوه با من تبریزی هشت عباسی توزین میشود.

## من ایروان

این من که آنرا در اصفهان سنگ کهنه میگویند و فقط در حدود اصفهان پایتخت قدیم ایران استعمال دارد دوازده عباسی است و شامل ۶۰ سیر میباشد. من شاهی یا شانزده عباسی که از مستحذات شاه عباس بزرگ و شامل ۸۰ سیر است برای توزین همه چیز، در مناطق اصفهان، کاشان و رشت و کیلان بکار میرود و در تهران هم برای توزین بعضی از اشیاء مثل تره بار بطور عمده فروشی مورد استعمال دارد.

من شیرازی شامل ۴۵ سیر است و مانند من تبریز در قلمرو فارس بکار میرود و بجز محصولات زمینی، همه چیز را در بنادر خلیج فارس با این مقیاس توزین میکنند.

من خوی در آذربایجان و من ری در عراق معروف به ۳۲ عباسی و شامل ۱۶۰ سیر است. در خوی این واحد برای سنجش همه چیز بکار میرود ولی در تهران و قزوین جز برای توزین گندم و جو و تره بار و صیفی مورد استعمال ندارد. من مراغه یا هیجده عباسی شامل ۹۰ سیر.

من ارومیه یا ۴۰ عباسی شامل ۲۰۰ سیر.

سنگ هاشمی که مصرفش در بنادر خلیج فارس و ۱۴ من نه عباسی است. این سه مقیاس اخیر در نواحی مذکور برای توزین غلات و میوه تره بار بکار میرود.

من طبس در خراسان شامل ۲۰ سیر.

من دیوانی یا من هشت عباسی در تهران و همدان و کرمانشاه و قزوین و مشهد و هرات و مرو و مازندران و استرآباد و ساری و بارفروش و کرمان استعمال دارند.

خروار برابر ۱۰۰ من دیوان یا ۵۰ من شاهی یا ۲۵ من ری است در سراسر ایران متداول است.

## مقیاس طول

واحد مقیاس طول ذرع شاهی است و برابر ۱/۰۲۵ متر میباشد و بدو نیم ذرع تقسیم میشود. يك ذرع برابر است با دو نیم ذرع یا چهار چارک.

يك ذرع برابر است با ۱۶ گره .

يك گره برابر است با دو بهر .

ذرع تبریز برابر است با ۱۷ گره شاهی یا  $\frac{۱۶}{۱۷}$  ۱۰۸۹ متر .

ذرع شرعی که در ایران دیگر متروک شده است .

ذرع شاهی در تمام ایران متداول و قانونی است ولی ذرع تبریز فقط در

همان حدود تبریز معمول است .

### مقیاس مایعات

برای توزین مایعات هیچ مقیاس و واحدی نیست . مایعات را با من توزین

میکنند .

پایان

# لرستان

پیشکوه و پیشکوه

## و آثار تاریخی آن

بسم

بهن گرمی

« دکتر در باستانشناسی »

ناحیه لرستان، از جنوب کرمانشاهان شروع شده و به خوزستان ختم میشود. این ناحیه دارای آثار قدیمی بسیار میباشد چه در زمینهای آن پس از کاوش، اشیاء ذقیمت فراوان بدست آمده است. کوه کبیر کوه حد فاصل بین لرستان پشتکوه و لرستان پیشکوه و از قدیم الایام در دوران ساسانیان و اشکانیان تا زمان خلفای بنی - العباس آثار زیادی در شکفتهای این کوه ساخته شده و کم و بیش باقی مانده است.

بیشتر سیاحان و علمای تاریخ و باستانشناس باین نواحی سفر کرده اند، نیمی به پشتکوه و نیمی بطرف پیشکوه رفته و هر یک رساله ای در این خصوص نوشته اند

اما هیچیک مانند نگارنده لرستان را (از پای پل تا کرمانشاهان یعنی تمام قسمتهای پیشکوه و قسمتی از پشتکوه را) باین شکل و وضع سیاحت و مسافرت و مطالعه و گمانه زنی نکرده اند و نتوانسته اند مانند من لرستان را مو بمو موشکافی کنند .

این محل خصوصاً محل نشو و نمای قوم کاسیت بوده که من از آن قوم و سوابق تاریخی و اشیاء برنزی و عزیمت و کوچ آنها تاجائی که حوصله مجله و خوانندگان عزیز اجازه میداد بحث کرده ام<sup>۱</sup>

چنانکه گفته شد لرستان بمناسبت قدمت زمینهای تاریخی و تپه ماهورهای زیاد نظر علمای علم آثار باستان را بخود جلب کرده و گذشته از جغرافیون اسلامی مانند ابن فقیه و ابن بطوطه سایر کسانی که در شوش حفاری کرده اند مانند دهرمان و دیولافوا نیز مسافرتی بلرستان نموده اند .

تنها کسی که در لرستان حفاری نموده دکتر اسمیت نویسنده کتاب معروف پرس پلیس Perse - Polis (تخت جمشید) و نماینده موزه فیلادلفی که در تخت جمشید و دامغان وری حفاری میکرده بوده است .

او اجازه گمانه زنی در زمینهای تاریخی لرستان (رمشکان) و این نواحی را از وزارت فرهنگ درخواست نمود .

وزارت فرهنگ در پاسخ نامه مورخه ۱۰ نوامبر ۱۹۳۴ میلادی به آقای دکتر اسمیت اجازه گمانه زنی و حفاری را در قسمت های تاریخی لرستان که قبلاً نقشه آنها تهیه و ارسال داشته بود در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۱۳ خورشیدی واگذار کرد .

در تعقیب اجازه گمانه زنی سال ۱۳۱۳ خورشیدی آقای دکتر اسمیت رئیس هیئت حفاری در یازدهم شهریور ماه ۱۳۱۴ خورشیدی با سایر همراهان بطرف لرستان حرکت نمود و چون در این سال هواپیما همراه داشت با اجازه دولت ایران عموم مناطق تاریخی لرستان را تا خوزستان از یک طرف و تا کرمانشاه از طرف دیگر بازدید کامل نموده عکسبرداری کرده است البته در هواپیما یک نفر افسر ایرانی همیشه همراه او بوده است .

۱ - به شماره ۶ سال دوم رجوع شود

آقای دکتر اشمیت همین عمل یعنی عکسبرداری از آثار تاریخی با هواپیما را نسبت به تل و تپه های گرگان نیز انجام داد و باز یک نفر افسر ایرانی با او همراه بوده است - خانم دکتر اشمیت که همکار او بود در همه حفاریها با او همکاری میکرد پس از یکی دو سال فوت کرد و او را برای همیشه داغدار نمود. مشارالیه نتوانست این مرگ را فراموش کند و آخر الامر خود نیز دنیار او داغ گفت.

بازرس اداره کل باستانشناسی همراه دکتر اشمیت مرحوم اسمعیل پستا بود و همراهان دکتر اشمیت بقرار زیر بوده اند:

۱ - دکتر اریک اشمیت رئیس هیئت Dr Erich - Schmidt

۲ - خانم دکتر اشمیت Mese Erich - Schmidt

۳ - آقای زرژمیل Mr George Miles

۴ - آقای وان ناکس Mr Van Knox

۵ - آقای جیمس گل Mr James Gaul

۶ - آقای لوین بارینگر Mr Lewin Baringer

۷ - آقای فردلی لیک Mr Fred Liellich

آقای دکتر اشمیت رئیس هیئت حفاری یک دسته عمده ۱ نفری که در تخت جدهشید و ری جهت او کار کرده و مجرب و آزموده شده بودند همراه خود بلرستان برد.

دکتر اشمیت از مناطق تاریخی لرستان مانند هلهولان - رمشکان - دره شهر - شیروان - کوه مله - سیکان - طرهان - پای پل عکس برداری نموده و ضمناً گمانه زنی هم کرده است. و در تپه های گفتارلان - چو خاسبز - دمیروالی - گرزوره نیز کم و بیش حفاری نموده است. (عکس شماره ۱)

باید گفت که این مطالعات را قبلاً آقای دکتر کنتنو Dr Conte nau رئیس موزه آثار شرقی موزه لوور پاریس با آقای گیرشمن Mr Chirchman در موقعی که در لرستان و خصوصاً در نهاوند (تپه گیان = زیان) مشغول حفاری و گمانه زنی بودند بطور کامل انجام داده اند و در این باب کتابی نوشته و نتیجه عملیات خود را در آن کتاب شرح و تفصیل کرده اند.

در اینجا بی مناسبت نیست برای زنده کردن نام گذشتگان و کسانی که باین مملکت خدمت کرده اند مختصری از گزارش مرحوم پستا بازرگ اداره کل باستانشناسی را که با مرحوم دکتر اشمیت کار کرده است ذکر کنیم :

« جریان حفاری اکتشافی تپه کفتارلان و رمیشکان بقراری است که معروض میدارد:

« پشت تپه سمت شمال غربی را بده کار گاه که هر کار گاهی دارای ده متر طول و پنج متر عرض میباشد تقسیم و هر روز در کار گاهها: کوزه، دیک و خمره های مختلف منقوش دارای نقش پرنده و شکارهای کوهی و نقشه های ساده و ظروف بدون نقش بیرون می آید. در میان اغلب آنها استخوان آدم میباشد و در بعضی از مکانها هم اسکلت تمام و یا ناقص ظاهر میشود: ظروف کفتارلان هم عصر باظروفی است که ازنهاوند استخراج شده است. روزیست و پنجم با آقای دکتر اشمیت مدت دو ساعت به چغاسبز (تپه سبز) یک فرسنگی سمت غربی این محل که حالیه مشغول حفاری هستیم رفتیم باتیله هائیکه در اطراف و روی آن تپه دیده و جمع آوری شد همه نقش دار و طبق نظریه آقای دکتر اشمیت مطابق باظروف شوش اول است

هیئت پس از آزمایش کفتارلان به چغاویرمه که آثار قبرستان داراست و چغاسبز که آثار ساختمان در آن ظاهر است خواهند رفت.

میتوان با مقایسه کامل این ظروف و این اسباب و آلات باظروف تپه گیان (زیان) و تپه جمشیدی که توسط آقای دکتر کنتنوو آقای گیرشمن و ظروف کاشان و شاپور و شوش تاریخ تقریبی آنرا معین کرد.

کفتارلان اول ۱۸۰۰ - ۲۵۰۰ ق - ۴

کفتارلان دوم ۱۸۰۰ - ۲۵۰۰ ق - ۴

چغاسبز ۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ ق - ۴

دمیروالی ۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ ق - ۴

چنانکه گذشت باید در لرستان از دو قسم آثار صحبت شود:

۱- زیر خاکی

۲- روی خاکی

۱- آثار زیر خاکی لرستان بیشتر عبارتند از اشیائی که یادگار قوم کاسیت میباشد و اشیاء لرستان اعم از مجسمه‌ها- چفته (دهنه اسب) سنجاق- سرگار- سرگرز که مجموعاً مفرغی هستند مربوط بتمدن واحدی میباشد این تمدن متعلق باقوام کاسیب بوده که تقریباً چهار هزار سال قبل در کوهستانهای لرستان ظاهر شده و تادوره هخامنشی توسعه یافته است. استفاده از اسب را که قبل از وزود کاسیت‌ها بیابیل در این جلگه کسی نمیدانست کاسیت‌ها در لرستان معمول کردند و بسا کنینش آموختند و در مقابل نیز چیزهایی از بر خورد و تماشا با بابلیها یاد گرفتند. خط بابلیها را پذیرفتند و عادات و اخلاق را نیز از بابلیها فرا گرفتند که با خویش بلرستان آوردند و امروز از محتویات قبورشان روشن میگردد، زیرا بسیار زینت آلات اسب در قبور کاسیت‌ها در لرستان بدست آمده است.

استرابن Strabon جغرافی دان معروف از کاسیت‌ها گفتگوی بسیار کرده و ذکر می نماید که این قوم برای کمک به همسایگان شان جهت مدافعه در مقابل شوشی‌ها و بابلی‌ها، ۱۳۰۰۰ تیرانداز با اختیار ایشان گذاردند. اسکندر بهانه اینکه هرگز اطاعتش نکردند بسا لرستان و این قوم جنگ کرد.

تمدن کاسیت تمدن قومی است که از تربیت اسب شروع شده و بجهانگیری ختم گردیده است.

لرستان کاسیت ابتدا برای ساکنین بین النهرین سفلی که جز الاغ حیوان دیگری سراغ نداشت تدارک اسب دید و بهمین مناسبت اهالی بین النهرین سفلی با سب هم نام خر کوستافی دادند و کوستاف تحریف شده کاسیت است.

هنگامیکه قافله‌هایی از لرستان بجانب مصر آمد و شد می نمودند بر طبق آنچه از اسناد زمان تسلط کاسیت‌ها استنباط میگردد ثروت بدره‌های مرتفع آن ایالت رو آورد و این ثروت در موقعیکه آشوریه با وسیله اسبان کاسیت عرابه رانی و سواران متعددی ترتیب دادند و تربیت کردند افزونی و توسعه پیدا کرد.

این آبادانی و ثروت که مفرغهای مزین لرستان بسط آنرا اثبات و تأیید میکند تا دوره فارسیها ادامه داشت.

استرابن متذکر میگردد که در زمان هخامنشی‌ها ۵۰۰۰ مادیان در دره لرستان میچریدند.



استرابن این مردمان را با اسم متاناست *Metanastes* و مسکن اصلی آنانرا حاشیه دریای خزر در طول کوههای کوسه میدانند که بعداً در زاگرس جای گرفته اند.

دورگان *Demorgan* نیز بگفتار او انکاری نداشته و حرکت آنان را مقدم بر مادیها دانسته است.

دولاپورت *Delaporte* کاسیتها را از نژاد آریائی میدانند.

گوردن شیلد *Gordon Child* مهاجم قوم کاسیت را بر بابل مهاجم *یک* گروه آریائی دانسته و رئیس آنانرا شاهزاده آریائی اسم می برد.

آندره گودار *André Godard* در کتابی که بنام کاسیتها نوشته تمام خصوصیات این قوم را ذکر کرده و از مفرغهای لرستان کاملاً اسم می برد.

(چنانکه گذشت منجم در شماره ۶ سال دوم همین مجله بررسی های تاریخی بطور بسیار مختصر شرح احوالی از این قوم و نمونه هائی کوچک از اشیاء مکشوفه آنان در قیود مادی را ذکر کردم)

نمیتوان گفت که محققان زبان این مردمان چه بوده و لسی ظن قوی اینست که زبان آنان سامی نبوده بلکه زبان هندو اروپائی بوده چه صد کلمه از لغات این قوم باقیمانده است و مطابق تحقیقات آقای دکتر کنتنو *Dr Conte* زبان آنها بزبان اهالی قفقاز و هندو اروپائی بی شباهت نیست.

این مردم گویا قبل از استقرار کامل در کوههای زاگرس به کاسیت ملقب بوده اند چه در یادداشتهای عیلامی این مردم را کوسی و آشوریها کاشو و مورخین امروزی کوسین *Gosseen* نام میدهند. بیشتر قبور این قوم اکنون در خامره و دلفان لرستان است. اهالی آنمکان یعنی لرهای کاکاوند بیشتر قبور کاسیتها را شکافته و مقدار بسیار زیادی از وسایل بدست آورده را در هرسین و کرمانشاه به عتیقه شناسان فروخته و آنها نیز بنوبه خود باروپا برده و فروخته اند. (عکسهای شماره ۲ و ۳)

باوجود این، مجموعه بسیار کاملی از این برنز لرستان در موزه ایران باستان موجود است و این مجموعه قسمتی از حفاری علمی و قسمتی از حفاری تجاری و قسمتی توسط خرید از میان تجار، ثبت بخش موزه ایران باستان ما

شده است و امیدواریم بیش از پیش ما بتوانیم تاریخ گذشته خود را بابدست آوردن این قسم آلات و ادوات، زنده و جاوید نماییم.

بهر حال تاریخ این برنرها را میتوان از ۱۵۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد دانست.  
۴ - آثار روی خاکی لرستان :

آثار روی خاکی لرستان عبارتند از پلهای ساسانی - حرابه های - ساسانی تلها - تپه ها و شهرهای قدیمی .

پل کرخه - این پل را پای پل، بندداود و هفت گذار نیز میخوانند . اولین پل ساسانی که در لرستان مشاهده میشود پلی است تقریباً در ۱۸ کیلومتری شمال شوش و در ۷۲ کیلومتری مغرب اندیمشک تا پای پل سه ساعت با اسب راه است این پل بکلی ریخته و از پایه های آن جز یکی دو پایه چیزی بجای نمانده و آب هم در این قسمت کمی تغییر مسیر داده است . (عکسهای شماره ۶ و ۵)

دمرگان Demorgan این پل را دیده و در رساله اش شرح مفصلی از همین پل ذکر میکند چه او مدتها در شوش و در نزدیکی همین محل اقامت داشته است .

پل کردختر - دیگر از پلهای قدیمی ساسانی معروف لرستان پل جایدر است این پل به کردختر معروف است و بر روی رودخانه کشکان بنا شده است و از عجایب پلهای ساسانی بشمار میرود .<sup>۱</sup> (عکس شماره ۷)

این بنای عظیم سر راه و در جاده شوسه اندیمشک بخرم آباد واقع شده و اتومبیلها از کنار همین پل میگذرند. جاده جدید بسیار پائین تر از پل است و در موقع عبور با اتومبیل پل مانند دیواری عظیم و کوه بزرگی جلوه گری میکند و هنوز بسیاری از پایه های آن بجای مانده است .

از کنار این پل جاده بدو قسمت منقسم میشود : راهی بطرف خرم آباد و راه دیگر کنار رودخانه کشکان را پیروی کرده با پیچ و خم های رودخانه

۱ - این دختر که دو تمام آثار قدیم ایران نامی از آن برده میشود مانند پل دختر - سنگ دختر - کتل دختر - کوه دختر - عبارت از همان ستاره معروف ناهید است که ایرانیان سلف با اسم آناهیتا او را پرستش میکردند و معبدی هم جهت او در زمان اشکانیان در کنکاور کرمانشاه ساخته بودند و در هر محل نیز هوام بفرار خود حال و قال حکایت های عامیانه جهت این دختر نقل میکنند .

و دره و ماهورهای بسیار جلو رفته تا به ملتقای رودخانه کشکان و صیمره  
میرسد .

۳- پای گاو میشان - این پل نیز از عجایب و نظیر پل کر دختر است اما  
زمان این پل جدیدتر و متعلق با وائل دوره اسلام است پایه های این پل از زمان  
ساسانیان ولی طاقهای آن بسیار جدیدتر از اسلام است و در زمان صفویه تعمیراتی  
بر روی آن شده و اکنون خراب است - این مکان ملتقای دو رودخانه کشکان  
و صیمره است .

(رودخانه کرخه به نام درسه مکان موسوم است - در کرمانشاه گاماساپ -  
در تمام خاک لرستان صیمره و در خوزستان کرخه نام دارد)

راجع باین پل باید گفته شود که در صدسال قبل والی پشت کوه آنرا  
مرمت نموده و ایرانشناس معروف راولینسن از روی این پل عبور کرده است .  
(عکس شماره ۱۰)

۴- چم آب برده - (چم در لری بمعنای پل است) - این پل و خرابه های  
قدیمی آن شاید از زمان ساسانیان باشد . از نقطه نظر بنا و بزرگی پایه و مایه  
سه پل دیگر که از آن ها ذکر رفت نمیرسد اما در جای خودشایان ذکر است .  
رودخانه صیمره اکنون سه کیلومتر تغییر مسیر داده و این پل بر کنار  
مانده و بسیار بعید بنظر میرسد که در ۱۴ قرن رودخانه اینقدر تغییر بستر  
داده باشد .

رودخانه گل ولای خود را بطرف پل که زمین سخت و از گچ و آهک  
است قرار داده و خود بطرف زمینهای سست میل کرده است .

خاک صیمره باین نواحی ختم شده و ابتدای خاک طرهان شروع میشود  
المقدسی صیمره را مهرجان کذک می نامد و چنین اظهار میکند: زمینی  
بسیار وسیع و حاصلخیز و آباد بوده و در سنه ۲۵۸ هجری قمری در اثر زلزله  
ویران گشته و بیست هزار تلفات داده است . (عکس شماره ۴)

اصطخری این ملک را دیده و از لبنیات و راههای مشکل آن که همگی  
در کوه بوده صحبت میدارد (شعب رشته کوههای زاگرس)

در زمان یاقوت این شهر بکلی ویران شده (دره شهر پایتخت مهرجان - کذک بوده است - یعنی شهر مهم صیمره).

یاقوت از پل بین صیمره و طرهان اسم میبرد و آنرا از عجایب پلها می شمارد و این پل همان چم آب بوده است و عجب در اینجاست که تمام این پل ریخته و افتاده است.

۵ - پل کر دختر - در نزدیکی سر طرهان بر روی صیمره پلی دیگر از آثار ساسانیان دیده میشود که دو طاق از آن ریخته و بقیه بجا مانده است. پایه های اصلی سنگهای بسیار بزرگ و بالاتر سنگهای تراشیده و بالاتر سنگ و گچ.

این پل معروف به کر دختر و مانند چهار پل دیگر متروک مانده و در قدیم واسطه عبور و مرور سر طرهان و هلیلان و عبارت آخری لرستان و کرمانشاهان بوده است.

این پل از آثار ساسانیان است و بسیار خوب بجا مانده و سومین پل است که روی رودخانه صیمره جهت وصل دو ساحل این رود برپاشده و عبور و مرور را در آن روز کار سهل و آسان نموده است.

۶ - پل کر دختر معروف به پل شاپوری - این پل از عجایب پل هائی است که در زمان قدیم برپاشده. دو طاق این پل ریخته و دو اوزه طاق که بعضی هم مانند سی و سه پل دو طبقه ساخته شده برپاست. طاقهای این پل مساوی ساخته نشده است بلکه در وسط آب وسیع تر و در دو کنار تنگ تر است. فواصل پایه ها از ۳ تا ۵۲ و ۶۰ پامیباشد. محیط پایه ها کم و بیش تغییر میکند و از ۶۰ تا ۸۰ تا ۹۰ پا زیاد و کم میشود و دارای ۱۳ دهانه و پایه بزرگ می باشد.

در زمان شاپور اول اسرای رومی این پل را ساخته اند این پل بسیار تماشائی است و عظمت و اقتدار ایران و این کشور باستانی را در مقابل چشم ناظر مجسم میکند. سنگ نوشته ای بطول و عرض یک متر و بار تفاع ۳ متر در کنار این پل نصب بوده که اکنون بزمین افتاده است.

این رودخانه در زمان قدیم بسیار آب داشته و شاید از ۱۳ دهانه این پل میگذشته و حالیه آب از سه دهانه آن عبور میکند.

ارتفاع این پل از سطح آب ۲۵ مترالی ۳۰ متر است. این نیز باید گفته شود که سنگهای این پل را از کوه میل سه فرسنگی این ناحیه (سماق چکنی) آورده بودند زیرا هنوز سنگهای نیمه حجاری شده در مکانهای معروف بیابان افرا سیاب و تخت منیره و چاه بیژن در کوه میل دیده میشود که ناتمام و حجاری نشده است.

اما آثاری که در شکفت های (شکفت به معنای شکاف در کوه و یا غار است) کبیر کوه (این کوه را رها گور کوه می گویند) از پائین به بالا در ضمن حرکت دیده میشود عبارتند از :

شکفت ویزان در - شکفت جو بینک - شکفت شیخ مکان - شکفت دره شهر - شکفت سیکان - شکفت شیروان

ولی مهمتر از همه دو شکفت است که یکی در قدیم پایتخت صیمره بنام دره شهر و دیگری پایتخت پشتکوه بنام شیروان بوده و ما از هر دو در اینجا بحث خواهیم کرد. (مکس شماره ۹)

دره شهر را دمرگان Demorgan پایتخت دوم عیلامیها که آشوریها آنرا ماداکتو خوانده اند میدانند و در ساحل طرف راست صیمره در سه یا چهار کیلومتری رودخانه لرستان خرابه هائی از عهد عیلامی - اشکانی - ساسانی یافت میشود. شهر ماداکتو مدتها در نواریخ و اذهان گم شده بود. دمرگان آنرا از نده و جاویدان کرده است.

در دره شهر مهمترین خرابه های دره صیمره (سین مره) وجود دارد بنا هائی که از دور در دره بنظر میرسد تماماً از عهد ساسانی هستند ولی حتماً قبل از این عهد هم یک شهر اشکانی و قدیمتر وجود داشته که با خاک یکسان شده است. ممکن است در زیر این بنا بادکای یونانیها و ماداکتو آشوریها نهفته باشد و همچنین شهر دیگری از آشوریها بنام دورانداسی در مقابل ماداکتو که در ساحل چپ رودخانه صیمره واقعست نمایان است ( بنا بر عقیده دمرگان Demorgan)

این شهر چنانکه از اسمش معلوم است شهر بزرگ صیمره بوده و تمام مسافرینی که بناحیه صیمره آمده اند و از کنار رودخانه کرخه گذشته اند مانند : هر تسفلد - رولن سن - ویلسن - دمرگان این خرابه های معروف را دیده اند

و در کتاب ۱- ایشان بنامهای بادکای - مادا کتو - دورانداسی ذکر کرده اند شهر بسیار عجیبی است شاید متجاوز از پنجاه هزار خانه داشته از ابتدای تنگ تا انتهای آن یعنی دامنه کبیر کوه آثار بسیاری از گچ و آهک و سنگ نمایان است .

شهر در زمان یاقوت آنهم بتوسط زلزله خراب و ویران شده و باینصورت در آمده است (اواخر آل بویه) بسیاری از عمارات روی یکدیگر ریخته و افتاده است در صورتیکه سنگ و گچ و آهک باندازه ای محکم است که هنوز هم بعضی را نمیتوان خراب نمود .

آنچه معلوم است این شهر مکان تجارت مانند دهدشت (یکی از شهرهای خراب دوره صفویه در کهگیلویه) نبوده بلکه مکانی سکنه نشین و زراعتی بوده است و در زمان ساسانیان آباد شده و تا زمان آل بویه محل سکونت بوده و حالیه هم چند خانوار از لرها (طایفه میرها) در آنجا نخته قاپو هستند (مسکن دارند) جغرافیون عرب عموماً پشتکوه را ماسبدان و پیشکوه و صیمره را مهر جان گند نامیده اند این راه نیز شاهراه بین شوش - دزفول - کرمانشاه - زهاب - خا نقین بوده و عموم مسافرین از همین راه آمد و شد میکردند . پرفسور هر تفلد از راه آبادان و ده لران به اهو از رفته است . (عکس شماره ۱۸)

تل شیروان - از تل های قدیم و از عهد ساسانیان و قدیمتر ، در قسمت راست ساحل دره صیمره در نقطه ای که جریان رودخانه از طرف جنوب غربی بجنوب شرقی تمایل پیدا میکنند در امتداد محل تقاطع پشتکوه و کبیر کوه واقع شده است .

دمرگان Demorgan گوید که سابقاً این محل يك شهر عیلامی موسوم به هارداپانو بوده است . تقریباً در ۲۰۰۰ متری آنجا خرابه های بسیار جالب توجهی از يك شهر ساسانیان موجود است .

شیروان - این شهر مانند دره شهر در تنگی در کوه مینشست که کوهی در جلوی کبیر کوه است در آنطرف رودخانه صیمره واقع شده و مانند دره شهر آبادی و خرابه های فراوان این شهر از گچ و سنگ و متعلق بدوره ساسانیان دیده میشود و عیناً نظیر دره شهر است .

چشمه آبی بزرگ دارد که از تنگ سرزیر شده و رودخانه شیروان را مانند رودخانه های دره شهر - شیخ مکان - سمیکان تشکیل میدهد و به صیمره میریزد زمین های این ناحیه حاصلخیز و در وسط شهر هم قصری داشته که اکنون خرابه های آن بجا مانده است .

روئن سن از پشتکوه به شیروان آمده و این شهر قدیمی را بارودخانه ای بهمان اسم دیده ولی چون بارودخانه سفر نکرده ندانسته است که رودخانه شیروان به صیمره میریزد .

کوه مینشت در قباستان هم برف دارد و برف مایحتاج اهالی را کفایت میکند این شهر هم تا در زمان آل بویه مشهور بوده است  
ابن خردادبه گوید پایتخت ماسبذان (پشتکوه) شیروان است .  
مقدسی گوید مردمان ماسبذان بسیار عقل تیز داشتند و جسور و مادی بودند .

ابن فقیه گوید قباد شاه ساسانی حکما و اطباء باین شهر آورد .  
ونار گوید ماسبذان و مهر جان کذک (صیمره) هر دو بیک حکومت بوده اند .

ابودلف مسعر . باین سواحل سفر کرده و سفرنامه او مفقود شده و یاقوت از او حکایتها نقل میکند .

یاقوت : نقل از ابودلف مسعر : در شیروان درخت بسیار و آب و زراعت دیده میشود . شهری است بسیار دلچسب . آب روان در میان خانه ها عبور می کند و چشمه ها دارد .

(این چشمه ها از کوه منشت سر چشمه میگردد)

اصطخری گوید خانه ها را با گچ و سنگ ساخته اند و آثارش هنوز نمایان است . از نخلستانهای شیروان اسم می برد ( یک نخل خشک هم امروز یافت نمیشود ) از میوه جات گرمسیری و سردسیری در شیروان صحبت میدارد ، از برف کوه منیشت حکایتها میگوید ( همه و همه از بین رفته است )  
ابن حوقل گوید طرز بنای شیروان بشکل موصل است و خربوزه های خوش بو در شیروان یافت میشود .

بلاذری گوید اهالی این شهر در مقابل حمله اعراب مقاومت عجیبی از خود نشان دادند و کشتار بسیاری از عربها نمودند.

ابن واضح گوید شهر بزرگ وسیعی است در میان دو کوه. در شهر چشمه‌ها پیدا می‌شود که در منازل جاری است و از وسط شهر عبور میکنند از وسط تنگ‌رودخانه‌ای جاری شده آب شیروان را تشکیل میدهد دهات و باغها از این آب مشروب و زراعت کامل در اطراف شهر میشود.

ابن الاثیر از حالات قلعه شیروان ذکر میکند (از همه این گفتار در خصوص شهر شیروان با هزار افسوس باید گفت که همه و همه خراب شده، ریخته و افتاده است و از هیچیک اثری بجا نیست)

بهر صورت با اطلاعات مختصری از جغرافیایون عرب معلوم می‌شود که پشتکوه و پیشکوه دو پایتخت و دومرکز مهم داشته‌اند یکی بنام دره‌شهر و دیگری شیروان و این دو خرابه اکنون شباهت بسیاری بهم دارند و در قدیم الایام هم بی‌شباهت نبودند.<sup>۱</sup>

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود بتاریخ طبری - جغرافیای دیتز - سفرنامه‌های

داولن‌سن - ویلسن - کریورتر - هر تسفلد - دمرگان - فلاندن - کست .



منابع و ماخذ

ابن فقيه

ابن بطوطه طنجی

دمرگان Demorgon

دیولافوا Prof. Dieu Lafoy

دکتر اشمیت Dr. erich Schmidt

دکتر کنتنو Dr. Contenau

پرفسور گیرشمن Prof. Ghirshman

راولن سن g. Rowlinson

المقدسی

یاقوت

اصطخری

هرتسفلد Herstzfeld

ویلسن Wilson

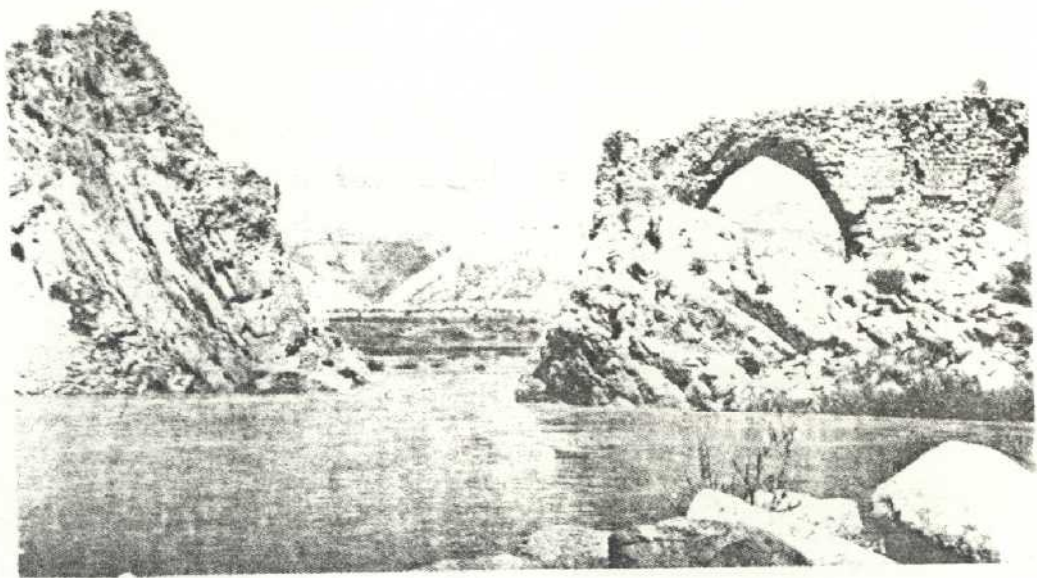
ابن خرداد به

ابن حوقل

ابن واضح

بلاذری

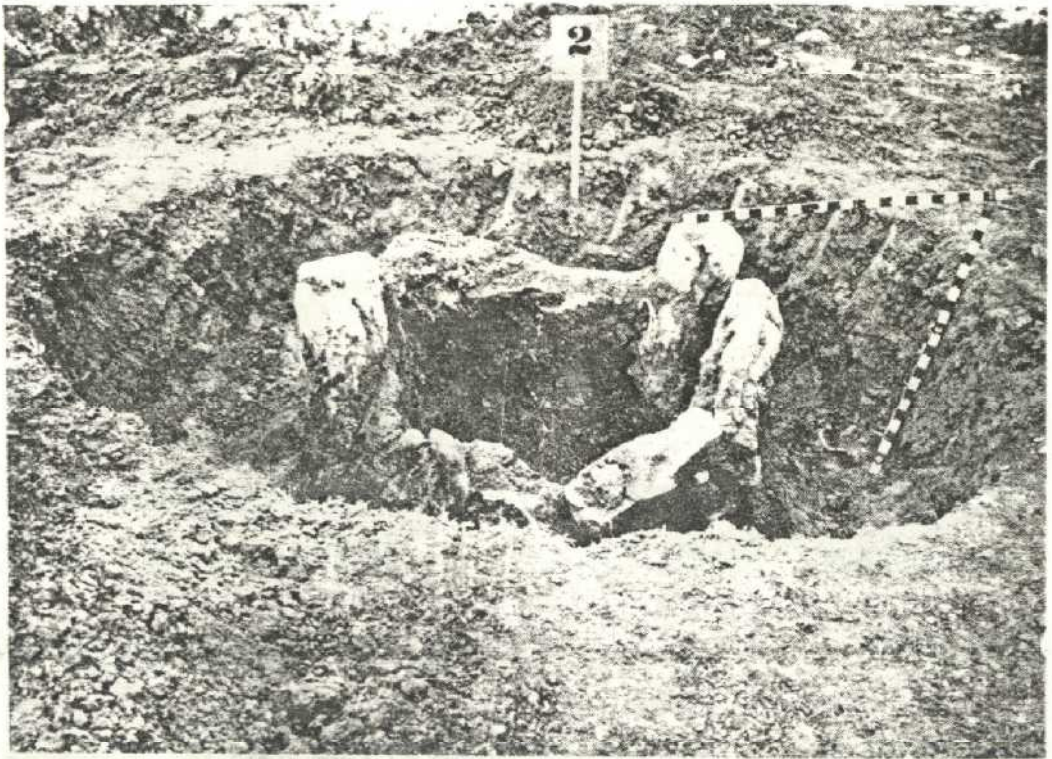
ابن الاثیر



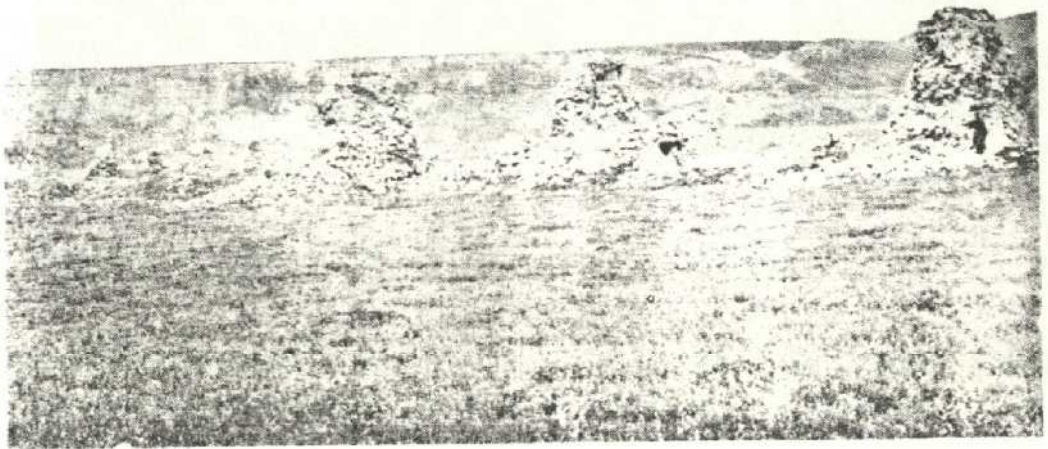
عکس شماره ۱ - پیشکوه - خرابه‌های پل هیلان



عکس شماره ۲ - دو قبر مکشوفه پیشکوه از آثار کاسیت ها



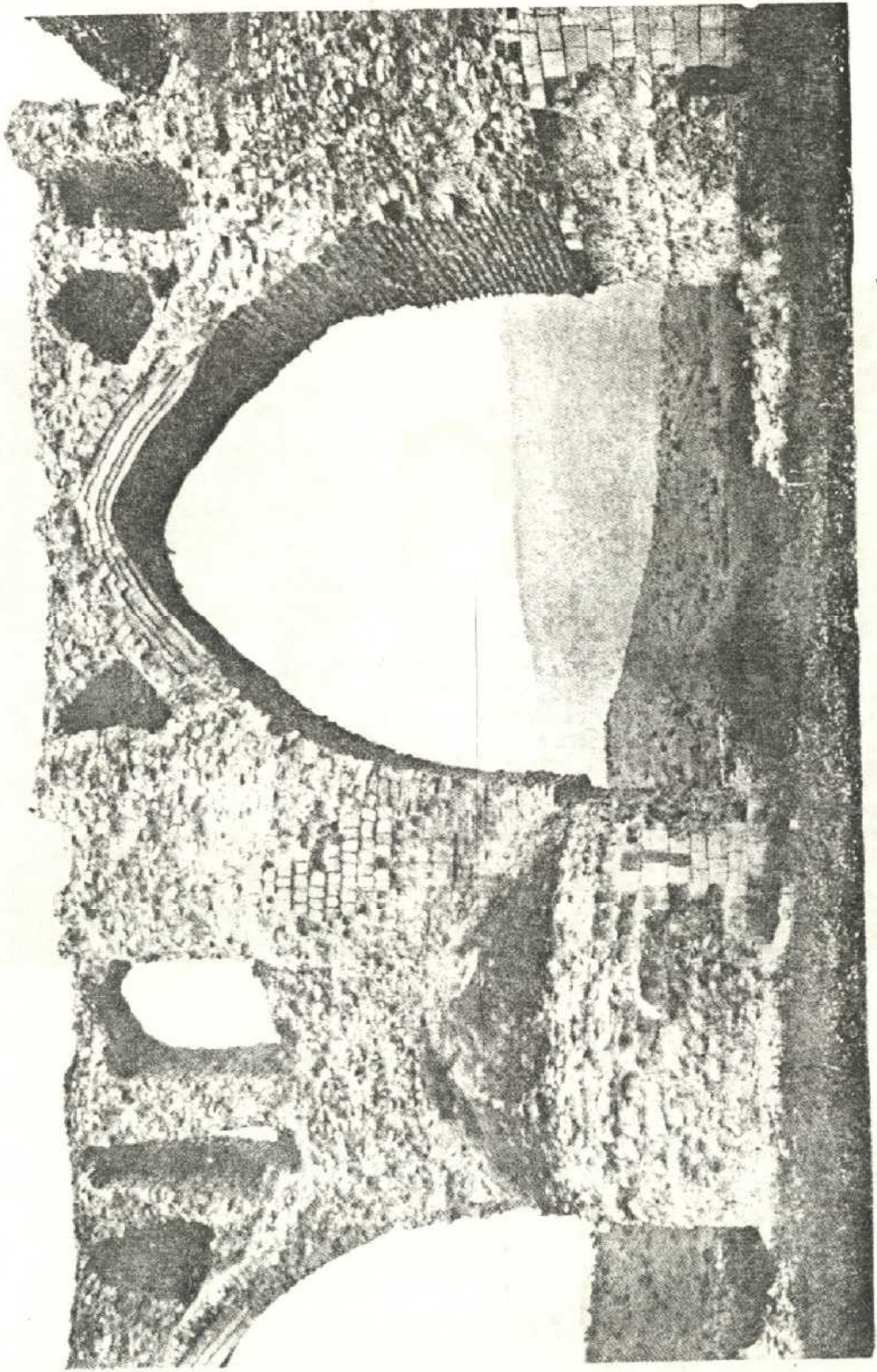
عكس شماره ۳ يك قبر دوره كاسيت ها در پيشكوه



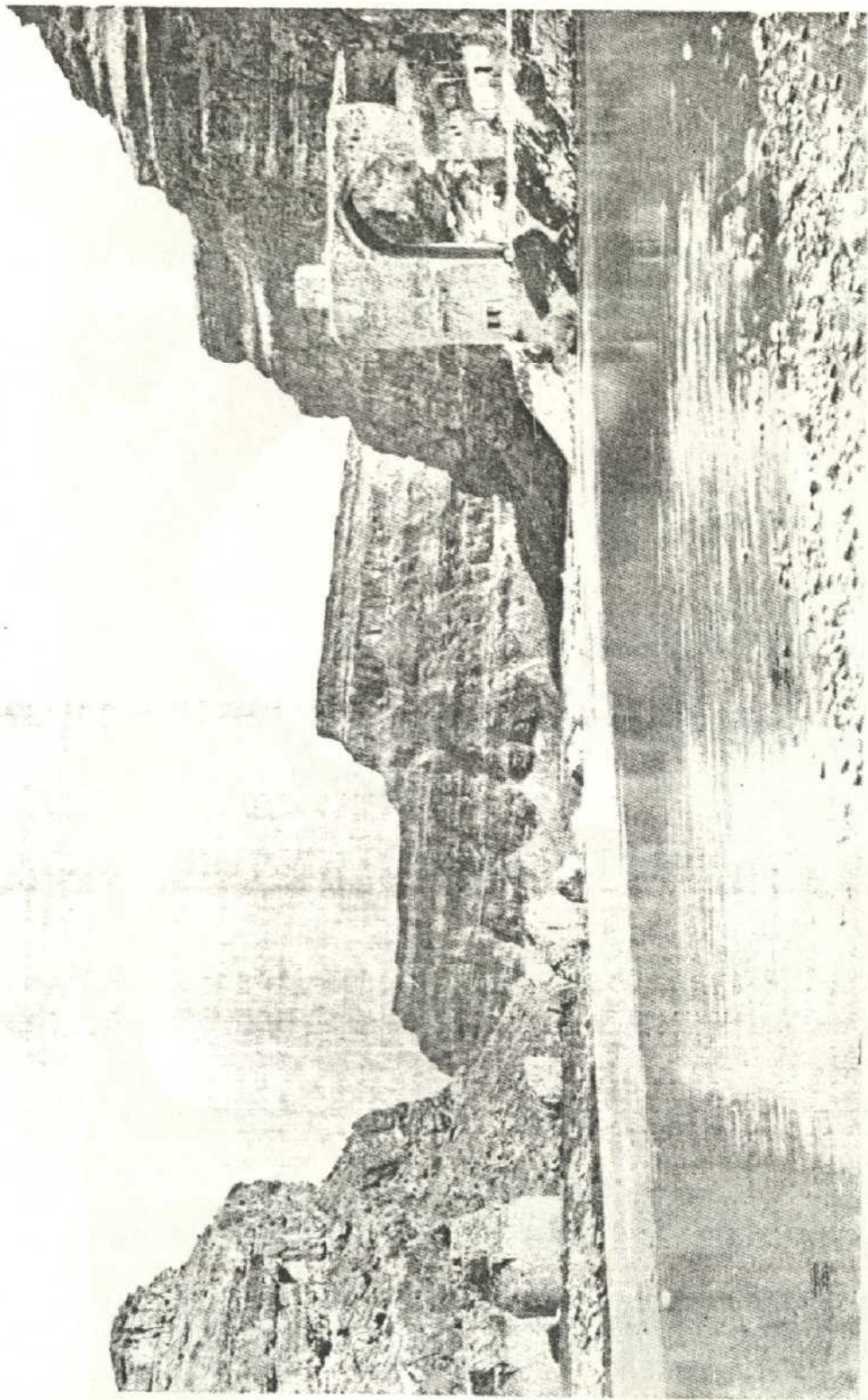
عکس شماره ۴ - پیشکوه - خرابه های شهر صمیره



عکس شماره ۵ - پیشکوه - خرابه‌های پل کشگان

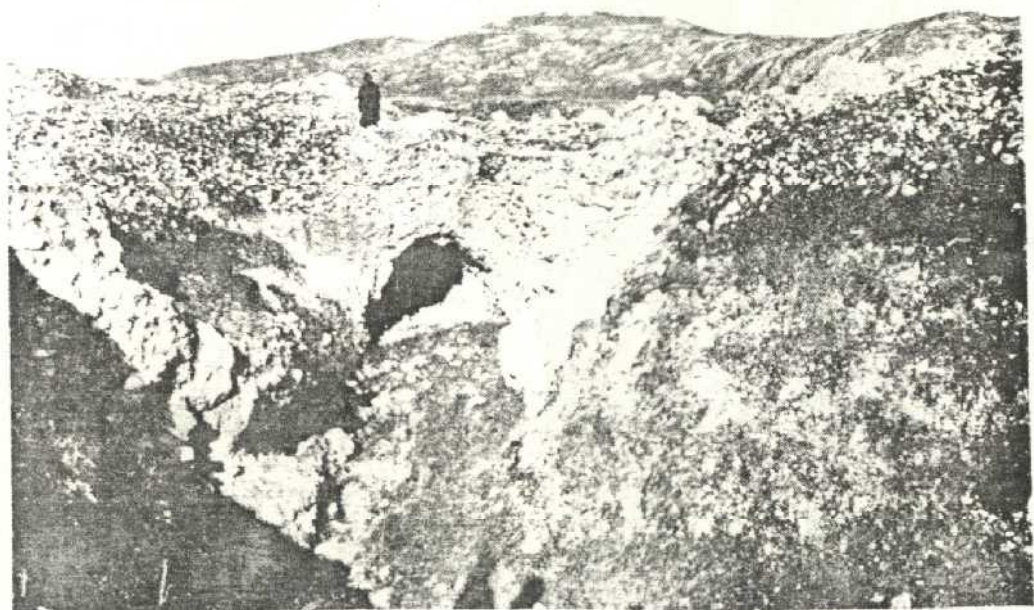


عکس شماره ۶ - پل کشکانه رود ، ابتدای لرستان و انتهای خوزستان



عکس شماره ۷ - پای پل دوره ساسانی ، پل کردختر در پیشکوه (لرستان)





عکس شماره ۸ - پیشکوه خرابه‌های شهر شیروان از دوره ساسانیان



عکس شماره ۹ - خرابه های پل دره شهر



عکس شماره ۱۰ - پل جم آب برده پیشکوه

مقاله هنر سفال سازی در شبه قاره هند و پاکستان که آنرا دانشمندان ایران شناس آقای پروفیسور محمد باقر استاد بخش خاور شناسی دانشگاه لاهور (پاکستان) برای درج در مجله بررسی های تاریخی فرستاده اند پژوهشی علمی و محققانه در باره تأثیر هنر سفالگری و کاشی سازی ایران در این هنر شبه قاره هند و پاکستان است. آقای پروفیسور محمد باقر که عقیده دارند این هنر شبه قاره هند و پاکستان در دوره اسلامی از هنر ایران سرچشمه و الهام گرفته است با معرفی شواهدی در مقاله خود بخوبی روشن کرده اند هنر سفالگری و کاشی سازی شبه قاره هند و پاکستان در حقیقت همان هنر سفالگری و کاشی سازی ایران دوره اسلامی است که از ایران به آن سرزمین راه و تحول یافته است.

مجله بررسی های تاریخی با سپاسگزاری فراوان از معظم له، متن انگلیسی و همچنین ترجمه فارسی این مقاله پر ارزش و محققانه را که اهمیت ویژه ای در تاریخ هنر ایران دارد از نظر خوانندگان میگذراند.

مجله بررسی های تاریخی

# هنر سفال سازی

در شبه قاره هندو پاکستان

## در دوره اسلامی

نوشته

پروفیسور محمد باقر

ترجمہ

ستوان کیم مجید کاتب

«وہرام»

سفالگری تاسدہ نهم میلادی (سده چهارم هجری) در اروپا وجود نداشته است ولی در همان زمان این هنر در ناحیه آسیای میانه، ایران، بین النهرین، سوریه و مصر - پیشرفت زیادی کرده بود. زیرا سفال سازان هنرمند این فن جنبشی در رنگ آمیزی، طرح ریزی و نمونه سازی در هنر سفالگری و کاشی سازی برپا ساخته بودند. از این رو میتوان این دوره را منحصرأ دوره پیشرفت هنر اسلامی نام برد.

با توجه باینکه هنوز بررسی و تحقیقات زیادی از لحاظ زمان - بندی تاریخی و طبقه بندی و کاشی سازی کامل نگردیده است

ولی آثاری که از شوش، ری، نیشابور، سلطان آباد، سامره و فسطاط بدست آمده نشان دهنده تحول هنر کاشی گری و سفال سازی در این دوره میباشد و میتوان با بررسی این تحول، هنر دوره میانه سده هفتم میلادی (سده اول هجری) را ارزیابی نمود. و نیز در اوایل سده نهم میلادی سده (چهارم هجری) ظروف سنگی و محصولات ابریشمی از طریق چین بخاور میانه آورده شد و تردیدی نیست که هنر سفال سازی تا اندازه زیادی تحت تأثیر سبک چینیان قرار گرفت و بعد کاشی گران و سفال سازان ایران و مناطق دیگر به توسعه و تکمیل این هنر همت گماشتند.

بنا بر اظهار نظر بعضی از مورخان چنگیز خان در سال ۱۲۱۲ میلادی (۶۰۹ هجری) پس از کشودن چین بایک دختر چینی ازدواج کرده و همسر چینی او مشوق هنرمندان ایرانی گردید و این علاقمندی سبب رخنه هنر چین در کار هنرمندان ایرانی شد و در گرا کونی بزرگی در هنر سفال سازی بوجود آمد و بدین ترتیب هنر سفال های لعابدار از چین بایران منتقل گشت. و بعد از توسعه و تکمیل آن در ایران بسایر مناطق خاور میانه بویژه به سند و پنجاب انتقال یافته و با احتمال قوی آغاز سفال سازی لعابدار در جلگه های پنجاب و سند از آن هنگام می باشد و این هنر مستقیماً تحت تأثیر هنر ایرانی که سالهای متمادی از هنر بابلی و آشوری و نینوا متأثر گردیده بود الهام گرفته است.

قدیمی ترین بنائی که از این دوره در شبه قاره هند و پاکستان برجای مانده است دارای کاشی های لعابدار است این ساختمان که تا اوایل قرن حاضر (سده بیستم) بخوبی حفظ شده بود بنام مسجد قلمه کهنه (Kaiae kohna) معروف بود در میانه سده ۱۶ میلادی (اواخر قرن دهم هجری) مقارن با سلطنت پتان Patan (۱۵۴۱ م = ۹۴۸ ه) بدستور شیر شاه سوری بنا گردیده است.

به سبب نبودن خاک کائولین Kaolin خوب و کمبود آن در شبه قاره هند و پاکستان پیشرفت هنر سفال سازی در این شبه قاره را کد ماند و از طرفی دیگر

یکی از علل رکود در پیشرفت این هنر را میتوان تأثیر نظرات دینی مردم آن دیار دانست زیرا بنا بر اظهارات هندوان و مسلمانان این ظروف زود ناپاک و آلوده می شوند و چون آلوده گشتند باید آنها را بشکنند چون مانند ظروف فلزی زود پاك نمیشود باین سبب نبوغ هنری سفالسازان هندی متوجه ساختن کوزه های غیر لعابی برای ذخیره حبوبات و امثال آن گردید و همچنین مسلمانان متمایل بساختن کاشی های لعابدار به منظور تزئین مقبره ها و مساجد شدند .

با در نظر گرفتن موارد بالا میتوان نتیجه گرفت که آغاز هنر سفال سازی لعابی در شبه قاره هند و پاکستان بعد از تأسیس نخستین خاندان سلطنتی اسلامی صورت گرفته است ولی با وجود مدارک و شواهد مذکور در مورد استثنائی در شبه قاره هند و پاکستان به چشم می خورد .

این دو مورد عبارتند از سفال های لعابدار و آثاری که در جنوب هندوستان در بین دراویدها Dravidians و هم چنین کاوشهای چارسدا Charsada (نزدیک شهرستان پیمشاور) بدست آمده است . به استناد آنها میتوان گمان برد پیش از این هم احتمالاً در این نواحی سفال لعابدار ساخته میشده است .

سفالهای شبه قاره هند و پاکستان بدو دسته تقسیم میشود

۱- سفال سازان روستائی یا (کمهار) Kumhar

هنرمندان این نوع سفال معمولاً بساختن ظروف بدون لعاب ساده برنکهای سرخ، قهوه ای، زرد خاکستری می پردازند و کارشان بساختن ظروف معمولی و ساده که در خانه ها برای نگهداری حبوبات بکار برده میشود محدود میگردد .

۲- نوع دوم سفالهایی است که در ساختن آنها هنرمندی بسیار بکار میرود و غالباً لعابدارند . سازندگان این نوع را کوزه گر و کاشی گر مینامند . با دلیلی که در دست است می توان استنباط نمود ظروف لعابدار از زمانی در شبه قاره هند و پاکستان متداول گردید که این هنر مورد توجه مردم قرار گرفته

۱ - در اصطلاح معنی به سفالسازان روستائی گفته میشود .

است و از این زمان بود که ظروف سازان مسلمان در مقابل مشتریان خود ساختن محصولات سفالی مانند کوزه (مرتبان) Martabans و صراحی و ظروف تزئینی و امثال آن مبادرت ورزیدند و نیز با بررسی تحول هنر سفال سازی مشاهده میگردد که در هر ربع قرن تغییرات محسوسی در هنر سفال سازی لعابدار صورت میگرفته است که برای مثال می توان ظروفی را که از نمایشگاه بین المللی در سال ۱۸۸۴ (۱۳۰۱ هـ) در کلکته بمعرض نمایش گذارده شده بود و هم اکنون نیز در موزه کلکته میباشد با اشیاء و ظروفی که در سال ۱۹۰۳ میلادی (۱۳۲۱ هـ) در نمایشگاه دهلی بمعرض نمایش گذارده شد مقایسه کنیم مشاهده میگردد تغییرات قابل ملاحظه ای در هنر سفال سازی از نظر رنگ، شکل و سبک به چشم میخورد.

ولی با مقایسه آنها باین نتیجه میرسیم که هنر سفال سازی در شبه قاره هند و پاکستان از سال (۱۸۸۴) میلادی (۱۳۰۱ هـ) میلادی روبه انحطاط گذاشته است.

#### تقسیم بندی ظروف سفالی

در ظروف سفالی که از زمان اسلامی در شبه قاره هند و پاکستان آغاز شده و نمونه هایی چند از آنها در بیشتر موزه های مختلف جهان نگهداری میشود میتوان طبقه بندی زیر را در نظر گرفت.

الف - ظروف سفالی بدون لعاب

ب - ظروف سفالی بدون لعاب منقوش

ج - ظروف سفالی لعابدار

الف - ظروف بدون لعاب

این نوع ظروف در بیشتر نقاط شبه قاره هند و پاکستان یافت میشود ولی از نظر جنس و مرغوبیت سفال بعضی از نقاط نسبت به نواحی دیگر برتری دارد. در شهر های هزاره Hazara، بنو Bannu، گوجرانواله Gujranwala،



ملتان Multan، گجرات Gujrat، بهاولپور Bahwal Pur، امرتسر Amritsr، شاهپور Shahpur، جالندهر Jalandhar، علیگره Aligarh ودها که Dhacca ظروف سازان مسلمان شهرت بسزائی در هنر سفالسازی داشته اند بهترین نمونه سفالهای کلاسیک در شهرهای علیگره و بهاولپور ساخته می شود ولی نمونه هایی که اصالت این فن را میرساند نمونه هایی است که در روستاها ساخته میشود این سفالها با طرحهای خیالی و در آن واحد توسط سفالگر در روی چرخهای سفالسازی بدون هیچگونه طرح قبلی ساخته می شود.<sup>۲</sup>

نوع دیگر سفالهایی است که با طرح قبلی بوسیله قالبهایی که برای این منظور تهیه کرده اند ساخته می شوند ولی در ناحیه بهاولپور و پیشاور هنر ارزنده و جالبتری دیده می شود. بدین معنی که هنوز زمانی که گل سفال نیمه خشک است با ابزار نوک تیزی بر روی آن نقوشی کنده کاری می کنند و سپس بعد از خشک شدن به رنگ آمیزی آن می پردازند.

برای رنگ آمیزی تمام سطح ظرف و یا قسمتی از آن سفال بی رنگ را بامایه ای از ماده یا گل رنگی مخصوصی که مانند شیرۀ درخت و غیره میباشد می پوشانند و قبل از آنکه در کوره مخصوص سفال پزی قرار دهند آنرا به هر رنگی که بخواهند رنگ آمیزی می کنند سپس آنرا برای پختن در کوره قرار می دهند. برای آنکه سفال را غیر قابل نفوذ نمایند این لایه مانند لاک سی سطح ظرف را می پوشانند.

در هشیارپور Hoshiarpur و شهرهای دیگر ایالت قدیمی پنجاب برای این منظور یعنی ناتراوا نمودن ظروف سفالی از مواد گیاهی مانند خردل، سقز و تربانتین استفاده می شده است. و ظروف نامبرده (دیزی) بیشتر برای پختن

۲- چرخ سفالگری دستکامی است که دارای یک صفحه دوار است که توسط دسته به حرکت در می آید و سفال ساز با قرار دادن گل بر روی این صفحه طرحهای مختلف ظروف سفالی را می سازد.

غذا بکار برده می‌شوند و پس از آغشته نمودن این ظروف به مواد مذکور آنها را در کوره می‌بزند و همراه با پختن سفال مواد بکار برده نیز پخته شده و بدین ترتیب سوراخها و روزنه‌های آن گرفته می‌شود و مانع نفوذ مایعات از داخل به خارج ظروف میشود.

### ب - ظروف سفالی منقوش

شهرهایی که در ساختن این ظروف شهرت دارند عبارتند از: پیشاور Peshawar، جالندهر Jalandhar، هوشیارپور، پندادان خان Pindadan khan، کوجرانواله، راولپندی Rawlpindi، لاهور Lahore، لکنئو Lucknow و سهرام Sasseram.

ظروف سفالی بعد از اینکه در کوره آتش پخته می‌شد رنگ آمیزی می‌شود. این روش در واقع نخستین مکتب نمونه سازی و نقاشی است که بعداً بوجود آمده است.

تمامی نقاشی‌های قرون بعدی از نقاشی ابتدائی سفالها سرچشمه گرفته است و هنر نقاشی سفال گری تا اندازه بسیاری با صنعت بت‌سازی و مجسمه‌سازی بستگی دارد و بهمین سبب معمولاً هندوان با این صنعت سروکار داشته‌اند. ولی تنها اثر استثنائی دوره اسلامی که در مقابل مظاهر خشم طبیعت مقاومت نموده و مصون مانده و هنوز هم پسای برجاست مزار شیر شاه سوری در شهر سهرام می‌باشد که از سال ۱۵۴۵ میلادی باقی مانده است و هر جهانگردی که از این شهر می‌گذرد و آثار ظروف منقوش آنرا می‌بیند میتواند حدس بزند که این تنها اثر بجای مانده این مکتب هنری است که از همان سبک هنرمندان مسلمان بشمار میرود و باعلاقمندی پادشاه مزبور مسلمان در هند پایدار مانده است. و نیز نقوش و سبک معماری این ساختمان مربوط به قوم پاتان Pathan است ولی متأسفانه در طی سده‌های متمادی معروفیتی بدست نیاورده در صورتیکه این سبک باید پیش از این مورد توجه قرار میگرفت.

## ج - ظروف سفالی لعابدار

ظروف سفالی لعابدار که مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان می ساختند بیشتر در شهرهای پیشاور، گجرات، لاهور، سیالکوت Sialkot، دهلی Delhi، اجمیر Agmer، ملتان Multan، تته Thatta، هاله Halla، حیدرآباد Hyderabad، ولکنشو یافت میشود. و شهرهایی که تا آغاز قرن بیستم در آن کاشی های الوان گوناگون تهیه میکردید شهرهای بلری Bulri و سیدپور Saidpur در سند بود. پیش از این اشاره شد که هنر سفالسازی ایران از هنر سفالسازی بابل و نینوا متأثر شده بود ولی بهر حال پس از تکمیل، آنها بخش استادان این هنر در پنجاب و سند گردید و هنرمندان شبه قاره هند و پاکستان به پیروی از میراث ایرانیان در ساختن ظروف آبخوری، کوزه های آب، پیاله و بشقاب باندازه و نمونه و شکل های مختلف و کاشی های سطح بالای گنبد ها و دیوار بناها مهارتی از خود نشان دادند. از نظر شکل و رنگ، پیاله ها و کوزه ها و گلدانها را میتوان بشکل های تخم مرغی، طالبی، و پیازی تقسیم بندی نمود. قطر ظروف پیازی شکل بطرز زیبایی از پائین به بالا اضافه میشود و در ناحیه گلو به تنگی میگراید. این ظروف به رنگ فیروزه ای خیلی شفاف، سرخ تیره، سبز پررنگ و یا پلاستی سیر لعاب زده میشود.

آقای Drury - Fortunm هنگام برگزاری نمایشگاه بین المللی سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۸۸ هجری) در مورد هنر سفالسازی سند چنین نوشته است: «در زیر لعاب، رنگ فیروزه ای آبی دیده میشود و چنین مینماید که آنها را از سرزمین مصر یا فینیقیه گرفته اند در میان آثار بدست آمده يك کوزه برنگ آبی یا سفید وجود دارد که درست شبیه ظروف قدیمی تیبز Thebes است. ولی اهمیت کاشیها خیلی بیشتر از ظروف بنظر میرسد، زیرا مانند کاشی های ایرانی که در تزئینات مساجد قدیمی

ایران و ترکیه و مصر و سوریه بکار رفته اند ساخته شده اند. رنگ اغلب این سفالها متمایل به تیرگی است مانند رنگ طلائی سیر، فیروزه ای و سبز پر رنگ.

مطالعه این ظروف برای علاقمندان آثار قدیمی و همچنین نقاشان و هنرمندان بسیار لازم و مفید بنظر میرسد.

همانطوریکه در صنایع شرقی مانند پارچه بافی ابریشمی و پشمی و یا صنعت ظروف فلزی و محصولات دیگر نظیر آن نوعی ذوق هنری بچشم میخورد ثابت می شود که هنرمندان آنها در خلق اثر و چگونگی طرح و رنگ آمیزی مصنوعات خود بمیراث بزرگ گذشتگان خویش دقت زیادی داشته اند و با توجه بنکات بالا اگر بخواهیم در مورد سفالها و کاشی ها روشی را که آنها انتخاب نموده اند برگزینیم باید از طرز کار و سبک هنرمندان مشرق زمین پیروی کنیم و روش آنان را مورد استفاده قرار دهیم.

برای ما اروپائیان لازم نیست در سرزمینی که حتی روستاهای دور افتاده آن نیز مکاتیب هنری محسوب میشوند هنرستانی دایر نماییم. زیرا خود آنها در این زمینه استادان فن هستند و نیازی براهنمایی ندارند.

سفال سازی سند تا اوایل سده بیستم شامل دو فرم میباشد.

الف - گلدانها و لوازم تزئین خانه

ب - کاشی هائیکه برای تزئین گنبدها و مساجد بکار میروند.

دسته نخست همگی از یک رنگ ساخته میشوند با اختلاف اینکه سیری و روشنی داشتند. اگر رنگ زمینه آبی کم رنگ باشد به ترتیب از پائین

به بالاسیر تر میشود. ولی معمولاً نقش و نگار و گل بر گهای روی ظرف را روشن تر از زمینه رنگ آمیزی میکردند اما نشانه مشخص ظروف سازان سند که از ظروف سازان ملتان متمایز شده اند، از این رواست که تا آغاز سده کفونی نخست سفال را بایک ماده سفید رنگی سفید میکردند و سپس آنرا با رنگ دلخواه منقوش میساختند و کاشیهائی که در سند ساخته میشد شبیه کاشیهای ساخت ملتان است که دارای زمینه سفید و نقش آبی است.

در ربع اول سده بیستم ظروف سازان شهر هاله بر اهنمائی هنرستان بمبئی از همان نقوش شاخ و برگ اقتباس کردند ولی چون نتیجه مطلوبی بدست نیامد آن سبک را ترک نمودند. خیلی پیش از آنکه گلدان سازی و کاشی سازی و ظروف تزئینی دیگر متداول شود شهر ملتان مانند شهر هاله تجارت وسیع کاشی سازی لعابدار داشت.

ساختمانهای قدیم سند و بلوچستان با آجر ساخته شده و تزئینات آن با کاشی صورت گرفته است.

قدیمترین گنبد در تنه Tatte است که در ۱۵۷۲ میلادی (۹۸۰ هجری) ساخته شده و نیز گنبدهای دیگر که آخرین آنها مربوط بزار نواب امیر خان میباشد در سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۵۰ هجری) بنا گردیده. گنبد این بناها با کاشیهای زمینه سفید و نقوش فیروزه‌ای مزین گردیده اند.

ظروف هنری ملتان درست مانند همان هنر سفال سازی سند آغاز گردید و بدین طریق بر اساس بوجود آمدن بازار فروش این هنر، برای قرن‌ها در ملتان پایرجای ماند. ولی بسبب تحولاتی که در تجارت صورت گرفت ذوق هنرمندان تغییر یافت و در نتیجه سفال سازان ملتانی هم ظروف خود را بر رنگهای سبز، زرد و قهوه‌ای مانند همان ظروف آبی رنگ که قبلاً میساختند تهیه نمودند.

در حال حاضر در پاکستان ساختن سفال لعابدار بر اساس تجارت ( عرضه و تقاضا) بدون توجه به کیفیت و مرغوبیت جنس و تزئینات و ذوق هنری ادامه دارد و شهرهای بهاولپور و پیشاور از نظر سبک و مهارت و رنگ آمیزی سفال بدون لعاب پیشرفته تر بشمار می آیند .

شهرهای حیدرآباد- کجرات - گوجرانواله و سیالکوٹ مراکز مهمی برای ساختن ظروفی که در خانه ها مورد استفاده قرار میگیرد بشمار میروند ولی چون لعاب پختن و لعاب زدن آنها بطرز خوبی انجام نمیگیرد مردم طالب ظروف خارجی هستند یک کارخانه در پیشاور وجود دارد که شاید قدیمی ترین کارگاه سفالسازی در این ناحیه از کشور است که مرغوبترین جنس و ظروف تزئینی را میسازد ولی فرآورده آن محدود است و چنانچه این کارخانه مورد تشویق دولت قرار بگیرد ممکن است کشور را از اجناس خارجی بی نیاز سازد . اخیراً سفالسازان شهر - رهاله در هتل حیدرآباد کارهای هنری بسیار ارزنده ای را مانند موزائیک ساخته اند و همچنین هنرمندان ملتان در موزه مرکزی لاهور طاق نمایی با کاشی لعابی بسیار زیبایی بنا نهاده اند . این هنرنمایی که اخیراً هنگام افتتاح موزه لاهور که توسط حضرت رئیس جمهور فیلد مارشال محمد ایوب خان در ۲۸ نوامبر ۱۹۶۷ میلادی صورت گرفته نتیجه کوشش خستگی ناپذیر شخصی هنردوست بنام ب. الف قریشی می باشد .

پایان

usually the floral ornamentation was assorted within panels or medallions, the flowers being in a lighter shade than the local panel field. But a peculiarity of Sind pottery that separated it from Multan pottery, till the beginning of this century, was that pattern was first painted with a white slip then by colour on Sind pottery. The tiles were nearly always like those of Multan, white filled with blue design.

In the first quarter of this century the Halla potters also started imitating the floral designs, introduced by the then Bombay School of Art, without achieving any happy results. They have recently discarded these designs.

Long before the production of vases, plaques and other ornamental wares, Multan, like Halla, had a large trade in the production of glazed tiles. The ancient buildings of Sind and Baluchistan are mostly in brick, the ornamentation accomplished being chiefly by tiles. The oldest tomb in Thatta dates from 1572 A.D., and others up to the date of the tomb of Nawab Amir Khan, 1640 A.D. are all richly adorned with tiles in cobalt and turquoise blues on a white ground. The artistic pottery of Multan, like that of Sind, thus, originated with the production of tiles and for centuries lived through the demand for such goods. Later on the spirit of times, dictated doubtless by the vicissitudes of trade, led the potters of Multan to imitate the greens, yellows and browns, as well as the blues on a blue background.

In modern times in Pakistan glazed pottery is being produced on commercial scale with a complete disregard to quality and ornamentation. Bahawalpur and Peshawar go ahead in design, craftsmanship and artistic colouring of the unglazed potter. Hyderabad (Sind) Gujrat, Gujranwala and Sialkot are great centres of production for domestic pottery, but the firing and glazing are being done in a very unscientific manner with the result that there is still a great demand for imported crockery. A firm in Peshawar, probably the oldest in this part of the country, is producing ornamental pottery of good quality, but on a small scale. Given the necessary encouragement it can compete with foreign goods. The Halla potters in recent years have fitted up two beautiful tile mosaics in a Hyderabad hotel and recently Multan potters have done artistic and elegant glazed tile arches in the Central Museum Lahore, the latter works having been completed through the untiring efforts of Mr. B.A. Kureshi, a civilian art-lover, on the occasion of the opening of the renovated Museum by the President of Pakistan, Mohammad Ayub Khan, on November 28, 1967.

century were Bulri and Saidpur in Sindh. As mentioned before the Panjab and Sind pottery was directly influenced by the traditions surviving in Iran of the ancient civilizations of Nineveh and Babylon. It is found in the shape of drinking cups, water bottles, bowls, saucers, and dishes of all shapes and sizes, and of tiles, pinnacles for the tops of domes, pierced windows, and other architecture accessories. In form, the bowls, and jars, and vases may be classified as egg-shaped, turband, melon, and onion shaped, in the latter the point rising and widening out gracefully into the neck of the vase. They are glazed in turquoise of the most perfect transparency or in a rich dark purple, or dark green or golden brown.

Mr. Drury Fortnum, in his report on the pottery at the International Exhibition of 1871, observes of the Sindh pottery: «The turquoise blue painted on a paste beneath a glaze, which might have been unearthed in Egypt or Phoenicia—a small bottle painted in blue or white—is of the same blood and bone as the ancient wares of Thebes. But the tiles are very important... They are in the Oriental tiles known as Persian, which adorn the old mosques of Egypt, Syria, Turkey and Persia... The colours used upon them are rich copper green, a golden brown, and dark and turquoise blue... The antiquary, the artist and the manufacturer will do well to study these wares. As in their silk and woolen fabrics, their metal work and other manufactures, an inherent feeling for and a power of producing harmony in the distribution of colour and in surface decoration exists among the Orientals, which we should study to imitate, if not to copy. It is not for Europeans to establish schools of art, in a country the productions of whose remote districts are a school of art in themselves, a more capable of teaching than of being taught».

Sind pottery till the first decade of this century consisted of two forms—(a) vases, etc., for domestic use and ornament, and (b) tiles for the decorations of tombs and mosques. The former were curiously enough usually made in two or most three shades of the same colour. If blue, the ground was in pale blue, and the pattern in one or two shades slightly darker. But



To impart colour to the whole or portions of the surface, the vessels are coated with special clays or coloured earths, such as ochre, chalk or talc. Colour is imparted before the firing, and is fixed by the firing without the formation of a glaze.

After being fired, unglazed pottery is often smeared with lac and other substances to make it impervious to fluids. In Hoshiarpur and other towns of the old Panjab a varnish consisting of *biroza* resin dissolved in turpentine and mustard oil was burned into the clay for cooking utensils like *handis* (Cauldrons).

#### PAINTED POTTERY:

The centres that attained the greatest repute for their painted pottery are: Peshawar, Jalandhar, Hoshiarpur, Pind Dadan Khan, Gujranwala, Rawalpindi, Bahawalpur, Lahore, Luknow and Sasseram. The colour is given after the pottery has been fired. It is in fact the school from which much of the modelling and painting was evolved; it is intimately connected with the production of idols and statues, and that was why this type of pottery was mostly created by Hindus. The only historical example and exception which has survived the ravage of time and can be styled as work of Muslim potters is the tomb of Sher Shah in Sasseram, which dates from 1454 A.D. Passing through the town the visitor has his attention directed to the remarkable industry that there survives in painted pottery. This would seem to be the sole remnant of a school of art that most probably was focused around the first great Muslim administrator of India. It is Pathan in feeling and would seem to have lived without having assumed any importance, although it deserved recognition.

#### GLAZED POTTERY:

The glazed pottery by Muslims of the Indo-Pakistan subcontinent has been produced mainly at the following places: Peshawar, Gujrat, Lahore, Sialkot, Delhi, Ajmer, Multan, Thatta, Halla, Hyderabad and Lucknow. The chief places for the manufacture of encaustic tiles till the beginning of this

use; the artistic potter or *kuzagar* (*kashigar*) who makes artistic wares, often glazed. There are thus arguments in favour of the opinion that the glazed pottery of Muslims in the Indo-Pakistan sub-continent originated with coloured tiles, and when the demand for these goods declined, only then the art of the *kuzagar* was diverted to the production of jars (*martabans*) *surahis*, and such like ornamental wares. It would also appear fairly certain that every quarter of a century witnessed radical changes in demand for glazed pottery. For example, the series of samples selected from the Calcutta International Exhibition of 1884, and deposited in the Calcutta Museum, when contrasted with the collections at the Delhi Indian Art Exhibition of 1903, show that not only the designs and schemes of colour changed, but they deteriorated in character, finish and purity of colour.

The classification of the ceramic collections of Muslim pottery of the Indo-Pakistan sub-continent preserved in some of the well-known museums can be done as follows:-

- (a) Unglazed or terra-cotta pottery
- (b) Painted or stained and varnished but not glazed pottery
- (c) Glazed pottery.

#### UNGLAZED OR TERRA-COTTA WARE:-

This is met with all over the sub-continent, but certain localities are more especially famed for the superior quality of their crude pottery. Hazara, Bannu, Gujranwala, Gujart, Multan, Bahawalpur, Amritsar, Shahpur, Jalandhar, Aligarh and Dacca Muslim potters enjoyed great popularity for their craftsmanship. The best example may be said to be the classic-like designs of the Aligarh and Bahawalpur pottery. But by far the most instructive patterns are those adopted by the village potters. They consist for the most part of fancy lines, cut as the plastic material is revolving on the wheel, or are imprinted from blocks kept for that purpose. In Bahawalpur and Peshawar pottery a higher art is manifested when the designs are incised or carved on the half-dry surface.

East, and that was why the Muslims first imitated the Chinese wares and then added elaborations of their own. According to the conjecture of some writers Chingiz Khan, after his conquest in China in 1212 A.D., brought back with him a Chinese wife, and through her the Chinese art of glazing pottery is believed to have been carried to Iran and subsequently to India, more especially Sind. The glazed pottery of the Panjab and Sindh probably dates from this period, and was directly influenced by the traditions surviving in Iran of the ancient civilizations of Nineveh and Babylon. The oldest building in the Indo-Pakistan sub-continent, with glazed tiles on it, is in Delhi, which was in good form as late as the beginning of this century, and was known as Kala'e Kohna mosque. It dates from the middle of the sixteenth century or toward the close of the Pathan dynasty (948 A.H./1541 A.D.) and was built by Sher Shah Suri.

In the Indo-Pakistan sub-continent the absence from the country of a good and abundant Kaolin doubtless greatly retarded the higher developments of the potter's craft, but perhaps less severely than the social and religious customs of the people. According to Hindu and Muslim observance pottery is easily defiled and has to be broken whenever polluted since it cannot be cleansed in the same way as metalware. Thus the artistic skill of the Hindu potter developed in the manufacture of unglazed jars for storing grain, spices, pickles and the Muslims devoted themselves to the production of glazed tiles used in the ornamentation of their tombs and mosques. It may accordingly be inferred that in the Indo-Pakistan sub-continent the introduction of glazed earthen vessels was subsequent to the establishment of even the earliest Muhammadan dynasty. There are possibly two exceptions to this view, namely (a) the appearance of glazed pottery among the Dravidians of South India, and (b) the fragments of glazed pottery found in the Charsada excavations in the Peshawar district.

The potters are referred to two sects — the *kumhar* or village potter, who as a rule produces unglazed rude earthenware, red, brown, yellow or grey, and confines, himself to the ordinary articles of household and agricultural

# **Islamic Pottery In the Indo-Pakistan Sub-Continent**

**BY**

Dr. MUHAMMAD BAQIR  
PRINCIPAL, UNIVERSITY ORIENTAL COLLEGE,  
LAHORE

Ceramics as an art hardly existed in Europe till the ninth century A.D., when Muslim potters of Egypt, Syria, Mesopotamia and Iran had already developed advanced methods of ceramic decoration and had evolved a great variety of patterns, colour-schemes, shapes, and techniques, which could be exclusively styled as Islamic. Although the chronological study of Islamic pottery still remains in a highly speculative stage, yet systematic excavations of various sites, such as Fustat, Samarra, Ctesiphon, Susa, Rayy, Nishapur and Sultanabad, have furnished us information which lead us to believe that as early as the middle of the seventh century A.D. Muslim potters were busy dabbling in this art.

It cannot be denied that during the early Middle ages China greatly influenced the works of Muslim potters, because as early as the beginning of the ninth century A.D. Chinese stoneware and porcelain reached the Near

# فرهنگ نظامی

فصل اول در بیان کلیات نظامی  
مبحث اول در بیان اقسام نظامی  
مبحث دوم در بیان اقسام نظامی  
مبحث سوم در بیان اقسام نظامی  
مبحث چهارم در بیان اقسام نظامی  
مبحث پنجم در بیان اقسام نظامی  
مبحث ششم در بیان اقسام نظامی  
مبحث هفتم در بیان اقسام نظامی  
مبحث هشتم در بیان اقسام نظامی  
مبحث نهم در بیان اقسام نظامی  
مبحث دهم در بیان اقسام نظامی

## یادداشت مجله

در زبان پارسی امروزی و بالنتیجه در فرهنگ ارتش شاهنشاهی، واژه‌ها و اصطلاحات بیگانه (تازی، ترکی و اروپائی) بسیار است که از دیر زمان بدان راه یافته و بی‌کمان بر اثر هم‌آهنگ‌ساختن پیشرفته‌های ارتش شاهنشاهی با ترقیات روز افزون ارتشهای کشورهای بزرگ جهان هم، رفته‌رفته واژه‌های دیگری خواه ناخواه وارد فرهنگ ارتش خواهد شد.

این افزونی واژه‌های بیگانه و اختلافی که در نحوه پذیرش و بکار بردن آنها در یگانهای ارتش شاهنشاهی پدید آمده بود، ستاد بزرگ ارتشتاران را بلزوم يك وحدت کلام و هم‌آهنگی کاری در یگانهای ارتش متوجه ساخت و بدین اندیشه از پیشگاه مبارك شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران استدعا شد در غیاب فرهنگستان ایران، يك هیأت علمی صلاحیت دار بنام انجمن فرهنگ ارتش مرکب از چند تن از استادان زبانشناسی دانشگاه تهران و افسران مطلع و عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی تشکیل گردد تا برای واژه‌ها و اصطلاحات نظامی بیگانه که در ارتش ایران رایج شده است، واژه‌های فارسی برگزینند که با اصول زبان پارسی موافق و مانوس باشند. مستدعیات ستاد بزرگ ارتشتاران مورد تصویب پیشگاه مبارك شاهانه قرار گرفت و بدینگونه

## افسران و استادانی بدین شرح برگزیده شدند :

رئیس انجمن فرهنگ ارتش	تیمسار ارتشبد دکتر بهرام آریانا
هموند ارتشی	تیمسار دریادار رأفت
»	تیمسار سپهبد اربابی
»	تیمسار سپهبد فریهون تأییدی
»	سرلشکر دکتر ابوالحسن سعادت‌مند
»	سرلشکر سعید رضوانی
استاد دانشگاه تهران	استاد ابراهیم پور داود
»	دکتر ذبیح‌اله صفا
»	دکتر محمد مقدم
»	دکتر بهرام فره‌وشی
»	دکتر ماهیار نوابی
»	دکتر مظفر شهیدی
هموند	استاد ذبیح بهروز
مشاور ویژه	آقای غلامرضا دادبه

انجمن فرهنگ ارتش تا کنون ، نزدیک به هفتاد واژه اصیل و موافق با اصول زبان فارسی برای نیازمندیهای ارتش شاهنشاهی برگزیده است که بخشی از آنها در خورش و توصیف بیشتر است و بهمین جهت مجله بررسی های تاریخی از دانشمند گرانقدر آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران که تحصیلات خود را در مؤسسه مطالعات عالیّه وابسته بدانسگاه پاریس درباره تمدن و زبانهای ایران کهن بانجام رسانیده اند خواستار شد، توضیحاتی درباره این دسته از واژه ها بنویسند و اینک در این شماره توضیحات علمی و مستدل ایشان درباره .... واژه هموند ، ژرفاشیب ، آفند و پدافند ، از نظر خوانندگان میگذرد .

بررسی های تاریخی

بررسی چند واژه نو که انجمن فرسنگ

ارتش برگزیده است

نوشته: بهرام فرووشی

«دکتر دژمندان و زبانهای ایران کهن»

هموند

این واژه از پیشوند «هم» و ریشه «وند» ترکیب یافته است.

«وند» ریشه یکم زمان حال از مصدر بستن است. فعل بستن يك فعل دوریشه ای است. ریشه یکم آن «بند» و ریشه دوم آن «بست» است و این هر دو در ریشه شناسی زبانهای کهن ایرانی اسم مفعول هستند. ریشه بند و بست در تحول تاریخی خود، هم شکل اصلی خود را نگاه داشته و هم بصورت «وند» و «وست» در آمده اند و شکل تحول یافته این دوریشه را در پیوند و پیوست و پیوسته و همانند آنها میتوان یافت.

واژه هموند یعنی همبسته و بهم پیوسته و بجای عضو بکار برده شده است، عضویك خانواده یعنی همبسته و پیوسته و هموند يك خانواده.

این واژه در گویش زرتشتیان کرمان هنوز پایدار است و بهمین معنی عضو، سالها است که بکار میرود.



## ژرفاشیب :

این واژه يك واژه فنی است و مقصود از آن، قسمتی از دریاست که باشیب عادی قاره ای که بآن پیوسته است به تگ دریا میرود و در آنجا بایکباره میشکند و به دره ای پایان می یابد و یا هم کف دریا میگردد. این قسمت از دریا همواره متعلق بکشوری است که در ساحل آن دریا واقع گشته است و گاهی این ژرفاشیب تا صدها کیلومتر از کرانه دریا گسترده شده است و تا عمق دریا پیش میرود. این واژه را بیشتر به نادرست فلات قاره میگویند، در حالی که واژه فلات از نظر تعریف جغرافیائی بخشی از زمین است که از رویه دریا بلندتر باشد و نمی تواند در کف دریا قرار گیرد و در هر حال معنی بین المللی گفته شده را نمیرساند.

واژه ژرفاشیب که بجای فلات قاره آورده شده است بمعنی شیب و سرازیری طبیعی قاره است که در ژرفای دریا پایان می پذیرد.

## آفند

آفند از ریشه هند و اروپائی Fendo است که در فرهنگ های پارسی بمعنی جنگ و جدال و عداوت و خصومت آمده است و در واژه های ارغشی بجای تعرض بکار میرود.

مصدر این واژه در فرهنگ برهان قاطع بصورت آفندیدن و هم بصورت افندیدن بمعنی جنگ و خصومت آمده است.

واژه آفند در فهرست واژه های شاهنامه و لف بمعنی جنگ و جدال آمده است و در شاهنامه در مصرعی چنین آمده است : «جز آفندکاری ندارد در کر»

سوزنی شاعر قرن ششم این واژه را در شعری  
چنین آورده است:

آورد پیامی که مبادا که خوری می  
مستک شوی و عربده آغازی و آفند  
لبیبی، شاعری که در پایان سده چهارم و آغاز سده  
پنجم میزیسته است این واژه را در شعری چنین  
آورده است:

در دل او آن نصیحت کار کرد

تسرك آفندیدن و پیکار کرد  
در فارسی معمول در افغانستان نیز این واژه بکار  
میرود. در افغان قاموس فارسی به پشتو، عبدالله افغانی  
نویس این واژه را بصورت افنیدن به معنی جنگ و  
خصومت کردن آورده است.

#### پدافند

واژه پدافندتر کیب یافته است از پیشوند، «پد» و  
واژه «آفند» که ذکر آن رفت. پیشوند «پد» در بهلوی  
بصورت پت Pat و در اوستایی بصورت پیتی Paiti  
آمده است و معنی آن ضد و مخالف است. همین پیشوند  
است که در واژه های پتیاره و پادافراه و پاداش و پاسخ  
و جز آن آمده است. و هنگامی که جلوی واژه آفند  
آورده شود، معنی ضد جنگ و خصومت میدهد و میتوان  
آنرا بجای دفاع بکار برد.